



ایران بر بستر چهار اعتصاب

(هفت تپه، فولاد اهواز، هپکو و آذراب)

معرفی

در نیمه دوم سال ۱۳۹۷ و سراسر سال ۱۳۹۸ سه شهر (اراک، شوش، اهواز) و چهار اعتصاب (هیگو، هفت تپه، فولاد و آذرباب) بستر تمولات بزرگی در درون طبقه کارگر و موقعیت آن گشتند. اعتصابات کارگری قد بر افراشتند، روی پای فود ایستادند و نه فقط شهر فود، بلکه کل جامعه را با فود همراه ساختند. این چهار اعتصاب تنگاتنگ یکدیگر صدر افبار و توجیه افکار عمومی را ترک نکردند و در دل تمولات مهم سیاسی رد پای آنها در مشخله ها و دستور کار دولت و طبقه ماکم آشکار و غیر قابل انکار بود و هنوز هم هست.

اعتصابات نامبرده با سافتار و دینامیسم شگرف فود نه فقط جنبش کارگری بلکه کل قطب چپ جامعه را با افق ها، سوالات و گره گاههای اساسا متفاوتی روبرو ساخت و به جلو کشید. این اعتصابات بستری برای رشد جنبش کارگری با چهره ها و سفنگویان، با پایه های مادی و پتانسیل شوق آور گردید، و امروز بسیار بیشتر از قبل، رو به آینده، زنده و معتبر است.

در کتاب ماضر گزیده ای از مندرجات نشریه "علیه بیکاری" در همراهی با این بستر، جمع آوری و در اختیار علاقمندان قرار میگیرد.

چمگی مقالات نوشته مصطفی اسدپور است.

سرپرستی و انتشار: سیوان رضایی

صفحه	فهرست
۵	نیشکری ها، کارناوال با شکوه و پیوبدستی های آن
۷	عملیات ایذایی جمهوی اسلامی در هفت تپه
۱۰	سندیکای نیشکر با شهر شوش چه خواهد کرد؟
۱۱	یاغیان نیشکر و فولاد
۱۳	از هفت تپه تا اوین؛ با هم باشیم قویتریم
۱۶	دست درازی به هفت تپه موقوف!
۱۸	نوبت فتح باستیل در اهواز هم خواهد رسید
۲۱	اعتصاب نیشکر هفت تپه و مصافهای کارگران در بافق و کردستان
۲۷	سایه سنگین هپکو بر سیرک سالانه دستمزدها
۳۱	یک شهر و یک اعتصاب، اراک و باز هم هپکو
۳۳	اعتراضات و مق طلبی کارگران هپکو در متن مبارزه طبقاتی ر ایران
۳۵	مکم شلاق در اراک: پسناله های اقتدار سرمایه
۳۷	نیشکر هفت تپه؛ با یا بدون آن
۳۹	شهر شوش در اشغال، اسماعیل در زندان، بعد چی؟
۴۱	همبستگی یواشکی
۴۳	صندوق های همبستگی مالی
۴۵	شهر سرخ من، شهر اعتصابات کارگری
۴۶	این کارگران نیستند که باید بر مزار هپکو و هفت تپه اشک مسرت بریزند
۴۹	”لقمه بزرگ“ هفت تپه و توپخانه خاموش طبقه کارگر

- ۵۲ کارگران و زبان اعتراض، زبان آذراب برای رهایی ایران
- ۵۴ یران در مبس یک فریاد در سینه: یا مرگ یا آزادی!
- ۵۷ طوفان دستمزدها از سوی شوش و هفت تپه
- ۵۹ دستمزدها بر فراز قله های ۱۳۹۸
- ۶۲ همه راهها از شوش و هفت تپه آغاز میشود
- ۶۳ شوری در سر دارم
- ۶۷ ملامطات درباره اداره کارخانه در مالکیت تعاونی کارگری
- ۷۵ در آذر ماه فورشید دو بار طلوع کرد
- ۷۶ بازگشت بوزینه های نظم
- ۷۸ اعتراض کارگری باید دندان در بیاورد، باید گاز بگیرد!
- از یک اعتصاب تا کنترل و اداره یک شهر
- ۸۱ (در یک وجب فاصله از هفت تپه و اراک)

نیشکری ها، کارناوال با شکوه و چوبدستی های آن!



"عزا، عزاست امروز، روز عزا است امروز، کارگر هفت تپه صاحب عزاست امروز!! آیا کسی میداند از کجا و چگونه این شعار به اکسیونهای کارگری وصله شد؟ مظلومیت بد قواره و منحوس این شعار و در همراهی با پلاکارد "ما گرسنه ایم" تیری است که یک اکسیون کارگری مستقیماً به پای خود شلیک میکند. این ظلم نابجایی است که یک اعتصاب علیه فلسفه وجودی خود، علیه اهداف اعتراض، و در عین حال علیه فضای سیاسی جامعه روا میدارد. تازه ترین مورد، راه پیمایی 25 آبان شهر شوش با شرکت خانواده نیشکری ها گواه این واقعیت است.

این روز عزا نبود، بر عکس، یک روز نمایش قدرت، روز پیوستن زنان خانواد های کارگری به خطوط اول جبهه های مصاف بر سر دستمزد، و به این اعتبار میبایست یک روز جشن به حساب آید. رژه آبان شهر شوش، قبل از آنکه رژه زحمتکشانی به تنگ آمده از گرسنگی باشد، عرض اندام نیروی طبقه کارگر بر علیه فقر و بیحقوقی، بر علیه نظم مبتنی بر سود، نمایش خیابانی نیرو آلترناتیوی برای ریشه کن کردن گرسنگی بود.

اگر قرار باشد لحظه ها، و تک رویدادها شاخص و بیانگر روندها و تحولات مهم در دل یک جامعه قرار بگیرند، راه پیمایی نیشکری ها آینه تمام قد تحولات طبقاتی جامعه ایران، و گواه

تلاش طبقه کارگر برای اشغال صندلی شایسته در ردیف اول نیروهایی است که میخواهند و میتوانند سرنوشت جامعه را به نفع خود، به نفع آفرینندگان نعمت و ثروت رقم بزنند. در متن این تحول جامعه ایران یکبار برای همیشه باید در ادبیات سیاسی خود درمواجه با اعتصابات کارگری تجدید نظر کند. دوران قریب یک قرن قدر قدرتی سرمایه منکی بر کارگر ارزان و خاموش، دوران آروغهای باسنهای فربه، دوران بوزینه های نظم به پایان رسیده است. این جامعه باید روایت شلوغکاران از کارگران اعتصابی و "آرام کردن عصبان با ترساندن و گول زدن" حاصل دخالت سرهنگها و چرب زبانان به اندازه کافی خبره را فراموش کند. فرهنگ غالب باید به نفع احترام به اعتصاب کارگری خانه تکانی شود.

در دل یک دنیا و منطقه پرتحول، در دل نارضایتی عمومی و عمیق علیه جمهوری اسلامی تماشایی است که کدام طیف بزرگی از بخشهای بورژوازی برای سهم هر چه بیشتر از بهره کشی همچنان پر سود از طبقه کارگر در مسابقه مسخره و مضحکی از الاکلنگ سیاسی هر روز بنوعی ملی، ناسیونالیست، شوونیست، دمکرات، مونارکیست، لیبرال، جمهوریخواه از آب درمیآیند؛ چگونه در مسابقه فضیلت و کاردانی در براه اندازی تولید سبقت میگیرند؛ در مقابل در قطب امید و رفاه در ایران این اعتصابات کارگری است که در حال رشد است. اعتصاب پس از اعتصاب، بخش های جدیدی از طبقه کارگر در ایران پایان توهم و تفرقه را میان صفوف خود اعلام میدارند. اعتصاب پیام آور سازمان، نقشه، رهبری در صفوف کارگران؛ مستلزم همفکری و چاره جویی؛ مستلزم ورق زدن تجربیات گذشته است. اعتصاب، بر عکس تصویر دشمنانه بورژوازی، آخرین آلترناتیو "خیل کارگران گرسنه" زمانی که به "سیم آخر" میزنند، نیست. اعتصاب نقطه اوج خوش بینی کارگران در حصول بیشترین وحدت، اعتماد به سایر همزمان، و اطمینان به پیروزی است، یک پیروزی که در هر گام خود و از همین امروز بر نفی بهره کشی و استثمار و همه چرک و کثافت توجیه گر آن استوار است.

طبقه کارگر در ایران خود را برای بزرگترین تحول فکری و سیاسی در آن جامعه آماده میکند، صفوف خود را صیقل میدهد و ره به جلو میگذارد. در این مسیر اعتصابات هر چه بیشتری باید پیروز شود، و برای کسب پیروزی اعتصابات کارگری چاره ای ندارند بجز اینکه با همه قامت و با همه ادعای خود ظاهر شوند، چوبدستی ها را کنار بگذارند و آنچه میخواهند را با صدای رسا اعلام بدارند.

اجازه دهید خیر را یکبار دیگر و از منظر متفاوت باز خوانی کنیم: روز جمعه، شهر شوش در قرق کارناوال عظیم و با شکوه، صدها نیشکری گوشها و چشمها و توجه این شهر و عالم و آدم را به آلترناتیو خود برای آینده کارخانه، مقاصد خود برای زندگی بیکاران احتمالی، و تعیین تکلیف با دستمزد شاغلین جلب نمودند. صف کارگران درر حلقه تنگاتنگ دستداران و فعالینی بود که با اعلامیه ها، دامن زدن به بحث، قرار و مدارها، صندوقهای کمک مالی ملزومات پیروزی مشترک برای کل شهر را تدارک میدیدند...

عملیات ایدایی بز دلانه جمهوری اسلامی در هفت تپه

هفت تپه توسط نیروی بسیار برتر تصرف شد، اما کارگران شکست خوردند. تاریخ هرگز ارتش و ماموریتی خفت انگیزتر را بخود ندیده است.

دستگیری سخنگویان اتحادیه هفت تپه شاخص هیچ تحول معینی در کشمکش میان کارگران و جمهوری اسلامی (در تمام هیبت دولت سرکوبگر و طبقاتی آن) نیست. همانگونه که صدای آژیر بازگشت بکار تعدادی از کارگران (گیریم اعتصاب شکن) مطلقاً به معنای پایان، تا چه برسد، به معنای "شکست اعتصاب" نمیتوانست باشد. صد البته با اژیتاتورها در زندان، صف اعتراضی در خیابان ضعیف تر است. ناگفته پیداست تلاش برای سلامتی و آزادی دستگیرشدگان وظیفه همه دوستداران آزادی و حق طلبی است. ناگفته پیداست که آزادی زندانیان یک پیروزی بزرگ است. اما نباید در دام یک مبارزه تک وجهی فرسایشی افتاد. اسباب تعجب بسیار است که تعداد هر چه بیشتری بخصوص از حامیان این اعتراض امروز را برای فصل بندی اعتراضات انتخاب کرده، از بزرگداشت دوره قبل، و از تداوم این درسها در آینده پیش رو سخن به میان آورده اند. با همه سایه روشنهای، با همه شکوه معانی، با همه نیت خیر چشمگیر نوشته ها؛ اما این تلاشها در فضایی از قهرمانان در بند، مقاومت سنگرهای پراکنده در پایان حزن آلود نیردی بزرگ؛ میان گذشته و آینده، دقیقاً امروز این اعتصاب را به حاشیه میبرد.

هفت تپه توسط نیروی بسیار برتر تصرف شد، اما کارگران شکست خوردند. تاریخ هرگز ارتش و ماموریتی خفت انگیزتر را بخود ندیده است. اعزام گارد تا دندان مسلح با برقراری نظم و قانون توجیه شد، ادعایی که بخودی خود از جانب دولتی که پرونده رسمی سرقت اعضا و عموزادگان آنها از دستمزد و صندوق بیمه میلیونها کارگر برای هفت بار به توپ بستن بارگاه آن کفایت داشت؛ حتی برای دردانه های خانه کارگری بیش از حد شلخته و فکاهی بنظر میرسید. اما در محدوده اعتصابیون هفت تپه خبر اعزام نیروی ویژه، به مصداق تمام عیار تف سر بالا، بجای نمایش قدرت، سوالات سمج پردردسری را سریش ریش حضرات میساخت:

کدام نظم؟ همان نظمی که جمع الجمیع استانداری و انتظامی و امام جمعه با مجاهدت تمام با

بیگاری و کار بردگی مضاعف دستمزد معوقه خون صغیر و کبیر یک نسل از یک شهر را فقط به جرم تبار کارگری آنها در شیشه کرده بودند؟

کدام قانون؟ همان قانونی که زندگی و هستی هزاران انسان، سلامتی و نیازها و آرزوهای نسل اندر نسل آنها را با یک چرخش قلم به طوفان سوداهای باندازه کافی بلندپروازانه و وحشی هر الدنگ سرمایه پرور میسپارد، قانونی که برای مهندسی تهیدستی و تباهی بناگذر کارگران حتی یلوه های صبر و رونق را الزامی نمیبیند.

پس از دو هفته این پا و آن پا گردان ویژه در کناره شرکت و صنعت هفت تپه خیمه و خرگاه خود را بر پا داشت. این یک اشغال نظامی بود، اما همه هارت و پورت و مارش فاتحانه در آن از پیش ممنوع اعلام شده بود. برای اعزام واحدهای مجری قانون و نظم جمهوری اسلامی ناچار بود خود نظم و قانون را قربانی کند. در این فاصله تمام تلاش رسانه ها و دوایر دولتی در یافتن توجیهی برای حمله به کارگران به عکس خود تبدیل شد و دست آخر جز یک قاب دستمال مصرف شده از خانه قانون باقی نماند. ساختمان مجلس در میدان بهارستان به یک آبریزگاه عمومی از اظهارات و تصمیمات و مقاصد پلید نزول پیدا کرد که خفه خون ساکنان آن برای حفظ جان سربازان و گروهبانهای از همه جا بی خبر گردان اعزامی از گزند شورش مردم عصبانی ضروری بنظر میرسید.

از پس این شرایط چیز دیگری جز یک موجودیت رقت آمیز از شاه برگ لندهور سرکوب کارگری جمهوری اسلامی نمیتوانست باقی بماند: دستور حمله به اجتماع کارگران زمانی که اجتماع پایش را از محدوده "مطالبات صنفی" فراتر میگذازد! حمل یراق و دراق آنچنانی، ترساندن و سرکوب بدون آنکه خون از بینی کسی جاری گردد! این دستورات و آنهم در هفت تپه و در مصاف با سندیکایی های هفت تپه را فقط میتوان به حساب شوخی قرن نوشت.

آگاهی از جزئیات کشمکش با گارد اشغالگر سرکوب را باید به زمان مناسب و از زبان رهبران کارگری موکول کرد. کنترل یک شهر، قدرت دوافکتو کارگری، نقش اتحادیه و تشکل کارگری در محلات ... این تجربیات، بعد از معدنچیان بافق و هپکو در اراک به روال معمول کشمکشهای کارگری در ایران تبدیل میشود. از جزئیات مورد هفت تپه همانقدر که پیداست کسی را از شکل گیری یک قطب قدرت کارگری در شهر شوش گریزی نیست. تحت سیطره این قطب قوانین و نظم حکومت مرکزی باطل، و از نظر استانداری و سایر ادارات بی صاحب بود. در سیطره قدرت کارگری، همانقدر که بود، مالکیت بورژوازی و سودجویی کارفرما ملغی اعلام گردید. و نباید از قلم انداخت، قدرت واقعی قطب کارگری هفت تپه، نه در آنچه کرد، بلکه در آنچه در توانش بود نهفته است.

ماه های آبان و آذر، پنج هفته از اعتراضات هفت تپه را باید دوره تشویش و شور در سراسر ایران نام داد. این دوره ایست که در آن علاقه مندان در این باب تفحص میکنند که: هفت تپه با ایران و سرنوشت آن چه کرد؟ دوره ای است که شطرنج معادلات و معاملات معرکه گیران ضد

رژیمی فورا و عمیقا نیاز به بازبینی پیدا کردند.

تا آنجا که مستقیما به کارگران مربوط میشود، دوره زور آزمایی هنوز باز و بخش پایانی آن نانوشته است. هنوز کسی نمیداند کی، چقدر و چطور هفت تپه چند و چون مبارزات طبقه کارگر در ایران را تحت تاثیر قرار خواهد داد. چرا هفت تپه نباید در قامت منطقه ای و سراسری به خود بنگرد؟ چرا نباید هفت تپه در همین اشل به سندیکا خود، به عضویت و شرایط و انتظارات از اعضا بیاندیشد؟ بدون پاسخ روشن و تعیین تکلیف با سولاتی از این دست پرونده حکومت دو فاکتوی آنر ماه شوش و هفت تپه باز خواهد ماند.

دستگیریه‌ها و چاره جویی فوری و قاطع برای آن یکی از مسایل پیش روی سکانداران سندیکا و اعتراضات هفت تپه است. امروز دولت چماقداران گارد ویژه

را در "عملیات ایذایی" بر علیه حرکات کارگران بکار انداخته است تا آنها را از کاری که واقعا میخواهند و واقعا میتوانند منحرف سازند. عملیات ایذایی بزدلانه، گروگانگیری، فرسودگی، پرووکاسیون، اخراج و توسل به محدودیت مالی کارگران و سندیکا؛ اینها حداکثر کاریست که جمهوری اسلامی چه دیروز و چه امروز از دست خود ساخته دیده است. و این اتفاقا خاصیت اصلی جمهوری اسلامی برای موجودیت و تداوم سیادت بورژوازی در ایران و منطقه است، که وقت بخرد؛ تمام ظرفیتهای اعصار طبقه بورژوا در بردگی طبقه کارگر را تا میتواند و بلا مانع به روی خود و به روی جامعه استفراغ کند؛ آنچنان جامعه و انسانیت را در هم بکوبد که یک فوکول و کراوات و عربده های نظم مشروطه نوین جامعه فرض شود.

هنر بزرگ کارگران هفت تپه در اینست که جبهه های تازه را بنا به امیال و مصالح خود، و خطاب به کل طبقه کارگر ایران بکشایند. درخشش هفت تپه در آسمان سیاسی ایران در تعلق آن به رگه "حکومت کارگری، همین الان!" نهفته است: به دَرک که بورژوازی بحران دارد، سوز و گداز بورژوازی برای استثمار بهتر، در اقتصاد خودکفای ایران و در سایه نظم و قانون پیراسته تر، همگی پیش کش! هفت تپه پژواک تازه ای از این رگه در جنبش کارگری در ایران (و در جهان) است که آینده بهتر را از همین امروز و با خشتهای برابری و آزادی ابدی انسانها باید ساخت.

آزادی زندانیان هفت تپه ادامه کاری است که در شهر بافق و شوش و اراک و اهواز ناتمام ماند، کاری که با فتح باستیل به پایان نمیرسد.

سندیکای نیشکر با شهر شوش چه خواهد کرد

امروز، روزی از روزها در بررسی نبردهای بزرگ اتحادیه های این مرز و بوم شهر شوش قبل و بعد از آذر ماه را زیر ذره بین قرار خواهند داد. سندیکا را در مقابل این سوال قرار خواهند داد: با اعتماد و همراهی و سمپاتی یک شهر چه میشد کرد و چه شد؟

این سوال و تشویش بزرگ جمهوری اسلامی در راس بورژوازی ایران در تلاطم های حاد آذرماه بود. در مورد نقاط قوت و تاثیرات این اعتصابات زیاد گفته شده است. اما هنوز جا دارد از یک پدیده و آنهم از تقسیم قدرت دوفاکتو در شوش سخن گفت. اعتصاب نه فقط کارخانه نیشکر بلکه کل شهر شوش را در کنترل سندیکا قرار داده بود. حق داشتند. اعتصاب هفت تپه نه فقط تصفیه حساب با حکومت در پاسخ به تامین نیازهای مردم زحمتکش بود، بلکه عدم صلاحیت حکومت را اعلام میداشت و یک ادعای ساده را جار میزد: گم شوید!

امروز، روزی از روزها در بررسی نبردهای بزرگ اتحادیه های این مرز و بوم شهر شوش قبل و بعد از آذر ماه را زیر ذره بین قرار خواهند داد. سندیکا را در مقابل این سوال قرار خواهند داد: با اعتماد و همراهی و سمپاتی یک شهر چه میشد کرد و چه شد؟ سوال اینست کجا و چگونه کارگران هفت تپه و سندیکای آنها متحدتر، منسجم تر بیرون آمده اند؟ تعاونی ها به فضای قدرتمند مادی - طبقاتی این سوال تعلق دارد. این سوال مرز گذشته و آینده، مرز در جا زدن و پیروزی را رقم میزند. بدون شک تا همین جا زحمتکشان شوش و کارگران و افکار عمومی با حمایت بیدریغ تاکنونی شایسته آنند که سندیکای خود را در مقابل این سوال بیابند.

یاغیان نیشکر و فولاد

برای طبقه کارگر یاغیان این صف یک بخش مهم مبارزه بحساب می‌آیند. اما طبقه کارگر شجاعترین عناصر خود را در سازمان قوی و توده ای خود ادغام میکند.

بسیار طبیعی است و بسیار بجاست که خشم فروخورده کارگر و مردم زحمتکش در خیابانها، بانیان این جهنم را هدف قرار دهد. این شور و یاغیگری باید در عین حال در هیبت یک جنبش توده ای و سازمان یافته، پیروزی را برای خود و جامعه، معین و تضمین نماید

جامعه ما در تب نارضایتی گسترده میسوزد. دوست و دشمن، از دور و نزدیک وقوع شورش و طغیانهای خیابانی را انتظار میکشند. فقر و فاقه عمومی جاری که بر بستر بیکاری گسترده استوار است باید زمانی منفجر شود. مقامات و مراجع گوناگون علنا هشدار میدهند و تدارک و آمادگی دولت برای مقابله با شورش و ناآرامی ها با حدت ادامه دارد. چاپ گزارشات مصور و میسوط از مانور گردانهای رنگارنگ نقشی بجز یک زنگ خطر را ایفا نمیکند. واحدهای ضد شورش مسلح میشوند، محاصره و کتک و شکنجه علیه معترضین شرکت کننده در اجتماعات را شب و روز تمرین میکنند، زندانها و سلولهای بازجویی رفت و روب میشود. اما مهمتر اینکه فضای فکری از پیش برای مشروعیت سرکوب دولتی ساخته و پرداخته میشود. بر متن اقدامات قبلی، در روز موعود، کارگران بیکار به شورشیان، به گرسنگان و بینوایان حاشیه جامعه، سرخوردگان، دشمنان نظم و قانون تبدیل میشوند تا با نام نظم بتوان سرکوب و توحش برنامه ریزی شده علیه مردم زحمتکش را توجیه کرد.

سناریوی طبقه حاکم برای کارگران ساده و سر راست است. فقر و بی پناهی کارگران شاغل را به محافظه کاری در میغلطاند و برای کارگران بیکار ماشین مرگ آوری خواهد شد که آنها را در لابلای چرخ دنده های ناداری و استیصال له کند. هیچ کس به اندازه بورژوازی واقف نیست که همواره بخشی از مردم زحمتکش در مقابل مرگ تدریجی برنامه ریزی شده توام با تحقیر، به مقابله بر خواهند خاست. فریب و کلاشی یک مشت سودجو و خونخوار را کنار خواهند زد. خویشان به جوش خواهد آمد و خود به فکر چاره ای برای گرسنگی فرزندانشان میافتند. طغیانهای اجتماعی همانقدر که طبیعی بحساب می‌آیند به همان اندازه غیر قابل پیش بینی و خودجوش هستند. هنر بزرگ بورژوازی پس زدن این طغیانها با بیرحمی تمام است. یاغیان برای

دولت سرمایه داران یک "نعمت" است که با نمایش قدرت مابقی مردم را مرعوب کند. صد البته معماران فقر و فاقه عمومی جامعه برای فرصتی که ژنرالهایشان را به خیابانها گسیل بدارند، و مقاومت را بیهوده اعلام بدارند، لحظه ای تردید نخواهند کرد. عملیات "ضد شورش" آنها بر تحریک هر چه بیشتر جمعیت خشمگین و دامن زدن به عصیان هر چه بیشتر است. آنها دنبال "طعمه" میگردند.

برای طبقه کارگر یاغیان این صف یک بخش مهم مبارزه بحساب میآیند. کسانی که پرچم چاره جویی را در دست دارند، بردباری بیشتر به کنششان نمیرود، خواهان بدست گرفتن سرنوشت خود هستند، به نیروی خود باور دارند، بذر اعتماد میپاشند، از صدقه و تحقیر بیزارند. اما طبقه کارگر شجاعتترین عناصر خود را در سازمان قوی و توده ای خود ادغام میکند. از آنها موتور محرکه ای برای بسیج هر چه بیشتر مردم زحمتکش میسازد. در مبارزه طبقه کارگر نمایشات خیابانی مطلوبیت خواهد داشت مشروط به اینکه کنترل زمان و مکان و چگونگی آن را در دست داشته باشد. در مبارزه طبقه کارگر دستگیری هر نفر باید موج تازه ای از اعتراض را برای آزادی او بدنبال بیاورد. طبقه کارگر در مصادره انبارهای مواد غذایی تردیدی بخرج نخواهد داد به این شرط که تعداد هر چه بیشتری از مردم زحمتکش از آن بهره ببرند و هر مورد از اقدامات عملی مستقیماً به تحکیم اتحاد در صفوف کارگران منجر گردد.

آبان ماه نوبت خودنمایی یاغیان طبقه کارگر در اهواز و در اعتراضات مشترک فولاد و نیشکر بود. این اعتراضات، بجای طعمه، استخوان گلوی کل دستگاه حکومتی در ایران گشتند. نیشکری ها بر متن نارضایتی بسیار "معمول" در جامعه کارگری ایران - دستمزدهای معوقه - وارد میدان شده و بعد از دو هفته نور چشم اعتراض کارگر و زحمتکش کل آن جامعه، کیفرخواست بلند بالایی را به گردن دولت، وزارت کار، خصوصی سازیها، رسانه ها و سیستم قضایی سراسر جانبدار بورژوازی بجا میگذارند. نیشکری و فولاد کک به تنبان اپوزسیون ترامپی "تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!!!!" انداختند، اما راه طبقاتی خود را رفتند...

یاغیگری تا آزادی تمام زندانیان، تا وصول تمام دستمزدها، تا خروج گارد ضد شورش هنوز میدان مانور خواهد داشت، اما شور واقعی و حاصل آنرا در انواع شکل اتحاد و سازمان یابی شاعل و بیکار، در محلات و مراکز تولیدی، از شوش تا اهواز باید درو کرد. تجربه نیشکر و فولاد تازه فصل اول خود را به سرانجام رسانده است.

از هفت تپه تا اوین: با هم باشیم قوی‌تریم

برای آزادی زندانیان هفت تپه، برای آزادی زندانیان سیاسی باید اعتصاب و اعتراض هفت تپه را همانجا که نیمه تمام ماند، پی گرفت.

در طی دو روز گذشته اخبار رسیده از اوین قریب سه ماه بی خبری از زندانیان هفت تپه و لوله اهواز را شکست. ورقپاره حکم دادستانی، قبل از هر چیز، پرده از پیچ و تاب و حقارت و در ماندگی دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی برمیدارد. این پرونده سرگذشت فرزندان از طبقه کارگر است که در چنگ بیرحم ترین جلادان و کینه توزترین دشمنان مردم تن به تسلیم نداده اند. مخاطرات و ضایعات عظیم لحظات اسارت و زندان این عزیزان بر هیچ کس پنهان نیست. اما اگر هفت تپه و فولاد داستان اتحاد و پافشاری متحدانه بر سر دستیابی بر حقوق حقه کارگری است، چه کسی میتواند از بهترین فرزندان این اعتصاب جز رگه های مقاومت و سرکشی انتظار داشته باشد؟

ساختمان و سالن های دهشت انگیز اوین در آدرسی در تهران، اما تهدید اوین یک دم کارگران را هرگز تنها نگذاشته است. با اولین بارقه های "چه باید کرد"، اوین نه بصورت کابوسی از عفریت ناکجا آباد ارباب بلکه در هیبت یک واقعیت زمینی در لباس مدیریت و حراست و دستگاهها و مقامات و قانون با دم و باز دم کارگران در هم آمیخته است. بگذارید سرگذشت اعتصاب هفت تپه و فولاد را در سایه آخرین اخبار منتشر شده در مورد پنج زندانی اوین دوباره باز نویسی کنیم. پرونده اوین بخصوص در شناخت الگوهای فداکاری و عشق به هم نوع در فقر و تنگدستی و تباهی و تسلیم ضروری است، الگوهایی که خود را به آب و آتش زدند تا اتحاد و رزمندگی را بجای صبر و در ماندگی به خون تبار کارگری آن جامعه تزریق نمایند. چسناله های سرکوب سرمایه در ایران را باید بدقت خواند تا بتوان آرمانخواهی فرزندان مردم محروم این جامعه را قدر گذاشت، اما در عین حال ورقپاره های دادستانی مقیم اوین گواه اینست که هرگز آرمانخواهی کارگری به این اندازه با زندگی روزمره و نفس حیات کارگر و خانواده های کارگری به یکدیگر گره نخورده است.

هیچ چیز مسخره تر از اتهام "اختلال در نظم و توطئه بر علیه نظام" نمیتواند باشد. میشود سوال کرد غیر از مرگ تدریجی کدام چشم انداز در مقابل مردم محروم جامعه قرار دارد؟ میشود سوال

کرد این نظام مبارک جز تباهی، مبشر کدام دلخوشی و خوشبینی در زندگی توده عظیم زحمتکش بوده است؟ راستی کدام نظم؟ نظم استعمار وحشیانه و تسمه به گرده کشیدن جامعه، نظم بیگاری، نظم پر افتخار معافیت کارفرما در عدم پرداخت دستمزد، نظم قانونی جان کندن در فقر؟ نظم فرودستی و تبعیض علیه زنان؟ وفاداری برای نظامی که در بن بست فروش کلیه و کودک و تن فروشی همسر او سالهاست مثل موریانه به جان غرور و احترام فردی و شهروندی او افتاده است؟ بدون شک زندانیان هفت تپه قهرمانند، اما چه کسی است که نداند مقاومت نکردن در مقابل سیاهی و استعمار و استبداد چه مصائب و چه ضایعات عظیمتری به همراه ندارد؟

بلاخره کسی باید در این حکومت جوابگو باشد: تکلیف چیست؟ اگر کسی نخواهد با فقر و سیاه روزی بسوزد و بسازد، اگر کارگری در بدری و بی خانمانی را سرنوشت محتوم خود نداند، رفاه و آسایش را جستجو کند، روز کار دوازده ساعته را نپذیرد، بیکاری را معادل خانه خرابی و اشتغال را معادل له شدن زیر فشار ماشین و چرخ و دنده کارخانه ها و در یک کلام توحش استعمار کارمزدی را شایسته انسانها نداند، اگر کسی آزادی، حق تشکل بخواید، کردها را در تعیین سرنوشتشان محق بداند، طرفدار برابری حق زن و مرد باشد، تکلیفش چیست؟

اوین میترساند، هنوز میترساند، اما اوین به مثابه مرکز فعال اشاعه ترس در جامعه به پایان تاریخ مصرف خود برای بورژوازی حاکم نزدیک شده است. اعتصاب هفت تپه آخرین گواه آن است که اوین جلودار اعتراض و حق طلبی نیست. عزت و احترامی که به حق تمامی جامعه متوجه دستگیرشدگان هفت تپه میکند، باید و میتواند به کابوس اوین در آن جامعه پایان دهد. آزادیخواهی یکبار با موج یک انقلاب دروازه های اوین را از پاشنه درآورد و سیفون افسانه تسلیم و سرکوب خاورمیانه را کشید. اعتراضات هفت تپه یک دهان کجی به اوین بود، اوین را به هموارد طلبید، و میتواند طلایه دار تصفیه حساب آزادی و آزادیخواهی با آن در ورژن اسلامی بورژوازی ایران باشد.

باید بخاطر آورد حربه رژیم بر علیه کارگر فقط به زندان و ضرب و شتم و اعدام و همه آن حربه هایی که همه جامعه را به انقیاد میکشد، محدود نمیشود. سرمایه دار و دولتش فقط جان بچه کارگر را در زندان به گرو نگرفته است، در بیرون زندان هم تملک ابزار تولید و محصول و از طرف دیگر بیچیزی محض ابزاری ساخته است که گویی همه چیز کارگر را میشود با آن تحت کنترل گرفت. کارگر ظاهرا آزادی که در شهر قدم میزند، شاید از زندانیان رسمی زندانی تر باشد. فقر و اجبار به بردگی برای لقمه ای نان محکم تر از هر دیواری او را از زندگی و نعماتش، و از همه توقعات او محروم نگه میدارد. حبس مادام العمر با اعمال شاقه برای همه اعضای خانواده! بورژوازی در ایران را باید استاد بهره گیری این حربه بر علیه طبقه کارگر نامید.

امروز با پرونده زندانیان اوین جا دارد خود را در مقابل مبارزه و اعتصاب بزرگ هفت تپه و فولاد و همه هیبت موتور محرکه آن بیابیم، همه کسانی که از یک پیام ساده اتحاد کارگری، از ورد قدیمی "با هم باشیم قوی تر هستیم" پایه های سلطه بورژوازی را به بازی گرفتند. هنوز برای

باز شناختن تعداد بیشتری از الگوهای ایستادگی، لولاهای اتحاد، مبتکران صف متحد کننده، برای سرودها و داستانهای متأثر از سهم بهترین فرزندان این طبقه باید جلوتر رفت. تا همین جا مشت‌های گره کرده و متحد است که ما را به یکدیگر گره میزند.

برای آزادی زندانیان هفت تپه، برای آزادی زندانیان سیاسی باید اعتصاب و اعتراض هفت تپه را همانجا که نیمه تمام ماند، پی گرفت. طبقه کارگر برای تصرف اوین، اینبار، نیاز به یک انقلاب ندارد، سقوط اوین، چه بسا میتواند شیپور و محرک و سوسه انقلاب باشد. دست کم دادستانی تهران بزرگ با این کیفر خواست به جنگ زندانیان هفت تپه آمده است.

دیماه ۹۸



نیشگر هفت تپه نبرد هفده ماهست ...

سرکوب و دستگیری کارگران اعتصابی در نیشگر هفت تپه!

هر روز از خود بپرسیم برای

حمایت از خانواده کارگران دستگیر شده و برای آزادی دستگیر شدگان

چه کردیم و چه کاری واقعا از دستمان برمی آید!

علیه بکاری
a-bikari.com

دست درازی به هفت تپه موقوف!

صدور حکم شلاق کارگران هفت تپه پژواک رسای فریادی از طبقه حاکم بر ایران است که:

” مالکیت را تنها با دزدی میتوان حفظ کرد، مذهب را با شهادت دروغ، خانواده را با حرامزادگی و نظم را با بی نظمی. ”

در ایران کل ساختار سیاسی و بیش از هر چیز دادگاه ها و قوانین به فاحشگی کشانده شده اند. حال قوه قضائیه می خواهد از اینهم جلو بزند.

رئیس جدید قوه قضائیه در جلوس پر طمطراق خود دانه درشت ها، لیست بلندبالای پرونده اختلاسهای نجومی وکلا و وزرا را دور زد و سر از هفت تپه درآورد. او در موضع یک مقام عالیرتبه طبقه حاکم ظاهر شد. تا خرخره در وسط فاضلاب آنچه خودی های حکومتی آنرا شبکه مافیایی سازمان یافته مینامند، با اردنگی و تشر به جان صفوف بورژوازی افتاد. او روحیه داد، راه فرار به جلو را نشان داد و حرف دهان دولت و خیل مدیران و کاربدستان گذاشت. دو قورت و نیم باقی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی رقت آورترین صحنه سیاسی کشمکش های سیاسی امروز ایران است. هفت تپه نامناسب ترین نقطه برای این قدرت نمایی بود، و در عین حال جز در تعیین تکلیف با هفت تپه نمیتوانست قدرت نمایی بنظر برسد.

حکم شلاق کارگران هفت تپه، حکم مجازات کارگرانی است که از جمله در دوران ریاست مملو از "عدالت" ایشان در قوه قضائیه، جانشان از شدت کار و بی حقوقی به لبشان رسیده، از شکایات بی حاصل به مراجع دولتی طاقتشان طاق شده و به چاره جویی پرداخته اند. این حکم از کارگران می خواهد تا قیامت به ساز دلقک بازی و دهن کجی مقامات برقصند. این حکم شکم سیران بالای جامعه است که مکیدن خون کارگر را حق خود میدانند. هفت تپه زبان گویای هپکو، صدها اعتصاب کارگری، اعتراضات معلمان شد: بجای توهم و خوشباوری و سرگردانی بایستیم، با هم و متحد باشیم!

رئیس راه انتقام و نفرت را نشان بورژوازی میدهد. صدور این حکم پژواک رسای فریادی طبقه حاکم بر ایران است که: مالکیت را تنها با دزدی میتوان حفظ کرد، مذهب را با شهادت دروغ، خانواده را با حرامزادگی و نظم را با بی نظمی. در ایران کل ساختار سیاسی و بیش از هر چیز دادگاه ها و قوانین به فاحشگی کشانده شده اند. حال رئیس قوه قضائیه می خواهد از اینهم

جلو بزنند. (1)

این حکم شاخص ترین و گویاترین معیار سیاستهای پیش روی جمهوری اسلامی است. همانقدر که درجنگ با امریکا، در جبهه "مبارزه علیه فساد" نیز قطب نمای بورژوازی ایران اساسا بر علیه طبقه کارگر تنظیم شده است؛ با این تفاوت که نه برجام، نه مذاکره، نه تعهد و نه وعده ای در کار نیست!

تخت و تبق جدید ضد کارگری قوه قضائیه در هفت تپه را باید در هم پیچید. کارگران همیشه در تعیین جبهه های مبارزه مخیر نیستند. این کشمکش اما، با تجارب زنده از اعتصاب اخیر میتواند زمینه ساز اعتراضات و پیشروی های طبقاتی مهمی برای کارگران در ایران باشد:

دست درازی به هفت تپه موقوف!

همه جا، همه کارگران، حق طلبی هفت تپه!

(1) نقل به معنی جملاتی از جزوه "محاکمه کمونیستها در کلن" نوشته مارکس

نوبت فتح باستیل در اهواز هم خواهد رسید

باستیل در زمان خود قسم خوردگانی داشت که قلعه دست نیافتنی را فتح میکنند. بارها و بارها پاریس با امید و وسوسه و شایعه سقوط باستیل بیدار شد. تهران در حسرت قهرمانان فتح باستیل خود میسوزد.

آخرین اخبار حکایت از ادامه اسارت پنج نفر از کارگران فولاد اهواز در زندان دارد. تشویش ساده ترین بیان برای وصف دریایی از سوال و بیم و امید است که از دور و نزدیک به قلب بسیاری از ما چنگ انداخته است.

هفت تبه و فولاد دیگر شهری از شهرها و در دور دستهای نقشه جغرافیای این سرزمین نیستند. تردیدی نیست که اعتصابات ماههای آبان و آذر رویدادهای درخشانی در تجربه زندگی طبقه کارگر در سراسر ایران را شکل داده اند، تردیدی نیست که برای میلیونها نفر که اخبار و گزارشات این اعتصابات را حریصانه بلعیدیم، این اعتصابی از خودمان و برای خودمان بود؛ این آینه ای در مقابل شهرما، مقابل کارخانه ما، مقابل خود ما و رفقای ما، دردهایمان، اتحاد و تفرقه ها، آمادگی صفوف ما بود. نه فقط بود، بلکه هست، هنوز هم هست. به این معنا رهایی زندانیان جزء تفکیک ناپذیر از اعتصاب ما و از اعتصاب فولادی های ما در اهواز است.

نوشته زیر با عنوان "اوین در تهران، تهران در اوین" یکسال پیش در حمایت و هم سرنوشتی با تجمع خانواده زندانیان در جلوی زندان اوین نوشته شده است. آن زمان در تهران و برای آزادی دستگیر شدگان اعتراضات معلمان، امروز در شهر اهواز و برای آزادی دستگیر شدگان اعتراض فولادی ها؛ اما صف بندی، تشویش ها و از جمله وسوسه ها نعل به نعل یکی است:

نوبت فتح باستیل هم میرسد..

زندان اوین برعکس باستیل، برای مردم شهر خود، زندان دور از دسترس و ناشناخته ای نیست. یک ساختمان ساده و دیوارهای کوتاه، در دسترس عموم مردم که میتوانند بروند گوشه‌هایشان را

به دیوار بچسبانند، دروازه فرسوده که با یک دق الباب بر روی مراجعین باز میشود. بر عکس باستیل کروکی زندان و ساکنین این سلولها و سرگذشت آنها تقریباً همیشه آشکار و شناخته شده بوده است. در یک مقایسه ساده سرنوشت زندانیان باستیل با سرنوشت زندانیان اوین را میتوان در قالب یک داستان از بدشانی همنشینی گذرا با یک غریبه زشت و بدطینت بدست داد. و فرق دیگر اینکه باستیل در زمان خود قسم خوردگانی داشت که قلعه دست نیافتنی را فتح میکنند. بارها و بارها پاریس با امید و وسوسه و شایعه سقوط باستیل بیدار شد. تهران در حسرت قهرمانان فتح باستیل خود میسوزد.

هیبت کابوس اوین در شکنجه هایش نیست. ترسناک ترین بعد آن در سلولی باندازه یک قبر است که در آن هر بلایی بخواهند را سرت میاورند، جسم و روح زندانی بازیچه دست زندانبان است. هیچ چیز غیر ممکن نیست، میتوانند از سرما، گرما، گرسنگی و یا زیر ضربات باطوم و شلاق، با سنگ، با چوب تو را از پا در بیاورند، به تو تجاوز کنند، هر اتهامی دلشان بخواهد به تو بزنند و جنازه ات در بیابان، سر چهارراه، توی جوی کنار خیابان، بغل ایستگاه اتوبوس یا قبری مشابه سلول زندان سر به نیست شود. زنده ای اما ارزوی مرگ داری، آزادی میخواهی اما در تنهایی خودت قدرت نزدیک شدن به آن را در خود نمیبینی. تو میتوانی هر کسی باشی، یک زن، یک مادر، یا یک کودک فقط بخاطر "جرم" والدین خودت. جرم تو هر چیزی میتواند باشد، یک فکر، یک عقیده، یک حرف، یک مشت گره کرده. در اوین شرافت و عزم و تعهد به عدالت ممنوع است کفر است، بیگانه است. تو در اوین دیگر نه انسان نه شهروند بلکه یک رقم، یک اسم شده و به یک عکس نزول پیدا میکنی. به محض ورود به اوین همه زندگی، شغل و ماسبق فردی و اجتماعی تو دود شده و بجایش درد و زخم هایت هویت تو را شکل میدهد. در زندان اوین تنها حق تو این چهاردیواری است که در آن حق داری بلرزی، گرسنه بمانی، به زخمهایت خیره بمانی، و بپوسی. زندان اوین بخش بزرگی از زندگی مردم آن شهر را شکل داده است. مردم تهران از زبان دهها هزار نفر دوست و همکار و از زبان خانواده زندانیان از زندان و واقعیتها را خبر دارند ولی هنوز کسی شایعه به آتش کشیده شدن اوین را نشنیده است.

با انتشار گزارش گورنشینان نه بطرز سمبلیک بلکه به معنای دقیق کلمه اوین به محله های مختلف شهر تهران منتقل شده است. این شهر مملو از سر پناههای کوچکی است که بیش از هر چیز به سلولهای اوین شباهت دارد. در این سلولها سرما و گرسنگی و زخمها به همان اندازه کشنده است. ساکنانش همانقدر آزادند که پناه دیگری ندارند. بسیاری و در بسیاری از نقاط تهران با تنوع چشمگیری اما در یک تشابه ساده سرگذشت اوین را تداعی میکنند؛ زیر تیر چراغ برق پاتوق تن فروشی، مربع نیم متر در نیم متر در پیاده رو برای گدایی، تمام چهار راه متعلق به کودک گل فروش، مساحت یک کارتن و یا نیمکت یک پارک، بیغوله های خانواده کارگری، پاتوق کارگران بیکار همه جا اوین، یک اوین آزاد اسیر سرمایه را به شبکیه چشم هر رهگذر حک میسازد. اگر در اوین همه چیز در خفا میگردد، حدیث تهران اوین یک حدیث آشکار است. همه نچه های این "زندانیان" درد و لرزیدن و پوسیدن مرگبار این جمعیت میلیونی را می بینند ولی به روی خودشان نمی آورند؛ چرا که اینها "کارتن خواب" هستند. کارتن خوابی به هویت انسانها تبدیل شده است. گدایی و تن فروشی هویت صدها هزار نفر انسان است. این آدمها درست

مثل زندانیان اوین، کسی نبوده اند، کسی نیستند، سرما و گرما بخش قابل انتظار از زندگی آنهاست. جنازه آنها را در آشغالدها در همسایگی سگهای ولگرد میشود پیدا کرد.

زندان اوین یک ساختمان در میان ساختمانهای دیگری و با ساکنینی نگون بخت نیست. اوین خار چشم و زخم عمیق بر وجدان همه ماست. حتی اگر اوین را اعماق دریا ببرند، عاملین و شکنجه گران و توجیه کنندگان آن، کسانی که برای بقیه لالایی وجدان سر میدهند، ترس را در دل مردم میکارند و لجنزار تسلیم و بی تفاوتی را توجیه میکنند، تازیانه ای بر گرده کل جامعه است که اوین زندان اسارت همگی ما است. به از هر آزادیخواه در زندان هزاران تن از کثیفترین عاملین حماقت و بردگی در لباس مسئولین نظم و قاضی و مقامات حکومتی و اساتید و ژورنالیستها در جامعه وول میخورند، پستی میافرینند و به ریش تک تک ما میخندند. به ازای هر کارگر زندانی هزاران سرمایه دار و مواجب بگیر در هر کوی و برزن سر گردنه را گرفته از همگی ما شیره جانمان را، استعداد و نیروی کار و خلاقیتمان را به یغما میبرند؛ زنان ما، مردان و کودکانمان را به اسارت و استثمار میکشند و دست اخر ضعیف ترین بخش های ما را بصورت بیکار و فقیر و کارتن خواب به دست گرگهای طبقه خود می اندازند. آیا تشخیص برادران، خواهران، همکاران و همسایه های خود در لابلای "الیست" ساکنان اوین در همسایگی هر یک از ما دشوار است؟ اگر زندانیان بدرستی قهرمان به حساب می آیند اما برای همسرانشان آنها در خارج زندان اوین کرکسکهای فاضل بسیاری صف کشیده اند که بی عرضگی خود در اشاره به مسبب این شرایط را، در کشف راه حل های اجتماعی و موثر بودن اختگی بر روی چهره قربانیانش استفراغ کنند. گوش این فیلسوفان برای شنیدن داستان زن و مرد قربانی از زمان از دست دادن شغل تا عدم شمول بیمه بیکاری، همیشه کر است.

اگر تا کنون تصویر زندانیان سیاسی بصورت یک شقایق سرخ بیشتر از امید، احترام برانگیخته است؛ اگر تصاویر خیابانهای خلوت کناره اوین ترس را تداعی کرده است، با تصویر چند روز صف اعتراضی برای آزادی زندانیان ورق برمیگردد. آرامش و اعتماد بنفس و شجاعت موجود در این جمع مبشر شمارش معکوس برای فتح اوین بود. سمبلهای خود از اوین را تازه سازیم و بیاد بیاوریم که برای رهایی از کابوس اوین نه تنها به شوالیه های شجاعت، بلکه در تشابه با باستیل فرانسه، به یک انقلاب نیاز داریم که نه فقط برای آزادی زندانیان سیاسی بلکه برای ریشه کن کردن کل نظام موجود خیز بردارد.

اعتصاب نیشکر هفت تپه و مصافهای کارگران در بافق و کردستان

یکبار برای همیشه باید چار زد کارگران نیشکر از شجاعت و جان گذشتگی چیزی کسر نیآورده اند. کمر این اعتصاب را مثل هر جنگ دیگری شکم های گرسنه و درد جانکاه تامین خانواده میتواند بشکند.

اعتصاب کارگران نیشکر هفت تپه بر متن کشمکشی آشنا و با خواستههای پا خورده صورت میگردد. دستمزدهای عقب افتاده و بدتر شدن شرایط کار از یک طرف، پیامدهای خصوصی سازی دال بر اخراجها و بکارگیری کارگران پیمانی از طرف دیگر تنش های تازه را دامن زده است. سندیکای کارگران نیشکر مرکز این تنش ها است. دستگیری شبانه بیست نفر از کارگران و تشدید فضای سرکوب اوایل مردادماه نشانه کشمکشی سخت را با خود حمل میکند. در این شکی نیست که کارگران نیشکر با همه سوابق مبارزاتی و با تکیه به سندیکای خود از ظرفیت بالایی در پس راندن تعرضات دولت برخوردار هستند. اما سوال اینجاست آیا هفت تپه ای ها آمادگی و ظرفیت تکرار پیروزی معادن کاران بافق را دارا هستند؟ تابستان سال 1393 در یک اعتصاب 40 روزه پنج هزار کارگر معدن بافق در یک مصاف تاریخی تمام ظرفیت توطئه گرایانه و سرکوب جمهوری اسلامی را خنثی کرده و یک "ناممکن" را در عرصه سیاست به تحقق رساندند: با حکم مستقیم دفتر خامنه ای خصوصی سازی معادن لغو گردید.

صرف خواست "لغو خصوصی سازی" نه از واقعیت تک تک این اعتصابات چیزی را روشن میکند و نه در مقایسه بین آنها معیار درستی را بدست میدهد. اما دو اعتصاب تنها در مقایسه با یکدیگر است که اهمیت خود را به نمایش میگذارند. در این نوشته در مقایسه با اعتصاب بافق به نقطه قدرتهای چشمگیر کارگر نیشکر پرداخته خواهد شد، و در درسهای مبرهن معدنچیان بافق از شرایط پیروزی نیشکری ها استنتاجاتی بدست داده میشود و با این استنتاجات پای مبارزات کارگری در کردستان به میان کشیده خواهد شد.

بدیهی است که در گرماگرم این اعتصاب تصمیم رهبران کارگری در محل تعیین کننده است.

اعتصاب بافق در یک نگاه گذرا

پیشینه اعتراضات کارگری در معدن سنگ آهن بافق به سال ۷۹ و در اعتراض به خصوصی سازی آن برمیگردد و با مسکوت گذاشته شدن آن موضوع، اعتراضات نیز پایان

یافت. در سال 93 میزان ۷۱ و نیم درصد سهام شرکت سنگ آهن مرکزی ایران به شرکت به صندوق بازنشستگی فولاد واگذار شد و پس از آن نیز واگذاری بقیه سهام این شرکت به شرکت فولاد خوزستان نیز در دستور کار قرار گرفت. کارگران در روزهای ۱۹ و ۲۰ اردیبهشت سال جاری نیز دست به اعتصاب زدند.

این اعتصاب مقدمه اعتصاب ۴۰ روزه پنج هزار کارگر معدن از ۲۷ اردیبهشت تا سوم تیر بود که سرانجام با وعده مقام های دولت برای تحقق خواسته هایشان پایان یافت. خواسته های کارگران عبارت بود از: توقف واگذاری ۲۸ و نیم درصد سهام شرکت سنگ آهن مرکزی ایران، تغییر مدیر عامل شرکت و انتخاب فردی بومی به این سمت، عضویت دو تن از افراد بومی در هیات مدیره شرکت و ارتقای سطح استخدامی کارکنان.

خواسته های دیگری نیز به تدریج به خواسته های کارگران افزوده گشت. از جمله کارگران خواهان آن شدند که ۱۵ درصد از مجموع ۷۱/۵ درصد سهام اختصاص یافته به صندوق بازنشستگی فولاد برای جبران محرومیت ها و عقب افتادگی شهرستان بافق اختصاص یابد. آنها برای تحقق خواسته های خود دو ماه مهلت داده بودند. در این مدت وزیر کار به بافق رفت. علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی، در دیداری از بافق گفت: “حرمت کار و کارگر برای تکتک ما واجب است و من نوکر کارگران هستم و خوشحالم که مدام پیگیری کردم و الان خوشحالم حتی یک تو به کسی گفته نشد”

اما حدود یک هفته پس از سفر وزیر کار و در آستانه ی پایان مهلت دوماهه ی کارگران، به دنبال شکایت کارفرما از کارگران، حکم بازداشت ۱۸ کارگر صادر و نیمی از آنها بازداشت شدند. در پی این بازداشت های ۵ هزار تن از کارگران معدن بافق دست به اعتصاب زدند و خانواده بازداشت شدگان نیز مقابل فرمانداری بافق تحصن کردند.

پیروزی معدنچیان بافق در چه چیزی و چگونه؟

در تشابه با مبارزات هفت تپه، سابقه طولانی از کشمکش و دستگیری ها، سردواندن و دستمزد های عقب افتاده، تهدید و توطئه بیشمار در مورد خصوصی سازی در راه معادن و کارخانه های مربوطه طاقت کارگران را به انتها رسانده و نطفه اعتصاب بزرگ تاریخی بر اساس تصمیمات کارساز رهبران اعتصاب شکل گرفت:

اول: هم پیمانی میان کارگران پروژه ای شامل 1500 کارگر و مابقی معدنچیان که جمعا پنج هزار نفر را در بر می گرفت. خواست مشترک برای عدم اخراج و افزایش حقوق بعنوان خواسته مشترک مورد توافق قرار گرفت. این هم پیمانی تا آخر اعتصاب بقوت خود باقی ماند.

دوم: رهبری اعتصاب بسیار هوشیارانه اعتصاب نشسته و در داخل معدن را برای شکل اعتراض و رو در رویی با دولت انتخاب کردند. به این ترتیب کارگران اعتصابی از ضرب

دستگیری ها خلاص شده و از هرز رفتن نیروی اعتراضی کارگران در حالت دفاعی برای آزادی هر از چندگاه تعدادی از همرزملن خویش جلوگیری میشود. بعلاوه تحرک نیروهای حفاظت، تهدیدها و یاوه گویی این دسته خنثی میگشت.

سوم: مجمع عمومی: مجمع عمومی کل کارگران بعنوان ستون فقرات اعتصاب و به عنوان ارگان رسمی تصمیم گیری در راس اعتصاب بافق قرار گرفت. ابا اغراق نیست اگر مجمع عمومی کارگران اعتصابی را دولت نشسته آترناتیو نامید. هر گونه تصمیم، تمامی مذاکرات با وزرا و نمایندگان دولت به مجمع عمومی ارجاع داده شده و این همبستگی، عزم مشترک را تقویت کرده و چشم انداز ادامه مبارزه را روشن میساخت.

چهارم: بسیج یک شهر: معدنچیان اعتصاب خود را به اعتصاب کل شهر تبدیل نمودند. بخش مهمی از مطالبات کارگران متوجه رفاهیات شهر از لوله کشی و احداث مدارس، کشیدن جاده و تامین امنیت و همچنین احداث کارخانه های جانبی معدن و تامین زندگی کارگران آنها بود. فعالیت آگاهانه و خستگی ناپذیر رهبران اعتصاب و کارگران در بسیج کل شهر از امام جمعه تا کسبه و وبلاگ نویسها یک دم فروکش نداشت.

و بلاخره، آزادی هر تک کارگر زندانی با حمایت هزاران کارگر اعتصابی پیگیری میگردد. بطوریکه دولت با هر مورد دستگیری موج تازه ای از ابتکار و هم پستی را در مقابل خود می یافت.

دولت در صدد تلافی شکست بافق

باآغاز دوره ریاست جمهوری روحانی و با تاکید بر سر و سامان دادن آنچه "ویرانه های اقتصادی حاصل کارکرد دولت احمدی نژاد" از آن نام برده میشود، برنامه های گسترده خصوصی سازیها در دستور کار دولت قرار گرفت. بنا به فهرست اعلام شده از طرف سازمان خصوصی سازی، قرار بود در سال 93 سهام ۱۰۲ شرکت بسیار بزرگ و بزرگ واگذار شود، و در صورت واگذاری و عرضه سهام این شرکتها، بزرگترین خصوصی سازی ایران در سال ۹۳ رقم می خورد. همچنین در پی توافقات صورت گرفته بین ایران و کشورهای خارجی در ژنو، دولت ایران امیدوار بود فرصت های جذاب و لازم را برای سرمایه گذاری کشورهای خارجی در بخش خصوصی فراهم گردد.

در همان ماههای اول سال 1393 معدنچیان بافق در با اعتصاب خود کل پروسه و برنامه های خصوصی سازیها را با ناکامی روبرو ساختند. جمهوری اسلامی خود را برای تعرض جدی به کارگران آماده ساخته بود. گردان ویژه سرکوب کارگران و دانشگاههای ویژه که بر اساس قوانین مقابله با اشرا میتوانست کارگران را به مجازات شلاق محکوم کند، از آن جمله بود. دولت در مقابل صف کارگران بافقی شکست خورد و قبل از اینکه بتواند صفوف خود را برای تهاجم بعدی حاضر کند پرونده برجام همه مسایل را تحت تاثیر قرار داد.

در تشابه با سال 92 رئیس دولت جمهوری اسلامی برای دور دیگری از برنامه های اقتصادی

خود خصوصی سازیها را در مقابل خود دارد. باید آن کاری که سر نخ آن در باقی از دست رفت را پی بگیرند. دولت خود از دشواریهای بزرگ پیش روی خود مطلع است. روحانی تحت فشار بسیار است که باید سختگیرانه و با کابینه ای "قاطع" به اسقبال خصوصی سازیها برود. در اتاق بورس تهران و در رسانه ها بحث به جاهای باریک از جمله لزوم یک تیم اقتصادی "جهادی" پیش کشیده شده است!

در مقابل چنین چشم اندازی بنظر میرسد قرعه به اسم نیشکر هفت تپه خورده باشد. هر چه باشد این نه "قرعه" است و نه اتفاقی. نیشکر هفت تپه در ده سال موجودیت خود سرمشق بسیاری سنت های مبارزاتی و پیشرو طبقاتی بوده اند و سابقه طولانی از مبارزه علیه خصوصی سازیها را پشت سر دارند. تا آنجا که به دولت مربوط باشد در صف آراییی امروز بی افقی بزرگ اقتصادی در مقابل اوست. سوال اینست که با کدام مکانیسم و کی قرار است این خصوصی سازیها منجر به گشایش اقتصادی و تامین زندگی برای کارگران گردد؟ کسی در دولت و در کل حکومت برای این سوال جواب در خور تامل در آستین ندارد. بر چنین متنی نیشکر هفت تپه با اتکا به سوابق مبارزاتی خود میتوانند باسازماندهی اعتصابی در ابعاد معادن بافق نیروی بزرگ طبقه کارگر را در همراهی با خود جلب کند و شکست سختی را به دولت تحمیل کند. سوال اینست که آیا صف اعتراض کارگری اعتصاب و پیروزی را در همان قد و قواره اعتصابیون بافقی جلوی روی خود طرح نموده اند؟

مقابله با خصوصی سازیها و توفیق ناپایدار

خصوصی سازی مراکز تولیدی نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان سرمنشا سر در گمی و ائتلاف نیروی اعتراضی طبقه کارگر عمل کرده است. کارفرما و استثمرارگر دولتی یا خصوصی؟ کار بیشتر در مقابل بیکاری، صورت مساله ای عاری از هر گونه منافع طبقه کارگر بصورت یک انتخاب، یک تیغ دو لبه، سر منشا تفرقه و شکاف، خواهی نخواهی در دستور کار او قرار میگیرد. اگر برای خانه کارگر و شوراها اسلامی، اگر برای بخش هایی از سرمایه و حکومت دو قطبی خصوصی یا دولتی یک دکان سیاسی برای گمراهی طبقه کارگر بیش نیست، و این موارد را باید بیرحمانه افشا و طرد نمود، اما برای یک رهبر محلی کارگران، جایی که بدلائل مختلف منافع مادی و فوری کارگران، از جمله مقابله با اخراجهای برنامه ریزی شده کارفرما، در دستور کارگران قرار بگیرد چاره ای باقی نماند که هم برای پیروزی خواست بر حق کارگران مبارزه را سازمان دهد و هم پروسه اعتصاب برای رفع توهمات بکار گرفته شود. این یک کار غول آسا است و مقدرات آن بسیار فراتر از محدوده رهبران محلی کارگری رقم میخورد. در تجربه اعتصاب بافق وجه دوم این مبارزه به حاشیه رفت و عملا پس از زچند ماه از یکی از بزرگترین اعتصابات سازمان یافته کارگری در تاریخ جنبش کارگری ایران و منطقه کمتر اثری را میشد سراغ گرفت. توهم کارگران به یک بختک بر روی انتظارات و خواستههای آنها تبدیل شد. معادن خصوصی نشد، از اعتصابیون کسی اخراج نشد، اما دولت معادن و سرنوشت آنها به حال خود رها کرد. امروز سه سال بعد از آن اعتصاب کوچکترین اثری از

تحقق عملی خواسته‌های کارگران در بافق در میان نیست.

مهمترین مساله و بخصوص برای یک ناظر خارجی اینست که دو قطبی خصوصی سازی و دولتی یک انتخاب در دایره آگاهی تک تک کارگران و یار هیران کارگری نیست. این پدیده قبل از آنکه یک پدیده ذهنی در رودر ردویی کارگران در یک مبارزه معین باشد، یک پدیده مادی است. برای کارگران نیشکر پیروزی در این اعتصاب معین نمیتواند چیزی جز لغو اخراجها باشد. اما همزمان امروز اعتصاب کارگران نیشکر بر قلندوش انبوه نیروهای سیاسی و رسانه های سیاسی چرخانده میشود که بخش اساسی آنها بدنبال اصلاح و یا چنچ رژیم در چهارچوب همین مناسبات هستند. برای بخش اساسی این نیروها در اپوزسیون، و حتی بسیار دو آتشف تر از آن در داخل خود حکومت، کارگران هفت تپه قربانیان بی کفایتی تصمیم گیرندگان و حداکثر قربانیان یک سیاست اقتصادی غلط به حساب میآیند. این "آلترناتیوها" در تنگنای اعتصاب بصورت نیروهای مادی جلوه گر میشوند که میتوانند به امر "پیروزی" کارگران (و در حقیقت پیروزی سیاست خویش بر دوش اعتراض نیشکری ها) کمک کنند. به این اعتبار پیروزی کارگران نیشکر در گرو روشن بینی همین امروز آنها در مقابل کمپلکس متعفن خصوصی سازیها نیز هست. راستی این تراوشات فکری کدامین ذهن بیمار است که از "حمایت" قسطی و مشروط و جیونانه کنفدراسیون صنایع غذایی و شکایت این اتحادیه به آی.ال.او. در صورت عدم آزادی دستگیرشدگان؛ امر پیروزی کارگران هفت تپه را تسهیل میکند؟ از کی، کجا و چگونه سازمان جهانی کار دوست طبقاتی کارگران ایران از آب درآمد؟ چرا اعتصاب هفت تپه باید تاوان حسرت بدل مانده جریانات سازشکار و سبز و اصلاح طلب و جبهه مشترک هواداران اجرای قانون کار جمهوری اسلامی را پس بدهد؟

کارگران در کردستان موثرترین نیروی همبستگی طبقاتی با هفت تپه

بزرگترین دشواری مبارزه علیه خصوصی سازیها در بسیج حمایت سایر بخش های کارگری است. این یک معضل همیشگی و بین المللی طبقه کارگر را شکل داده است. هیچ کجای دنیا شکل دادن یک جنبش کمابیش سراسری و حتی موثر بر علیه سیاستهای خصوصی سازی میسر نبوده است. خارج از تاکتیک بورژوازی در پیاده کردن نوبتی این سیاست در مراکز تولیدی و همراه کردن آن با انواع ترفندهای تفرقه افکنانه در بازخريد و سنوات و غیره؛ حتی در یک کشور دمکراتیک اروپایی چندان موجه بنظر نمیرسد کارگران یک کارخانه برای خصوصی نشدن کارخانه دیگر دست به اعتصاب و یا اقدام جدی بزنند. مساله اصلی در خصلت سیاسی این مقابله است. مقابله با خصوصی سازیها عاری از جوهره طبقاتی کارگری است و بسیج طبقاتی کارگری جز بازی کردن در زمین بورژوازی نمیتواند باشد. در دنیای واقعی و در یک وانفاسی سرکوب ضد کارگری در چهارچوب مبارزه علیه خصوصی سازی، حتی سندیکای محبوب نیشکر هفت تپه، نمیتواند جز بر روی قطعنامه های محکومیت اینترنتی حساب باز کند. این سناریو، یک سناریوی تلخ و بیرحمانه و غیر قابل قبول است. این شایسته مبارزات هفت تپه و سندیکای آنها نیست. این سناریو نسخه ناکامی از پیشی یکی از سرسختانه ترین مبارزات

کارگری در ایران است. با این اعتصاب و در حمایت از این اعتصاب جا دارد طبقه کارگر در ایران یکبار برای همیشه در سنت های همبستگی قرض گرفته شده از سایر طبقات تجدید نظر کند.

اول: همبستگی طبقاتی بدوا و اساسا یک همبستگی عملی معنا میشود. در حمایت از کارگران اعتصابی و در دشوارترین شرایط کدام مخاطرات است که باید خنثی شود؟ یکبار برای همیشه باید جار زد کارگران نیشکر از شجاعت و جان گذشتگی چیزی کسر نیاورده اند. کمر این اعتصاب را مثل هر جنگ دیگری شکم های گرسنه و درد جانکاه تامین خانواده میتواند بشکند. جمهوری اسلامی از ظرفیت زیادی برای یک کشمکش فرساینده بر علیه نیشکری ها برخوردار است. پاشنه آشیل این حکومت شکل گیری هسته ها و شبکه های همبستگی کارگری است که مثل مور و ملخ از کمک های کوچک یک کوه از امکانات میسازند و با هر دستی که دراز میکنند باور و اعتماد بنفوس و حق طلبی را جان میبخشند.

دوم: "مقابله با خصوصی سازیها" زمین بازی و میدان تحمیلی و ریاکارانه بورژوازی است. این میدان مطالبات اقتصادی طبقه کارگر نیست و نباید باشد. نیشکری ها دستمزد بالاتر میخواهند. این خواست فوری همه طبقه کارگر ایران است. نیشکری ها عاشق و کشنه و مرده جهنم دره ای در هفت تپه واقع در بیست کیلومتری شوش نبوده و نیستند. کارخانه هفت تپه اول و آخر داستان زندگی آنها نبوده و نیست. چرا باید کارگران خود را به آب و آتش بزنند تا کارخانه سود ده باشد، تا تازه کارگران بتوانند در مقابل تعدیل نیروی کار کارفرما جهت ادامه سود دهی مبارزه کنند! آیا مطالبه بیمه بیکاری بطرز سر راست خواسته قلبی کارگران را منعکس نمیسازد؟ خواست بیمه بیکاری یک خواست و نیاز اساسی طبقه کارگر در ایران است. آیا پا گرفتن مبارزات کارگری بر سر افزایش دستمزدها و بیمه بیکاری موثرترین راه همبستگی با کارگران هفت تپه نیست؟

سوم: در صورت حضور یک حزب کمونیست قوی و پر نفوذ در ایران به منظور حفظ و تقویت پتانسیل اعتراضی جبهه نیشکری ها و برای پیشبرد امر مبارزاتی کل طبقه کارگر بطور فوری جبهه کارگری برای مطالبه بیمه بیکاری در کردستان را میگذرد. زمینه های بسیار مساعد و آماده برای این مبارزه در سایه تحولات ناشی مربوط به کولبری از یک طرف و وزن سیاسی مبارزه کارگری در کردستان جمهوری اسلامی را دست و پاچه کرده و فشار بر روی کارگران هفت تپه را بشدت کاهش میدهد. این آلترناتیو حتی در غیاب یک حزب کمونیستی مطلوب، در همکاری نزدیک رهبران کارگری و نیروهای چپ عملی است.

چهارم: از رهبران اعتصاب هفت تپه انتظار می رود مستقیما خطاب به طبقه کارگر در ایران سخن بگویند. چشم اندازهای اعتصاب را چگونه میبینند پیش بینی ها و نقشه و آمادگی و کمبودهای آنها چیست؟ این رهبران باید متوجه باشند پیروزی آنها و بیشتر از آن، عواقب جنگ فرساینده آنها با دولت، شرایط زندگی و مبارزه کل طبقه کارگر ایران را مستقیما تحت تاثیر قرار میدهد.

سایه سنگین هیکو بر سیرک سالانه دستمزدها

دستمزد مد نظر دولت فخمه حاکم در ایران رسماً چار میزند شکم کارگر لزومی ندارد سیر باشد، تا جوان است باید از او کار کشید، ارزش معاهده و قرارداد را ندارد، بیمار و پیر و از کار افتاده اش را میتوان مثل تفاله پرت کرد. رسماً و قانوناً میشود او را لابلای دستگاهها فرسوده و معلولش کرد، توهین و تحقیر و قتل او بشرط آنکه در محیط کار باشد آزاد است، رویا و آرزو و خیالات و هوسهایش درست مثل آگاهی و عدالت خواهی او ممنوع است.

دستمزد کارگران چقدر است؟ چقدر باید باشد؟ این دستمزد در سال آتی چه میزان خواهد بود؟ این سوالاتی است که خانواده بزرگ شصت هفتاد میلیونی طبقه کارگر در ایران، در تب پاسخی شایسته به آن ها میسوزند. جامعه ایران از نظرات و صاحبانظران اقتصادی اشباع است. در آن جامعه از جمله در زمینه آمار اشتغال و تورم و شاخصهای اقتصادی تا دلناتن بخواهد حرف مفت موج میزند. کیست در آن مملکت روی کارشناسی بانک مرکزی، روی وعده های مقامات برای یک یا دو ماه آینده دل خوش کند؟ این چه بازی ترسناکی است که اسکناسها و اعداد با زندگی و هست و نیست این مردمان به آن مشغولند؟

معرکه گیری سالانه بر سر تعیین سطح حداقل دستمزدها در ایران به همه چیز شباهت دارد بجز مساله اصلی که دخالت کارگران در اساسی ترین امر حیاتشان یعنی دستمزدها است. بچه خانواده کارگری با افتادن اولین دندان شیرینی آنقدر از این دنیا آموخته که استدلال کند رای و اراده مستقیم کارگران در شورای عالی دستمزد نمایندگی نمیشود، نرخ تورم واقعی مبنا قرار نمیگیرد، دستمزدها مصوبه با ادعای تامین زندگی یک خانوار پنج نفره فاصله نجومی دارد ... نیاز به هوش فراوانی نیست که فریب کاری این معرکه گیری را تشخیص داد. راستی مگر وزارت کار و دولت و کارفرماها و نوکران شورای اسلامیها مرض دارند برای چندرقازی که از قبل تصمیم گرفته شده؛ چند ماه نمایش پوج و مسخره "مذاکرات طرفین بازار کار" را برپا میکنند؟ سی چهل درصد کارگران که بیکارند و رنگ دستمزد را نمیبینند، بیشتر از نصف شاغلین که در کارگاهها زیر ده نفر از بیخ مشمول قانون کار نیستند، قراردادهای موقت را هم کنار بگذاریم مگر قرار است چه میزان از کارگران مشمول مصوبات شورای عالی دستمزدها بشوند؟ از همه

چیز گذشته در آن مملکت که کافرما میتواند دستمزد کارگران را به دلخواه قسطی پرداخت و یا اصلاً پرداخت نکند؛ پس این خیمه شب بازی برای چیست؟

خاصیت صحنه چینی پایان سال تعیین دستمزدها برای سرمایه داران و حکومتش در این بوده است که آنچه به کارگر تعلق نمیگیرد را اعلام کنند؛ تصمیماتشان را به آزمایش بگذارند و سال تازه تری از حمله به کارگر را در پیش بگیرند. اظهارات علی خدایی، عضو کارگری شورای عالی کار گویاست: قدرت خرید کارگران از اول تیر ماه نسبت به دی ماه سال گذشته حدود 48.2 درصد کاهش یافته است. افزایش 19.5 درصدی دستمزد سال 97 نتوانست پاسخگوی هزینه‌های زندگی کارگران باشد... بر اساس آمار رسمی سازمان تامین اجتماعی بیش از 80 درصد کارگران، دریافتی کمتر از یک میلیون و 400 هزار تومان دارند که با این تحلیل قطعاً دریافتی 90 درصد کارگران کمتر از 3 میلیون تومان در ماه است... در حال حاضر میزان درآمد کارگران نهایتاً می‌تواند 33 درصد از هزینه خانوار را تامین کند... به عبارتی برای تامین هزینه‌های یک خانوار سه نفره، کارگر سرپرست خانوار باید سه شغله باشند یا هر سه عضو خانواده باید شاغل باشند تا یک خانواده کارگری بتواند 100 درصد هزینه حداقلی یک ماه را تامین کند. (صفحه اقتصاد از سایت تسنیم، هفتم تیر ماه 1397)

بنا به اظهارات وزیر کار آش بسیار شورتر از این حرفهاست. لازم است به ارقام فوق توجه نشان داد. بنا به اظهار نظر روحانی، وزیر کار و مقامات گوناگون طرح اصلی در دست بررسی اعطای بسته کالاهای حمایتی (خوراکی) بجای افزایش دستمزد است. این یک تصمیم ارتجاعی و ضد کارگری است. هر قدم در این راه جز تحقیر آگاهانه و رسوا بر علیه کارگر، سطح دستمزد، نیازها، حق و موقعیت اجتماعی طبقه کارگر را به همراه ندارد. در جاییکه به قول خود مقامات حکومتی مبلغ سه میلیون تومان (معادل حقوق ماهانه یک کارمند با سابقه دولت) هنوز برای یک زندگی قابل قبول کفایت ندارد، در حالیکه افزایش دستمزد را خارج از امکان کارفرماها و خود دولت بعنوان بزرگترین کارفرمای بازار کار جار میزنند؛ در این میان قیل و قال بر سر اعطای بسته به ارزش صد هزار تومان برای چیست؟!

از همان شروع اعلام عزم دولت برای اجرای این طرح دنیایی از تحقیر و تخطئه، آق و دشمنی علیه کارگر آن جامعه را فرا گرفته است. در حالیکه دوایر مختلف وزارت کار دسته‌های صدها هزاران نفره کارگران ساختمانی، قرارداد سفیدی‌ها، زنان قالی باف، کارگران بیکار و ... را عملاً و دقیقاً مشابه طرح چهار ساله پوشش این اقدام خارج اعلام میدارند؛ وزیر کار بر اجرای طرح بعنوان برگ برنده اجلاس شورای عالی کار برای دستمزدهای سال 1398 اصرار دارد. دستمزد در نظر گرفته شده برای سال بعد جوابگوی این سطح نیز نخواهد بود. وزیر کار جمهوری اسلامی دست پیش میگیرد و با تاکید بر محاسبه خط فقر بر مبنای سه میلیون تومان در ماه و با تاکید بر افسار گسیخته بحران اقتصادی و ناتوانی دولت در مقابل کنترل تورم و گرانی، با تاکید بر کور بودن هر گونه چشم انداز برای اشتغال؛ چهارچوب و دورنمای دیگری را برای طبقه کارگر رسمیت میبخشد. بحث با این دولت بر سر نرخ دستمزد و نیازهای زندگی کارگری

بیهوده است. در این چهارچوب امرار معاش طبقه کارگر به سازمان بهزیستی و به کمیته امداد منتقل میگردد. بنا به این چهارچوب یک کارگر در زمینه کار تابع قانون کار و در تامین زندگی در کنار بینوایان، مسکینان، بی سرپرستان و صدقه بگیران دسته بندی میگردد.

به این ترتیب برای دولت در قدم اول مساله سطح زندگی و انتظارات طبقه کارگر به مساله تامین معیشت پایه نزول پیدا کرده است. و امروز در قدم دوم تامین معیشت از دستمزد و روابط کار گسسته و به ناکجا آباد صندوقهای خیریه حواله میشود. زیر عنوان " تعیین دستمزد کارگران" بخش اساسی پلاتفرم دولت بحث اصلی گرد انتقال حداقل بیست میلیون جمعیت کارگری جامعه به گیرندگان سبد حمایت غذایی اهدایی دولت است. بنا به محاسبات خود دولت شهروندان با درآمد ماهیانه میان ششصد هزار تومان تا یک میلیون تومان از سیر کردن شکم عاجزند. در محاسبات خوش بینانه دولتی با سطح دستمزد جاری هفتاد درصد کارگران علی القاعده در این لیست قرار میگیرند. وعده های پر سر و صدای سال گذشته دولت روحانی برای توزیع این سبدها به هیچ جا نرسید. هیچ تضمین اجرایی در مورد وعده در راه نیز جز های و هو و جنجال پیدا نیست. در این چهارچوب بخودی خود ایرادی به دولت وارد نمیشود، اینجا "حق" محلی از اعراب ندارد. بحث بر سر نیت خیر است، صدقه است.

صحنه چینی مذاکرات و نظر خواهی برپا شده توسط گله ژورنالیسم و رسانه ها در ایران زیادی خنک و بیمایه است. وزیر کار جلو افتاده است و یکبار دیگر اعلام میدارد که طبقه کارگر پنجاه میلیونی آن جامعه چه بخورد، چگونه لباس بپوشد، مسکن و تفریحاتش، عرض و طول تحصیلات کودکانش و جزییات زندگی او از چه خصوصیات برخوردار باشد. دولت دارد هزینه کارگر را برای سرمایه دار و برای دولت رقم میزند. دولت دارد متعهد میشود که هر گونه انتظار و توقع بالاتر از این سطح را افسار خواهد زد. سطح دستمزدها محدود به میزان پول پرداختی ماهانه کارفرما به کارگر نیست. با اعلام دستمزدها و چهارچوب تعیین آن دارند ارزش انسانی یک کارگر در جامعه را فریاد میزنند. دستمزد مد نظر دولت فحیمه حاکم در ایران رسماً جار میزند شکم کارگر لزومی ندارد سیر باشد، تا جوان است باید از او کار کشید، ارزش معاهده و قرارداد را ندارد، بیمار و پیر و از کار افتاده اش را میتوان مثل تقاله پرت کرد. رسماً و قانوناً میشود او را لابلای دستگاهها فرسوده و معلولش کرد، توهین و تحقیر و قتل او بشرط آنکه در محیط کار باشد آزاد است، رویا و آرزو و خیالات و هوسهایش درست مثل آگاهی و عدالت خواهی او ممنوع است. کودکان متولد در این جمعیت را باید با محرومیت نقره داغ کرد...

فصل دستمزدها بطرز خیره کننده ای مصداق دستمزد و سود حاصله از کار کارگر بعنوان رکن اساسی جامعه سرمایه داری را بنمایش میگذارد. خاصیت فصل تعیین دستمزدها برای دولت و سرمایه داران قبل از هر چیز فرصتی برای محکم کردن تصویر طبقاتی از جامعه است. وزیر کار دارد برای فروش سخیف ترین و منحط ترین تصویر طبقاتی از کارگران سنگ تمام میگذارد.

اما معرکه تعیین دستمزدهای جمهوری اسلامی یک اشکال "کوچک" دارد. فصل تعیین دستمزدها یکی و تنها یکی از بسترهای تعیین سطح دستمزدها است. هزاران اعتصاب و اعتراض کارگری را کسی جلودار نبوده است. وزارت کار بلاخره باید دست از سر سیرک "فصل دستمزدها با دخالت نمایندگان مستقیم کارگری" بردارد. سطح واقعی دستمزدها و بعنوان محوری ترین و میرمترین خواست کارگری در ایران قبل از هر چیز در گرو توازن قوا و آنها در تقابل مستقیم با کارفرما قرار دارد. به این معنا خبر اعتصابیون هپکو و حکم دادگاه آنها مهمترین خبر فصل دستمزدها را ساخت. در مورد دستمزد کالایی، کارگر در آن جامعه از توان لازم برای دفاع از حرمت خود برخوردار است. کافی است در یک محله جلوی توزیع تحقیر آمیز سبدهای کالایی سد بسته شود.



نیشگر هفت تپه تیرک شهید بهمن است ...

کارگران، مردم آزادیخواه اهواز، شوش و اندیشک! پروزی اعتصاب نیشگر در گرو حمایت های مادی و معنوی شماست. همه میدانند که با شکر گرسنه، با دشمنه کشنده خانواده و کودکان و به تنهایی در مقابل دولتی که در دشمنی با کارگر هیچ خدایی را نبوده نیست، نمیتوان جنگید و نمیتوان پیروز شد. درب خانه های خود را برای خانواده انصافیون باز کنید. صدوفغانی نهوضی برای تانین اجاره خانه و نگهداری کودکان طون تازه ای است که این اعتصاب افورا و عمیقا به آن نیاز دارد. شما صنایع با به گذار سنتهای نوین طبقاتی در تاریخ مبارزات کارگری در ایران شوید. برای دعا و لطفنامه ها ی حمایتی همیشه وقت هست.

علیه بیکاری
a-bikari.com

یک شهر و یک اعتصاب، اراک و باز هم هپکو

در جایی که خدا و سرنوشت کاره ای نیستند؛ واقع بینی، اتحاد، هم سرنوشتی و سازندگی تنها مفری میشود که باید به آن چنگ انداخت؛ و اینها نه در کنج تنهایی بلکه تو خیابانها و کارخانه ها، در میان بقیه آدمها در جامعه شکل میگیرند، مادیت پیدا میکنند و به رقص درمیایند.

کارگران هپکو و اخبار اعتراضات آنها دنیا را روی سر خود گذاشته اند.

کار و دستمزد کافی، اینبار از درجه هپکو، زمین را زیر پای جامعه ایران داغ کرده است. پژواک فریاد "کارگران گرسنه اند" از هر دهان تکرار میشود. بخش عظیم این فضا جز یک هیاهوی پوچ، عامدانه در دشمنی با کارگر نیست. "کارگر مظلوم" در مقابل "کارفرمای فاسد" مرکز تلاقی برداشتهای عمیقاً متعفن طبقاتی- اسلامی - ناسیونالیستی است که در آن گویا و "متاسفانه" کارگر گول میخورد، داد میزند، با باطوم به سراغش میروند تا شاید دست بر قضا بخشی از مطالباتش پرداخت گردد.

در این تلقی همه چیز مجال مانور پیدا میکند بجز اینکه مبارزه کارگران بر علیه استثمار و علیه ریشه نابرابری و ستم در سراسر جامعه است. اعتراض کارگری بحق از عزیزترین پدیده های سیاسی و اجتماعی ایران است. این اعتراضات حق طلبانه محسوب میشوند، شور آزادیخواهی را در سرها به جوش درمیآورند.

باید به یاد آورد تنها تکیه گاه کارگر و خانواده اش دستمزد او است. در وانفسای دستمزدهای زیر خط فقر، در قوز بالای قوز دستمزدهای معوقه دیگر به زحمت میشود چیزی را وصله شکم کرد، قرض و قوله و رو انداختن به همکارانی که وضع مشابه دارند معمولاً به جایی نمیرسد، پس اندازی در کار نیست... در پس سالها و روزها تکرار همین مصائب، نسل پس از نسل زندگی روی لایه های سست و لغزنده منطق کارمزدی... در جایی که خدا و سرنوشت کاره ای نیستند؛ واقع بینی، اتحاد، هم سرنوشتی و سازندگی تنها مفری میشود که باید به آن چنگ انداخت؛ و اینها نه در کنج تنهایی بلکه تو خیابانها و کارخانه ها، در میان بقیه آدمها در جامعه شکل میگیرند، مادیت پیدا میکنند و به رقص درمیایند. جا دارد با پژواکی قویتر اضافه

کرد اعتصاب کارگری بسیار فراتر از یک طغیان حق طلبانه، حاصل یک پروسه برنامه ریزی شده، متکی به اراده جمعی، نشانه اراده و خوشبینی و بر متن خمیرمایه تغییر و بهبود شرایط زندگی برای خود، برای یک خانواده بزرگ طبقاتی کارگری و برای همه هموعان است.

به پا شوید و برای تجربه بهترین لحظات زندگی در مصاحبت با یکی از شرکت کنندگان یک اعتصاب کارگری را از نزدیک تعقیب کنید. با این کارگران همراه شوید! ... تعجبی ندارد اگر ما هم مثل خیلی از شما، به مردم اراک، همشهری های کارگران اعتصابی هپکو، غبطه بخوریم.

اعتراضات و حق طلبی کارگران هیکو در متن مبارزه طبقاتی در ایران

... از هیچ دستاورد کوچک برای تخفیف لطمات بر طبقه خود چشم نپوشیم. شایسته ترین گردانها و شایسته ترین فرماندهان پیشروی طبقه کارگر را در مبارزات صنفی اما آگاهانه امروز جستجو کرد. یا اولین تلاشهای ایجاد یک صندوق تعاونی که کارگران درس اعتماد و اتحاد را هر روزه مشق میکنند، عملاً خاکریزهای جدیدی به نفع کارگران تصرف شده است. امروز بهاندازه کافی از صندوقها و سندیکاها و مجامع عمومی وجود دارند؛ این تجربیات باید به حرف بیایند تا شور و شوق و اعتماد بنفس و پیشروی متحد را نوید دهند.

شورش کارگر بر علیه وطن پیش فرض رهایی او است. دفاع از شورش کارگری پیش فرض جاری شدن خون انسانیت در شریانههای یک جامعه است. انقلاب کارگری به این معنا است که ما کارگران خود را به مثابه یک طبقه واحد ببینیم. به قدرت طبقه متشکل خود ایمان راسخ داشته و آنرا نشان دهیم. هیچ گونه تفرقه ای را در صفوف طبقه خود نپذیریم. به همان اندازه که آگاهانه حدیث هر پیامبری را برای جدایی صفوف طبقاتی قاطعانه خنثی میکنیم، همزمان هیچ کارگری را هر چقدر نا آگاه و متعلق به این یا آن کیش و آیین تنها نگذاریم. انقلاب کارگری از آن روز که رهبران کارگری برای اتحاد صفوف کارگران در یک واحد کار بطور نقشه مند آستین بالا زده باشند، یک واقعیت ملموس است. انقلاب کارگری به این معناست که آحاد طبقه ما، کارگران را آنطور که واقعاً هستند، تنها خالق ثروتهای جامعه ببینید، به شایستگی طبقه خود در اداره جامعه باور داشته باشند، رهبران امروز خود را به مثابه روسای شایسته دولت فردای کارگری بشناسند و بشناسانند و مثل برادر تنی از آنها دفاع کنند. انقلاب کارگری اینست که ما کارگران بیکار، زنان قربانی تبعیض، کودکان کار، معتادین و زخمهای ناشی از دستمزدهای لطمات ناشی از دستمزدهای پایین و قربانیان سوانح کار را به مثابه لطمه به پیشقراولان ارتش بزرگ طبقه در نبردهای بزرگ فردا در تصرف زندان اوین و کاخ ریاست جمهوری ببینیم، از هیچ دستاورد کوچک برای تخفیف لطمات بر طبقه خود چشم نپوشیم. شایسته ترین گردانها و شایسته ترین فرماندهان پیشروی طبقه کارگر را در مبارزات صنفی اما آگاهانه امروز جستجو کرد. یا اولین تلاشهای ایجاد یک صندوق تعاونی که کارگران درس اعتماد و اتحاد را هر روزه مشق میکنند، عملاً خاکریزهای جدیدی به نفع کارگران تصرف شده است. امروز بهاندازه کافی از صندوقها و سندیکاها و مجامع عمومی وجود دارند؛ این تجربیات

باید به حرف بیایند تا شور و شوق و اعتماد بنفس و پیشروی متحد را نوید دهند. انقلاب کارگری در گرو آگاهی عمیق به اینست که طبقه کارگر سرنوشت و منافع و میهن مشترکی با بورژوازی ندارد. انقلاب کارگری امر فوری و قاطع طبقه کارگر است اما با چشم باز در هر قدم خاک ایران را شخم میزند، گام به گام عقاید کهنه را به همورد میطلبد تا با بیشترین اتحاد ممکن را حول پرچم شرافت انسانی با خود همراه سازد. در حکومت کارگری همه ثروتها جامعه بدو صرف این خواهد شد کسی، هیچکس گرسنه نخوابد، کسی از سرما نلرزد، کسی برای دیگری کار نکند، کسی حق نداشته باشد کرامت دیگری را بگرو بگیرد. حکومت کارگری باغ وحشی از بوزینه های مبلغ نابرابری و خرافات حاکم بر ایران را گرد خواهد آورد. ایران را از آراء و عقاید و مناسبات حاکم بر آن پاک خواهد کرد. جامعه آینده مرگ ایران نفرت زده امروز و تولد ایران آزاد و برابر خواهد بود.

انقلاب کارگری ایران از آن لحظه که هر کدام از ما خود شخصا برای پیشروی و پیروزی آن چه کار معینی را در دستور گذاشته و چه چیزی را در این راه فدا خواهیم کرد، عملاً آغاز شده است.

حکم شلاق در اراک: جساله های اقتدار سرمایه

قاضی مربوطه هزار بار خود را به مضحکه عام و خاص تبدیل میکند، استثمار و توحش ذاتی سرمایه پیشکش، دو قورت و نیم باقی اقتصاد بازار آزاد پیش کش، با هر سطر و هر کلمه خبر مربوطه هزار بار این سوالات در ذهن و نزد هر وجدان بیدار زنده میشود که کدام نظم؟ منت قانون کار کشیدن و دزدی دستمزد را میگذارید؟

کشمکش کارگران هپکو و آذراب در اراک با صدور حکم شلاق برای پانزده کارگر هپکو دور جدیدی را در پیش میگیرد. انعکاس گسترده این حکم خود گواه اهمیت این خبر است. مبارزات و اعتراض فشرده این کارگران خواب را بر دولت و کل حکومت، مقامات و ادارات از اراک تا تهران حرام کرده است. پس از دو سال مبارزات فشرده حق طلبانه کارگری، دولت قاضی دادگاه شعبه دوم خود در شهر اراک را جلو انداخته، عزم جزم نموده تا با حکم شلاق و پرچم نظم ابتکار عمل را بدست بگیرد. نفس حکم شلاق، تهدید نظم، فضای سرکوب و شانه بالا انداختن در مقابل خواست کارگران؛ هر چقدر که واقعی و جدی و مخاطره آمیز بنظر بیایند، که غیر قابل انکار میباشند، اما در میان انبوه تآکنونی انعکاس اخبار کشمکش کارگران اراک، برای اولین بار قامت واقعی و عمق طبقاتی نبرد هپکو و اراک خود را نمایان میسازد. قاضی احمق دادگاه اراک صاحب خویش را در باتلاق گرفتار ساخته است.

اولاً، این حکم قبل از آنکه بر علیه اعتراض کارگری باشد، علیه توهم و علیه فریبکاری و سموم خانه کارگر است. با این حکم تمام مجاهدت خانه کارگر برای تبدیل هپکو به تظلم خواهی خیابانی، تصویر کارگران گرسنه که با مشت های گره کرده، از این وعده تا آن وعده فرماندار راه خانه در پیش میگیرند بر باد میرود. این حکم، تمام جزییات پرونده و اسناد و استدلالات آن رو به کارگران و اعتراضات سه روزه آخر اردیبهشت و بستن خط راه آهن شمال-جنوب دارد. این سه روزی است که اراک را و کاخ ریاست جمهوری در تهران را لرزاند. بعد از ماهها لک و لک و فس فس بناگهان "حوصله دولت سر رفت"، وزیر کار با چمدان چند ماه دستمزد در محل کارخانه سبز شد...

ثانیاً، این حکم قبل از آنکه فرمان تقابل و حمله به اعتراض کارگری باشد، فرمان لفت و لیس،

فرمان وقت خریدن و دور زدن اعتراضات کارگری است. قرار است پنج سال این سماق را به دندان بگیرند، برای خانه کارگر و داستان عزاداری خیابانی کارگران توسری خورده و ستون اخبار کارگری آن ماتریال بسازند.

ثالثاً، این حکم قبل از آنکه دستمایه اعتبار برای دولت گردد، از پیش وزیر کار را دلکچ اصلی یک نمایش نخ نما میسازد. قرار است روزی از روزها، وزیر کار جدید روزنامه ها را ورق بزند و دست بر قضا با اطلاع از حکم شلاق کارگران (طبعاً در تشابه با وزیر کار قبلی، بعد از اجرای هر چه وحشیانه تر حکم) بر آشفته شده، و یادآوری کند: در جمهوری اسلامی، تجمعات صنفی کارگران آزاد است!

نظم را نباید از قلم انداخت. قاضی مربوطه هزار بار خود را به مضحکه عام و خاص تبدیل میکند، استنثار و توحش ذاتی سرمایه پیشکش، دو قورت و نیم باقی اقتصاد بازار آزاد پیش کش، با هر سطر و هر کلمه خبر مربوطه هزار بار این سوالات در ذهن و نزد هر وجدان بیدار زنده میشود که کدام نظم؟ منت قانون کار کشیدن و دزدی دستمزد را میگذارد؟

دست آخر و مهمتر از هر چیز تخت و طبق "آزادی پیگیری خواستههای صنفی کارگری" در حکومت اسلامی سرمایه است. بند ناف این ادعا به ماشین سرکوب رژیم گره خورده است. اعتراضات هیکو نمونه گویایی از پایان دوران نمایشات خانه کارگر و مظلوم نمایی و التماس توجه مسئولان است. عجالتا بهتر است که این عالیجنابان بخاطر بسپارند اگر کارگر برای دیگرامها و جدول زمانی شما وقتی نگذاشته، وعده و بیشتر از آن، خط و نشان کشیدن شما را نادیده بگیرند؛ و با هر اعتصاب و تجمع فیلشان یاد هندوستان میکند، نه فقط دستمزد و همه حقوق شایسته کارگری را فوراً مطالبه میکنند بلکه عدالت و سعادت کل جامعه نیز بر پرچم آنها نقش میندند؛ اینرا بحساب فقط بلند پروازیهای کارگران نگذارید. این تقصیر کمونارهای پاریس است؛ آنها تخم لُق حکومت کارگری را در دهان کارگران انداختند.

تا همین جا هیکو چشم و چراغ اعتراض کارگری در ایران است، دقیقاً به این خاطر که با تکیه به اتحاد صفوف کارگران حصار محدودیتها را شکسته و برای حق طلبی کارگری در تقابل با جبن و فرصت طلبی، راه به جلو باز کرده است. کارگران هیکو میتوانند با تشکیل انواع ارتباط و اتحاد میان صفوف خود راه را بر اجرای این احکام ببندند و وسوسه شلاق کارگران را با ترس از عواقب آن جایگزین سازند. این امر همه شهر اراک؛ کارگران، جوانان، معلمان و همه قلبهای بیدار آن شهر است.

نیشکر هفت تپه؛ با یا بدون آن

خصوصی یا دولتی؟

هر کارگری، تا چه برسد به کارگر هفت تپه ای با آن سوابق مبارزاتی و اتحادیه قدرتمند خود، بنا به تجربه مستقیم خود میداند که سگ زرد برادر شغال است.

کارخانه نیشکر هفت تپه جنازه ای است که از شوش تا تهران بر دوش چرخانده میشود. بنا به منطق تکنیک و بازار، در تشابه با بسیاری کارخانه های دیگر، عمر نیشکر هفت تپه سالهاست به پایان رسیده است. نیشکر هفت تپه حتی در دوره طلایی خود از زاویه رفاهیات و دستمزد برای کارگران آن آتش دهان سوزی نشد. رونق این کارخانه در استثمار وحشیانه کارگران فصلی و شهر فقیرانه کارگری شوش خلاصه میشود، اما امروز، در تابوت بحران و سقوط هم براحتی دست از سر طبقه کارگر برنمیآورد. هفت تپه یک لاشه یک گاو نر است که به امید دوشیدن شیر از آن با بهره گیری از شرایط جهنمی کار در ایران هنوز در دفتر و دستک مخوف کارآفرینی جمهوری اسلامی، در انتظار هر الدنگ سوداگر اهل بیزینس به گورش نمیسپارند. طنز تلخ ماجرا و هنر بورژوازی در اینستکه تابوت بر دوش خود کارگران در گردش است. هفت تپه، با ارتزاق از کار و خون کارگران به هیولایی تبدیل شده است که به نوبه خود اکنون نه فقط بر زندگی روزمره و معاش، بلکه بر ترسیم افق و انتظارات حتی در دل بزرگترین نمایش مبارزاتی کارگران سنگینی میکند.

خصوصی یا دولتی: معجزه فریب بورژوازی در ایران!

هر کارگری، تا چه برسد به کارگر هفت تپه ای با آن سوابق مبارزاتی و اتحادیه قدرتمند خود، بنا به تجربه مستقیم خود میداند که سگ زرد برادر شغال است؛ میداند که این یک سوال و یک انتخاب در مقابل کارگران نیست، بلکه بالایی ها دارند برای از سر گذراندن بحران و برای سرشکن کردن این بحران بر سر کارگران وقت میخرند؛ میداند که هر قدم از موفقیت کارفرما جز با استثمار شدیدتر کارگران ممکن نیست؛ میداند که کارفرماها و دولت منافع خود را خوب تشخیص میدهند؛ میداند بهترین کارفرما، کلاه گذارترین، زددترین و فاسدترین این قبیله است چرا که قبل از هر چیز رابطه کارمزدی مبتنی بر رذیلانه ترین شکل رابطه انسانی استوار است. میداند شرافت و حقیقت، میداند مقدسات و پروردگار، میداند علم و آمار و آمال، همه چیز طبقاتی

و آن نیز بر تحمیل آن به کارگر جامعه است. تنها انتخاب کارگر در اینست که این واقعیت را با زبان خوش و یا با زور گردن بگذارد. اینجاستکه هیولای هفت تپه خود را علیه تمام طبقه کارگر در ایران عیان میسازد.

مگر در دل مبارزه طبقاتی کم کارخانه تعطیل شده است، آیا مگر نه اینستکه جایی که اتحادیه ها پرزورتر هستند، زندگی کارگران با دریافت بیمه بیکاری بیشتر و طولانی تر از قمار صاحبان سرمایه مصون میماند؟ بحث بر سر فریب رهبران کارگری و یا فرمول معجزه آسا آنهم نزد دولت و کارفرمایان امتحان پس داده جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارد. نسل حاضر از رهبران کارگری در ترکیب درخشانی از هوشیاری و کاردانی معنای نوینی به آژیتاتور و آژیاسیون کارگری بخشیدند، تحت هدایت آنها هزاران اعتصاب کارگری از توطئه بزرگترین شبکه ضد کارگری دنیای معاصر، متشکل از ترکیب خانه کارگر و سرکوب مسلح ارگانهای امنیتی جان سالم بدر برده اند، به یمن فعالیت چند بعدی و حرفه ای این رهبران، مسایل کارگری از گوشه زندانها و از ستون نشریات البیت سیاسی به کوچه و بازار راه پیدا کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران و بیشتر از هر کشور دیگر مسایل مربوط به طبقه کارگر و مسایل دنیا و مافیای از زاویه طبقه کارگر از زبان چهره های شناخته شده به مشغله عام و خاص تبدیل شده است. فقط بعنوان نمونه شاهرخ زمانی، اسانلو، جراحی، صالحی، شهابی، ثقفی، عظیم زاده، پروین محمدی و در نمونه آخر اسماعیل بخشی با همه وجهه شخصی خود دستمایه عزت و احترام برای دنیای بهتر کارگری در دل یکی از سیاه ترین دوره های تاریخ جهانی بوده اند.

بحث بر سر اینستکه هر اعتراض کارگری باید با دینامیسم خود، نیرو و توازن قوای موجود به پیروزی معینی دست بیابد. توان ضعیف اقتصادی کارگران بخصوص در زمان اعتصاب، بلبشوی مطلق در مالکیت کارخانه و طویله تشخیص مسئولین در مقابل حقوق کارگران، ترفند پرداخت نوبتی و کشدار دستمزدهای عقب افتاده، دستگیری و پیروسه پرماررت آزادی زندانیان هر یک به نوبه خود تشخیص دستاوردهای اعتصاب و تصمیم به نشانه گیری به سوی مطالبات سراسری، هر چقدر هم مانند خواست بیمه بیکاری بدیهی بنظر برسند، را دشوار میسازد.

در بازگشت به اعتصاب جاری هفت تپه باید هنوز منتظر پیروزیهای بزرگی بود، به خاطر داشت که در همراهی با فولاد اهواز و هپکو چه نمایش بزرگ قدرت کارگری را تجربه کردیم و چشم به قلعه های بلند دستاوردهای آتی بدوزیم. در آبان سال 1397 به اندازه دو سال جوانتر شدیم...

زنده باد اتحاد کارگری!

شهر شوش در اشغال، اسماعیل در زندان، بعد چی؟

به یمن وجود سندیکا و رهبران کارگری حمله گارد ویژه میتواند به عکس خود تبدیل گردد. اشغال شوش و هفت تپه میتواند لقمه بزرگ اعتراض کارگری در گلوی جمهوری گردد.

بعد از چندین ماه تهدید و مقدمه چینی سرانجام گارد ضد شورش متشکل از واحدهای تکاوران قسم خورده و سنگدل و شش دانگ فرمانبر و تا دندان مسلح به شهر شوش رسید. کسی از چند و چون گزارش فرمانده گارد به هیئت ارتشدهای نجات مام وطن مستقر در کاخ ریاست جمهوری خبر ندارد، بهر صورت "نجات" شهر و به طریق اولی محاصره کارخانه هفت تپه نمیتواند هنر قابل توجهی بنظر برسد. هر چه هست، با هر تفسیری و مستقل از هر آینده در راه، کارگران هفت تپه و اعتصاب آنها بدون تردید، یک پیروزی بزرگ را به نام خود ثبت کرده است؛ و آن اینکه دولت ناچار میشود به شانه بالاختن، وعده های پوچ سرسری از راه دور پایان دهد و کارگران هفت تپه را در محل به هموارد بطلبد. نیشکریها بدرستی با اعلان قبلی نیروی مسلح اعزامی را در محل کارخانه رو در رو پذیرفتند. به این ترتیب در مواجهه با اعتصابیون که تنها سلاح آنها از تکرار شعارها فراتر نمیرفت حمله نیروهای اعزامی بدون رعب و عاری از شکوه "پنجر" شد. خفت و جبن دولت مرکزی در باتلاق فعلی گریز ناپذیر است. این حمله و ورود نیروهای اعزامی از مرکز آتش اعتراضات را تندتر میکند، فرجه تازه تری در دسترس کارگران خسته از بی عرضگی مقامات محلی قرار میدهد، و بر عکس تصور دولت، امروز نورافکن ناشی از توجه افکار عمومی کارگران را در پافشاری بر مطالبات خویش جری تر خواهد نمود. تبدیل اشغال

نظامی شوش و هفت تپه به سکوی پرش اعتراضات کارگری و بهم بافتن پیوندهای تازه و قوی تر در گرو اشتها و برنامه ریزی فعالین عملی در محل است. در این مورد مشخصا سه عرصه قابل توجه است:

اول: توجیه اخلاقی - سیاسی حمله

امروز هر کودک ده ساله از شهر شوش میپرسد این لشکر کشی بر علیه چه کسی و چرا؟ تا بحال

کجا بودید؟ مگر نه اینست که یک سال است کارگران در انتظار، و به معنای واقعی در انتظار پاسخ درست و حسابی، نه در خندق و سنگر، بلکه در محوطه کارخانه زمین و زمان را بهم بافته اند؟ همین کودک در محاسبه سرانگشتی هاج و واج میماند مگر نه اینست که مخارج اعزام و نگهداری واحد سرکوب به چندین برابر طلبکاری کارگران در دستمزدهای معوقه بالغ میگردد؟ حتی برای یک کودک به غایت خنده دار است که به جای نان و دستمزد، گلوله و باطوم برای شکم گرسنه کارگران به تحفه آورده شود!

دوم: نظم، قانون و مالکیت مقدس

در طول چند ساله اخیر اگر سنگی از نیشکر هفت تپه روی سنگ بند است حاصل دخالت و احساس مسئولیت عمیق و داوطلبانه خود کارگران است. تا همین جا ماشینها، زمین، اموال و داراییها، کشتزارهای هفت تپه در همدستی مافیای مخوف دولتی و جملگی با مجوز قانونی در راه منافع فردی مقامات و خویشان آنها به تاراج رفته است. هفت تپه دو بار با خون و عرق کارگران عجین است، یکبار در ساختن آن، و بار دیگر در حفظ آن از چنگ دزدان رسمی.

دولت مرکزی اعزام نیروی نظامی را با اعاده نظم توجیه میکند که یک سر سوز حقانیت در آن یافت نمیشود. شهر شوش با میزبانی دهها اعتراض و راه پیمایی کارگران در امنیت و آرامش بی سابقه غرق بوده است. حضور دائمی فضای اعتراضات جو کارگری، متحدانه و فارغ از تعلقات ملی و یا تفرقه استخدامی – فصلی از تجربیات پرارزش معاصر طبقه کارگر به حساب میاید.

سوم: اشتغال و دستمزدها

جمهوری اسلامی هر تصویری از یک دستگاه مستقیماً قره نوکر و باجگیر سرمایه را برای خود قایل باشد، بی جا میکند از صغیر و کبیر خانواده های کارگری بخواهد در انتظار رونق اقتصادی و رشد مطلوب سود مراکز تولیدی از گرسنگی تلف شوند؛ کار نخواهند، دستمزد نخواهند و دم بر نیاورند. تا امروز این کارگران بوده اند که علاوه بر یوازه گویی و وعده های هذیان آلود دستمزدهای عقب افتاده تن به جهنم بردگی مزدی در ایران داده اند. دیگر بس است.

شوش و هفت تپه در اعتصاب و تظاهرات شهری بارقه و آمادگی تکرار کمون پاریس در دنیای معاصر را به نمایش گذاشته اند. در تشابه با پاریس شهر شوش توسط نیروی بمراتب برتر اشغال شده است، اما کارگران تسلیم نشده اند. درست در تشابه با کمون پاریس، قدرت واقعی کارگران در جبن دشمن هویداست. مرز پیروزی کمونارهای هفت تپه ای را اما نقشه دقیق برای یک نبرد متنوع و توأم با عقب نشینی و پیشروی رقم میزند.

پایان اشغال نظامی و تضمین سلامتی و ازادی کارگران زندانی یک قدم در موازات سایر اقدامات در سطح سراسری است. بعد از آن چی؟ این سوالی است که روی میز کارگران شوش و هفت تپه قرار دارد.

همبستگی یواشکی

طبقه کارگر در ایران، نهادها و چهره های اعتصابات جاری، از معادن بافق، هپکو تا هفت تپه و فولاد میتوانند تلنگر یک بیداری در شبکه های اتحادیه های رسمی در اقصی نقاط دنیا باشند

نامه منتشره از جانب هشتاد سندیکا و تشکل کارگری جهانی به خامنه ای سند تازه ای از بی اشتباهی و "اقدامات" فرمالیستی اتحادیه های کارگری در مقابل تکالیف بی برو برگرد همبستگی و هم سرنوشتی بین المللی خود است. رفقای کمیته همبستگی سوسیالیستی با مبارزات کارگری ایران در فرانسه در جلب حمایت و بستن یک سد دفاعی در مقابل سبعیت جمهوری اسلامی در دفاتر این اتحادیه ها را از پاشنه در آورده اند و در مقابل، دفتر بین المللی این اتحادیه ها یک دنیا انتظار و تشویش و مخاطره را از گردن باز کرده اند. همانقدر که، بدون تردید، تلاش رفقای "همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - فرانسه" قابل احترام است، به همان اندازه نمیتوان از جلوه های دردناک دیوار کوتاه انتظارات طبقه کارگر در دنیای امروز گذشت.

هیچ لازم نیست به لیست بلند بالایی توجیه سیاسی و اخلاقی و طبقاتی این اتحادیه ها در وسواس انتخاب کلمات در مکاتبات خطاب به مقامات جمهوری اسلامی ایران مراجعه کرد، هر چه که باشد، اما طبقه کارگر در ایران، نهادها و چهره های اعتصابات جاری، از معادن بافق، هپکو تا هفت تپه و فولاد میتوانند تلنگر یک بیداری در شبکه های اتحادیه های رسمی در اقصی نقاط دنیا باشند. میتوانند نقطه پایانی بر دلخوشی کاذب تأثیر "یادآوری" هر از چند یک گاه قوانین و تعهدات دولت ایران بر حقوق اعتراض کارگری بگذارند. نوک کوه قاف اختیار شده از جانب این اتحادیه ها خطاب به جنبش های کارگری کشور های "جهان سومی" باید محک بی دندانی و بی تأثیری در دنیای واقعی را ببذیرد.

سالها است، و امروز بیش از هر وقت دیگر، طبقه کارگر در ایران عموماً، و بخش های مهم صنعتی این طبقه بطور اخص، یک قطب مهم بورژوازی - ارتجاعی دنیای امروز را بر سر اساسی ترین گره گاههای پیشروی طبقاتی به مصاف طلبیده است. سوال اساسی مقابل اتحادیه های کارگری اینستکه با این عرصه مبارزه خود چه خواهند کرد؟ سوال اینستکه این اتحادیه ها تا چه میزان قدرت خود را حتی در کشور خویش، در تقویت اعتراضات کارگری در ایران ببینند؟ سوال اینستکه این اتحادیه ها چقدر دینامیسم مستقل اعتراض کارگری در ایران (حتی در محدوده

اتحادیه) را در سایه پراگماتیسم، فرمالیسم و حسابگری خرد و سترونی خویش تشخیص دهند؛ سوال در ساده ترین سطح خود اینستکه چه وقت قرار است به این نامه های بزحمت اعتراضی به نفع یک حمایت شایسته و عملی و موثر پایان داد. بلاخره کی و چگونه قرار است گوش قلتشن های ضد کارگر در ایران در اروپا پیچانده شود؟

اعتصاب نیشکر هفت تپه نبرد همه ماست!



سرکوب و دستگیری کارگران اعتصابی در نیشکر هفت تپه!

مردم! کارگران اعتصابی کار می‌خواهند، دستمزد عادلانه و زندگی شرافتمندانه مطالبه می‌کنند. نیشگری‌ها خواست بدیهی و برحق تک تک ما را بر پرچم اعتصاب خود دارند، پیروزی نیشگری‌ها پیروزی همه ماست.

نیشگری‌ها را در آغوش حمایت خود بگیریم.

دعا، نه! حرف، نه! کاری کنیم!

صندوق های همبستگی مالی

. اعتراضات کارگری باید در تعریف انتظارات خود و در سازماندهی حمایت از خود در راه پیروزی، در هر قدم پوست بیاندازد و راه نشان دهد. مدعی و با اعتماد بنفس روی سکو قرار گیرد. سازماندهی صندوقهای مالی با فعالان معتمد محلی، شبکه های گسترده حمایت از خانواده دستگیر شدگان و انواع فعالیتهای فرهنگی و ورزشی برای حفظ رابطه با کارگران و اعتراض مربوطه از جمله سنتها و روشهای شناخته شده کارگری است که جای آن در مبارزات کارگری در ایران بسیار خالی است.

دلتان برای کارگران نسوزد.



به جای آن، با دیدن صف کارگران در حال اعتراض حسودی تان بشود، افتخار کنید، گوش بدهید و سرمشق بگیرید. کارگران نه به ترحم بلکه به بیشترین حمایت نیازمندند. کارگران مثل بقیه، مثل همه همشهریان و همسایه ها به آرامش احتیاج دارند، با مشت گره کرده پا به دنیا

نمیگذارند، مبارزه و اعتراض را در خون خود ندارند. تنها تکیه گاه کارگر و خانواده اش دستمزد او است. در وانفسای دستمزدهای زیر خط فقر، در قوز بالای قوز دستمزدهای معوقه دیگر به زحمت میشود چیزی را وصله شکم کرد، قرض و قوله و رو انداختن به همکارانی که وضع مشابه دارند معمولاً به جایی نمیرسد، پس اندازی در کار نیست... در پس سالها و روزها

تکرار همین مصائب، نسل پس از نسل زندگی روی لایه های سست و لغزنده منطق کارمزدی... در جایی که خدا و سرنوشت کاره ای نیستند؛ واقع بینی، اتحاد، هم سرنوشتی و سازندگی تنها مفری میشود که باید به آن چنگ انداخت؛ و اینها نه در کنج تنهایی بلکه تو خیابانها و کارخانه ها، در میان بقیه آدمها در جامعه شکل میگیرند، مادیت پیدا میکنند و به رقص درمیاینند.

کار و دستمزد کافی زمین را زیر پای جامعه ایران داغ کرده است. پژواک فریاد "کارگران گرسنه اند" از هر دهان تکرار میشود. بخش عظیم این فضا جز یک هیاهوی پوچ، عامدانه در دشمنی با کارگر نیست. "کارگر مظلوم" در مقابل "کارفرمای فاسد" مرکز تلاقی برداشتهای عمیقاً متعفن طبقاتی- اسلامی - ناسیونالیستی است که در آن "متأسفانه" کارگر گول میخورد، داد میزند، با باطوم به سراغش میروند تا شاید دست بر قضا بخشی از مطالباتش پرداخت گردد.

در این تلقی همه چیز مجال مانور پیدا میکند بجز اینکه مبارزه کارگران بر علیه استثمار و علیه ریشه نابرابری و ستم در سراسر جامعه است. اعتراض کارگری بحق از عزیزترین پدیده های سیاسی و اجتماعی ایران است. این اعتراضات حق طلبانه محسوب میشوند، شور آزادیخواهی را در سرها به جوشش درمیآورند، در ورای همدردی، سمپاتی میافرینند، هر کس به وسع خود، به مرزهای قابل فکر از خودگذشتگی مراجعه میکند: برای پیروزی این اعتراض از دست من چه ساخته است؟

این یک سوال موجه از طرف یک همشهری از اراک تا تهران و تا اهواز است.

پاسخ روشن به این سوال، از سیر تا پیاز آن روی میز اعتراض کارگری، از سازمان دهندگان تا شرکت کنندگان در این اعتراضات قرار دارد. هر اعتراض کارگری منحصر به یک اجتماع معین، احیاناً چند پلاکاد نمیتواند باشد، این اجتماعی است که بیشتر از هسته اصلی، مردم و تماشاچیان و کنجکاوان را با مبلغین و نوشته ها مورد خطاب قرار میدهد؛ این اجتماعی است که با حمله نیروی انتظامی دود نشده و به هوا نمیرود. اعتراضات کارگری باید در تعریف انتظارات خود و در سازماندهی حمایت از خود در راه پیروزی، در هر قدم پوست بیاندازد و راه نشان دهد. مدعی و با اعتماد بنفس روی سکو قرار گیرد. سازماندهی صندوقهای مالی با فعالان معتمد محلی، شبکه های گسترده حمایت از خانواده دستگیر شدگان و انواع فعالیتهای فرهنگی و ورزشی برای حفظ رابطه با کارگران و اعتراض مربوطه از جمله سنتها و روشهای شناخته شده کارگری است که جای آن در مبارزات کارگری در ایران بسیار خالی است.

شهر سرخ من، شهر اعتصابات کارگری

حالا نوبت مردم شهر، نوبت گردانهای ذخیره است که باید کارگران، اعتصاب و خواستهای آنها را در حلقه حمایت خود بگیریم

شهرهای سرخ همه آن چیزی است که امر آزادی و رفاه و زندگی شرافتمندانه در سراسر ایران فوراً به آن نیاز دارد.

شهر پس از شهر، سراسر ایران در تب خواستهای بر حق مردم زحمتکش میسوزد. به یمن اعتصابات پی در پی کارگران هپکو اراک، لوله اهواز، اعتصاب سراسری معلمان و دهها اعتصاب دیگر صدای اعتراض بر حق مردم در خیابانها از گلوی هزاران اعتصابی فریاد زده میشود. سفره خالی، دستمزد پرداخت نشده، چشمان به گود افتاده کودکان، اعتیاد برادر بیکار، پناه به بی پناهی فروش کلیه و فرسایش بی حاصل بدنبال دستفروشی و اضافه کاری؛ همه نکبتهای زندگی؛ بجای نفرین و خون دل کنج تنهایی از گلوی هزاران اعتصابی پرشور دستمایه اعتراض، دستمایه اتحاد برای تغییر میشوند. کارگران اعتصابی نه تقدیر، بلکه عاملین این زندگی جهنمی را به هموارد طلبیده اند. این صدا غرور می آفریند، این صدا را باید تقویت کرد.

جمهوری اسلامی از ترس رویارویی مستقیم و از هراس عصیان مردم به سیاست طفره و خریدن وقت پناه برده است. دولت و سرمایه داران روی فرسایش و پراگندگی و تفرقه تدریجی صف اعتصابیون حساب باز کرده اند. در مقابل، حالا نوبت مردم شهر، نوبت گردانهای ذخیره است که باید کارگران، اعتصاب و خواستهای آنها را در حلقه حمایت خود بگیریم.

در اعتصاب معدنچیان کارگران نروژی برای نگهداری کودکان کارگران در مدت اعتصاب اعلام آمادگی کردند. در اعتصابات بزرگ دوره قیام ساکنین شهرکهای مجاور اعتصابیون را ندیده و نشناخته اما مثل برادر تنی در سفره و سقف خانه خود شریک ساخته اند. در امریکا دهها آشپزخانه عمومی در پارکهای شهر اعتصابات کارگری را به اعتصاب یک شهر تبدیل میساخت. ابتکار و راه حل مردم زحمتکش محلات اراک و اهواز چه خواهد بود؟

این کارگران نیستند که باید بر مزار هپکو و هفت تپه اشک حسرت بریزند

SAAB داستان هپکو و هفت تپه در دوردست شهرهای اراک و شوش در اکتبر سال 2019 است. این دو داستان، تنها با هشت سال اختلاف زمانی، با هزاران رشته مشترک از تجربیات و برداشتها و عواطف؛ دره بزرگی از هم جدا میکند...

هپکو و هفت تپه به فرعون عفریته ای تبدیل شده است که همه بردگان خویش را با خود به گور میطلبد. در هپکو کار نیست، دستمزد نیست ولی کارگران موضوع "کار" لشکری از تبهکاران، باندهای سیاه و چماق داران و زندانبانها قرار دارند...

ماه اکتبر سال 2011، شهر Trolhättan در سوئد:



زمانیکه امپراطوری اتومبیل سازی SAAB در میان ولوله سوداگران سرمایه بین المللی به حراج گذاشته شده بود، میخانه ها و مسابقات فوتبال شهر از فرط مراجعه کارگران جای سوزن انداختن نداشت. SAAB برای کارگران و اکثریت جمعیت کارگری این شهر یک اتومبیل نبود، تمام زندگی بود، آفتاب از پشت دیوارهای آجری قرمز رنگ "آن جا" بالا می آمد و "آن جا" نیز فرو می نشست. شصت سال تمام SAAB با دم و بازدم عجین شده بود. برای تک تک کودکان خاطرات SAAB قبل از دندان های شیرینی آغاز میشد. برای آنها SAAB مقدس تر از هر خداوند در آسمانها، کار بود، نان بود، و بالمش آسودگی خاطر برای فردای بعد بود. برای کارگرانش، مهمتر از هر چیز،

SAAB یک رشته مشترک از سازندگی و اشتراک مساعی و همبستگی را میساخت؛ SAAB نه فقط یک سقف و چند آچار و جعبه های چدنی روی خط تولید نبود، بلکه علقه و رفاقت برای

میدان دادن به امید و آرزوهای فردی و مشترک هم بود... و SAAB شهر و همشهری، نگاه های آشنا، غریب شادی در میخانه های شهر، موضوع درد دلها و لاف زدن ها، شهر فرنگ رویاها و سر به سنگ خوردنها؛ SAAB گلیم مشترک عزا و عروسی همگانی بود ... و این گلیم از زیر پای شهر بیرون کشیده شد.

SAAB داستان هپکو و هفت تپه در دوردست شهرهای اراک و شوش در اکتبر سال 2019 است. این دو داستان، تنها با هشت سال اختلاف زمانی، با هزاران رشته مشترک از تجربیات و برداشتها و عواطف؛ دره بزرگی از هم جدا میکنند. برای کارگر آن شهر، در عین همه پیوندها SAAB یک کارخانه بود. علارغم تلاش دولت و طبقه حاکم، کارگران SAAB اجازه ندادند ورشکستگی کارخانه روی آنها سرشکسته بشود. SAAB برای آنها در عین همه چیز دیگر محل استنثار کارگران هم بود. در مقابل چشمان کارگران و به ازای بهبود نسبی کارگران، SAAB دم بالا شهری ها را بمراتب کلفت تر کرده بود. SAAB عزیز بود چرا که محل مبارزه مشترک کارگران برای دفاع از حقوق حقه خود آنها هم بود. SAAB عزیز بود ولی نمیتوانست به قیمت تباهی کارگر سر پا بماند. SAAB در رقابت با محصولات مشابه ناکام ماند، قطعاً میتوانست به قیمت اخراج تعدادی از کارگران و چند ماه دستمزد عقب افتاده مدتی دیگر سر پا باشد. اما کارگران با اتکا به روشن بینی خود و با تکیه به اتحادیه یک صدا ایستادند: کارخانه شما است، هر غلطی میکنید، اجازه ندارید با زندگی ما بازی کنید!

کارخانه SAAB تا برخورداری آخرین نفر کارگر از بیمه بیکاری عملاً در اشغال و در گرو اتحادیه باقی ماند. چند ماه بعدتر کل تجهیزات کارخانه به کشور چین منتقل گردید. امروز از SAAB، کل تاسیسات عظیم آن بصورت یک موزه یاد آور کشش و کوشش یک شهر کارگری و سهم آن در خاطرات شیرین اقصی نقاط جهان در "آن SAAB زیبا" است. اما این شهر غرور طبقه کارگر جهانی در خنثی کردن فریب و تشبثات سرمایه زمانیکه در سرپایینی قرار میگیرد هم هست.

ماه اکتبر سال 2019 شهرهای اراک و شوش در ایران:

امروز طبقه کارگر ایران در اراک و شوش در مصاف هپکو و هفت تپه از جنگ و فرسودگی خلاصی ندارد. به شهادت زندگی تک تک کارگران زنده و مرده، این کارخانجات در زمان رونق پرطمطراق خود برای زندگی کارگر، جز یک کارگر جهان سومی هیچ تحفه ای نبوده اند، سالهاست مثل انگل از خون کارگر و خانواده کارگری ارتزاق کرده و هنوز دست بردار نیستند. هپکو و هفت تپه به فرعون عفریته ای تبدیل شده است که همه بردگان خویش را با خود به گور میطلبد. در هپکو کار نیست، دستمزد نیست ولی کارگران موضوع "کار" لشکری از تبهکاران، باندهای سیاه و چماق داران و زندانبانها قرار دارند که چندین برابر دستمزد کارگر خرج روی دست خزانه میگذارند. در این مملکت با خروارها ادعا، با اینهمه جُسی تکنیک و دانش، اداره و رونق و نجات دو کارخانه پیش کش، معلوم نیست اینهمه توطئه، بد طینتی و فطرت پست نسبت به کارگر، برای فریب کارگر، برای سردواندن و سرکپسه کردن کارگر از کجا نشأت میگیرد؛

هنوز جوهر هیاهوی فکاهی "دخول رئیس قوه قضائیه" خشک نشده بود، قرطاس بازی "دعوت برای استماع درد دل کارگران" در کمیسیون های کذایی مجلس صحنه گردان گردید و دست آخر قالب کردن سهام هفت تپه و هپکو به امید "نظارت کارگری" ورق برنده این هفته دولت و سرمایه در ایران رو شد.

برادران و خواهران طبقه ما در شوش و اراک با اعتصاب و اعتراض خود در مصاف با حمله بی امان بورژوازی نباید نیازی به "حفظ" هپکو و هفت تپه داشته باشند. شوش و اراک باید و میتوانند با خواست "یا کار یا بیمه بیکاری" جبهه های تحمیلی و بیهوده دولت و سرمایه داران را دور بزنند. این کارگران نیستند که باید بر مزار هپکو و هفت تپه اشک حسرت بریزند. هپکو و هفت تپه آخرین بنگاه های صنعتی ایران نخواهند بود که به زانو در خواهند آمد، اما باید آخرین بخش طبقه ما باشد که تاوان فقدان پرچم "بیمه بیکاری" را با خون جگر متحمل میشوند. شعار کار یا بیمه بیکاری یک تک ورد نجات نیست؛ اما یک شعار محوری و آنقدر مهم هست که باور و نیروی مبارزاتی کل طبقه را بطلبد.

این راهی بود SAAB طی نمود.



"لقمه بزرگ" هفت تپه و توپخانه خاموش طبقه کارگر ایران

نیشکر هفت تپه در شباهت به فرزند تُخس خانواده، طبقه کارگر ایران را در "مخمصه" بزرگی انداخته است. اعتصاب هفت تپه لقمه بزرگی شده است که نه از گلوی جمهوری اسلامی و نه از گلوی طبقه کارگر پایین نمی‌رود. ظاهراً دستگیری و محاکمه و احکام جنجالی میبایست خاتمه یک اعتصاب باشد. ظاهراً طبقه کارگر در مصاف با معضلاتی دقیقاً از همان نوع مورد هفت تپه میبایست با توشه نبرد گردان شهر شوش خود راه خود را برود. اما این طور نیست. جبهه های نبرد در انتظار نبردی ناگزیر اما بیش از همیشه در جا میزنند و این فقط هفت تپه شرور و سرکش است که با لجاجت از تحرک باز نمی‌ایستد. هفت تپه نبردی را دامن زده است که خود به تنهایی نمیتوانست در آن پیروز شود...

در میان آخرین خبرها: سه کارگر معترض هفت تپه در حالیکه بنا به دعوت رسمی کمیسیون کار و روابط اجتماعی مجلس راهی تهران بودند، در خرم آباد دستگیر و روانه زندان شدند. از هر گونه سرنوشت احتمالی نمایندگان برای رهایی از این دام و توطئه خبری در دست نیست!

نیشکر هفت تپه در شباهت به فرزند تُخس خانواده، طبقه کارگر در ایران را در "مخمصه" بزرگی انداخته است. اعتصاب هفت تپه لقمه بزرگی شده است که نه از گلوی جمهوری اسلامی و نه از گلوی طبقه کارگر پایین نمی‌رود. ظاهراً دستگیری و محاکمه و احکام جنجالی میبایست خاتمه یک اعتصاب باشد. ظاهراً طبقه کارگر در مصاف با معضلاتی دقیقاً از همان نوع مورد هفت تپه میبایست با توشه نبرد گردان شهر شوش خود راه خود را برود. اما این طور نیست. جبهه های نبرد در انتظار نبردی ناگزیر اما بیش از همیشه در جا میزنند و این فقط هفت تپه شرور و سرکش است که با لجاجت از تحرک باز نمی‌ایستد. هفت تپه نبردی را دامن زده است که خود به تنهایی نمیتوانست در آن پیروز شود. این نبرد در عوض در دامن کل طبقه کارگر ایران قرار گرفته است، و تعیین تکلیف آن در گرو دخالت فعال توپخانه بخش صنعتی بزرگ ارتش طبقه کارگر است.

تا آنجا که به جمهوری اسلامی مربوط باشد فقط وقت می‌خرد. داستان هفت تپه در تاریخ ایران ماندنی است و بسیار بیشتر از داستان مشروعه - مشروطه و به توپ بسته شدن مجلس توسط احمد شاه موجب تفرج خاطر آیندگان خواهد شد. سرگذشت این فصل را باید دوره "بامبول های" سیاست در ایران نامید.

معلوم نشد چرا غضب عامه‌ی ابلق قوه قضائیه فقط پای کارگران را گرفت؟ چرا باید از میان آن همه لانه فساد، از دفتر امام تا استانداری و دفتر کارفرما، در بلاد شیادی اسلامی سرمایه، دفتر سندیکا، تنها مظهر شرافت در آن خطه را به توپ بست؟ عالی مقام فرمودند کارگران باید سر کار حاضر باشند، پس چرا کارگران را در جلو دروازه زنجیر شده کارخانه به فلک بستند؟ سرکوب و زندان و احکام وحشیانه برای "جلب دلگرمی و اعتماد میان کارگران!" و در نمونه آخر ابتکار و کلک جناح کارگری مجلس در فریب نمایندگان کارگران برای مذاکره در تهران و دستگیری آنها در نیمه راه!

نباید خندید. نباید تعجب کرد. این منطبق حاکم بر سیاستهای بورژوازی ایران و حکومت آن، جمهوری اسلامی، برای فایق آمدن بر تردیدهای خود و یکسره کردن کار است. سرکوب تنها حرف و اسلحه طبقه حاکم در ایران است، این سرکوب باید روشن باشد، کارگر را سر جای خودش بنشانند، اما حتی المقدور ترسناک نباشد. بر متن یک حمله سبانه بر طبقه کارگر در راه باز سازی روابط تولیدی تا مغز استخوان ضد کارگری، بر متن فقر و عسرت میلیونی و پایدار؛ چی میشد اگر مطابق مدل ایرانی - اسلامی کارگران با اجازه رئیس قوه قضائیه جمع کنند و پس از کمی قیل و قال از ترس غضب باز هم رئیس قوه قضائیه جل و پلاس خود را جمع کنند و پی کار یا بیکاری خود بروند؟! چه میشد که اگر طبقه کارگر دهن کجی هفت تپه به این سیاست و نقشه، دهن کجی به بورژوازی و جمهوری اسلامی را فراموش میکرد؟

امروز طیف بزرگ صنایع اصلی، سایپا، ایران خودرو، خودرو سازی کرمان، پتروشیمی ها و ... در صف ایستاده اند، تا با عبور از کشمکش با سیاستهای اقتصادی دولت از سرنوشت " نیم کلاج" فعلی خلاص شوند. کارگران این صنایع به یمن اعتراضات هفت تپه بورژوازی و دولت را در یک قدمی خود، پنجر و متشتت با مشیت های نحیف می یابند. این کشمکش برای صنایع بزرگ غیر قابل اجتناب است. پیروزی هفت تپه میتواندست و میتواند برای کل طبقه و مشخصا برای جدالهای مرگ و زندگی پیش رو در این صنایع تعیین کننده باشد. هفت تپه نمیتوانست بار بیشتری را به دوش بکشد اما این کوله بار در نیمه راه، چه برای هفت تپه ای ها و چه بخصوص برای صنایع بزرگ یک سنگر بدون کم و کاست است.

آیا واقعا نشدنی و غیر قابل تصور است که مجمع عمومی سایپا یا ایران خودرو در موقع نهار، در صف انتظار سرویس یا در پاسخ به یک فراخوان "خود بخودی" قطعنامه ای را برای آزاد کردن زندانیان اعتصاب هفت تپه صادر کند؟ این تجمعات و قطعنامه های آن در قدم های اول حتی لازم نیست فراتر از اظهارات رئیس کمیسیون کار مجلس فراتر برود. آیا واقعا نشدنی است این توپخانه عملا سواره نظام های باغی هفت تپه را در حمایت خود بگیرند؟

این چرخ سنگی کافی است از سرپایینی تپه های اعتراض کارگری به حرکت در بیاید... حرف هفت تپه در هزاران دهان طنین تازه پیدا کند... مجمع عمومی برای خلاصی از قطعنامه های بی نام و نشان و بی اثر... مجمع عمومی برای بسیج و شانس شراکت هر چه بیشتر کارگران ... مجمع عمومی برای حفاظت از سخنگویان صف کارگری.

کارگران! منتظر حمله دولت و سرمایه نشستن خطا است. در ورای "خصوصی یا دولتی" بر فراز سنگر های جداگانه، قبل از آنکه یقمان را بگیرند، با شعار های واحد یقه دشمن را بگیریم... ما دستمزد شایسته می خواهیم، ما ساعت کار کمتر می خواهیم، یا کار یا بیمه بیکاری!

آیا واقعا نشدنی است که مجمع عمومی خودرو سازی‌ها را در کارخانه، در ساختمان مجلس، در دانشگاه ها، در معابر عمومی از همین حالا برگزار کنیم؟ آیا نمیتوان با کله شقی هفت تپه، آزمایش نکرده دست برداریم؟

مهر ۹۸



کارگران و زبان اعتراض، زبان آذرب برای رهایی ایران

یکی هست ساکنان پر افتخار این خیمه و خرگاه اسلامی سرمایه را از هذیان‌های اقتصاد-محور در مقابل این سوال قرار بدهد که تکلیف این مردم چیست؟ به کدام ساز شما برقصند تا هر صبح چشم به کابوس نان باز نکنند؟ رفاه و دل خوش سرتان را بخورد، دستمزد زیر خط فقرتان را پس از ماهها و سالها از کجا میشود وصول کرد؟

روز گذشته 21 نفر از کارگران آذرب اراک دستگیر شدند. دادستان استان مرکز این خبر را تأیید کرد. وزیر کار در سفر خود به شهر اراک شانه بالا انداخت و گفت: تقصیر خودشان بود، نمیبایست روی ریل میرفتند!!

به همین سادگی، به همین اندازه مسخره! مسخره تر آنکه ایشان مشخصا برای رسیدگی به اوضاع بحرانی دستمزدها در مرکز صنعتی آذرب راهی اراک شده است.

آیا کسی هست حساب کتاب تعداد کارگران زندانی را داشته باشد؟ آیا کسی هست لیست مقامات لشکری و کشوری و نیش های تا بناگوش باز کارگر پناهانه آنها را بخاطر بیاورد: "کارگر در اعتراض صنفی حق دارد و نباید محاکمه و زندانی شود!!"؟

معلوم هست عالی جنابان دولت، وزرا و وکلا کدام روزنامه یومیه را میخوانند که خبر ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده در آن بچشم نمیخورد؟ معلوم هست پنجره اتاق کار این حضرات به کدام جهنم دره ای باز میشود که آنجا خبری از اجتماع و اعتراض کارگری در پی دستمزد معوقه فکسنی بگوش نمیرسد؟ معلوم هست این کدام ماموریت، کدام افتخار کدام جنون است که از رهگذر این درجه از دشمنی با کارگر میگردد؟ یکی هست ساکنان پر افتخار این خیمه و خرگاه اسلامی سرمایه را از هذیان‌های اقتصاد-محور در مقابل این سوال قرار بدهد که تکلیف این مردم چیست؟ به کدام ساز شما برقصند تا هر صبح چشم به کابوس نان باز نکنند؟ رفاه و دل خوش سرتان را بخورد، دستمزد زیر خط فقرتان را پس از ماهها و سالها از کجا میشود وصول کرد؟

این وضعیت ریشه وجدان و شرافت و انسانیت را برای سالیان دراز در آن خاک میخشکاند. سرمایه و منطق سود بر بستر خفت و خون و رذالت پیشگی استوار است. نوبر اسلامی - ایرانی

آن همه افسارهای زمان و مکان را دریده است. این سیاست فقط ضد کارگری نیست، فقط استثمارگر نیست، این سیاست بیمارگونه هم هست.

یکبار دیگر در شهر اراک جمهوری اسلامی با وزیر و اوباشان گردان سرکوب به جان جمع کارگران آذربا افتادند که به عالم و آدم نشان دهند جز حرف مفت و چماق و زندان از این حکومت انتظار دیگر نباید داشت. رمز جادویی این حکومت دست پیش گرفتن است. میداند یقه مان را بگیرد، یقه اش را ول میکنیم. سر تا پای "نظم" این حکومت دزدی و قانون جنگل است آنوقت در مقابل نیم ساعت تجمع بر حق کارگر آذربا، بیشرمانه بهانه توقف قطار در اثر اعتراض کارگران را علم میکند... به مرگ میگیرد تا به تب راضی باشیم... دو قورت ونیم اش همیشه باقی است... کارگر باید در مسیر وقت خریدن رذیلانه این حکومت شکر کند که هنوز زنده است، شکر کند که هنوز دست دیگرش را نشکسته اند و شکر کند روزی از روزها دست بر قضا از زندان آزاد خواهد شد!

با این حکومت باید با زبان خودش حرف زد، متحد شد، به کم رضایت نداد، وعده و صبر را قبول نکرد...

در زمان ما کارگر و اعتصاب آذربا آن، نفس آزادگی و شرافت انسانی در آن سرزمین است. اتحاد کارگری و آرمانخواهی برابری طلبانه آن از اراک تا شوش و اهواز در دسترس هستند تا سرنوشت دیگری را برای ایران رقم بزنیم. با شعارها و خواستههای واحد دستمزد؛ سی ساعت کار، بیمه بیکاری و در مجامع عمومی خود درد امروز را با آرمان رهایی گره بزنیم... شهامت کارگران در واقع بینی و شروع گامهای آنها در راه وحدت نهفته است، ترس سرشان نمیشود چون چیزی برای از دست دادن باقی نمانده است... این موج ایران را از لجن اسلامی سرمایه لایروبی خواهد کرد.

آبان 98



ایران در تب حبس یک فریاد در سینه: یا مرگ یا آزادی



در چند روز گذشته، یکی پس از دیگری حکم پنج سال زندان برای لیست طولانی از فعالین کارگری و سیاسی اعلام شده است. این احکام حاصل پروسه تجدید نظر و فرجام خواهی و در واقعیت نمایش لجن مال تمام ساحت قضا و عدالت در مقابل انظار عمومی بود. حکومت اسلامی سرمایه در ایران تنها دو هفته زودتر در مقابل خیزش آبان و آذر همه ابهت "داد و دادگاه" را در مقابل اشتهای خون و تخریب دستجات باند سیاهی در خیابانها به حراج گذاشته بود. پس از اطمینان خاطر از اینکه هر کس که عشقشان کشید، و هر تعدادی که ممکن و جلوی دستشان بود، کشته شده است؛ و بارفت و روب خیابانها؛ تمام ساختار این حکومت طی دو هفته اخیر در ابراز دین خود و در اثبات نمک شناسی در مقابل باند سیاه خویش سنگ تمام گذاشته است. دیروز رژه لباس شخصی ها، ادعای پوشالی "عدل و قانون" را در قاموس این حکومت به سخره گرفت، امروز دیگر نوبت رژه چماقداری قوه قضائیه است که خود "جمهوری" را در خون و خفت غرق کنند.

سرگذشت و سوابق هر پرونده لیست متهمان در روز روشن، یکی پس از دیگری، سیفون ستونهای حکومتی و مشروعیت فصلهای حقوق پایه ای مورد ادعای خود برای مردم را میکشد. این احکام، عربده کنشی سرگردنه راهزنان دستمزد و آسایش توده عظیم در ایران است که سرمست از باتلاق فقر و حسرت و بی حقوقی حاکم، منت "امنیت ملی" میگذارند! این احکام دو قورت باقی سلطه سودپرستانه سرمایه است که نه فقط کار و خلاقیت، نه فقط تسلیم بلکه خفت و بردگی طلب دارند.

یا مرگ، یا آزادی!

این سنگ گریز ناپذیر توده کارگر و زحمتکش در دفاع از نفس زندگی در مقابل قعر بی انتهای فقر و تباهی جلوی روی آنهاست. این سنگر دفاع از شعور، دفاع از صلاحیت حقوق شهروندی است؛ این اسم رمز، ورد اتحاد بیشمار مردم در تجمعات و کشمکشهای قریب صد شهر بود...

یا مرگ، یا آزادی!

این عصاره مقاومت بهترین فرزندان این مردم است که از کارخانه تا دانشگاه و در سیاه چالها، سنگ آزادی به سینه میزنند؛

این صدای یک نسل است که آزادی را برای کارگر میخواهد تا از لابلای صلابه کارمزدی و از میان خیمه و خرگاه چاپلوسی و در یوزگی خانه کارگر علیه بردگی عریان اعتراض کند، متشکل شود، و بتواند سد گرسنگی و حسرت را بشکند.

این طنین پر شکوه نفس شرافت انسانی، شور و ذات برابری طلبی است که موقعیت برده وار زنان را عار میداند؛ توحش قانونی و شرعی کار کودکان چنگ به قلبش میاندازد... و برای نجات قربانیان آن خود را به در و دیوار میزنند...

یا مرگ یا آزادی!

آزادی را باید ساخت، باید از حلقوم دشمن، حکومت اسلامی سرمایه درآورد.

آزادی باید در گوشه گوشه زندگی، توسط جمع های کوچک و بزرگ ما، و در نبردهای روزمره تحمیل و برقرار شود.

آزادی در "آنچه هست"، در واقعیت ملموس، در هیبت انسانی عقاید و باورها دست یافتنی و پرشکوه است.

آزادی به معنای تقویت مادی و معنوی اعتراض هفت تپه، به معنای صدها تشکل و "گام" دیگر در راه حق طلبی کارگری!

آزادی به معنای شرافت پافشاری بر برابری زن و مرد!

آزادی به معنای وسیع ترین سنت دفاع و حمایت از زندانیان سیاسی و خانواده آنها!

یا مرگ یا آزادی؛ اما چسناله های تسلیم و انتظار، هرگز!

دی ماه ۹۸

مردم آزادما



نشان دهم زندانیان سیاسی عزیزترین فرزندان همه ما هستند.

جنايتكاران بهترين ياران ما را به اسارت ميبرند تا ترس و ترديد را به صفوف ما تحميل کنند.

اوين نشانه زيوني دشمنان ما است. اوين چه ميتوانسته که نگرنده است؟ اما پايانی بر مبارزه و استقامت و

آرمانخواهی ایست، با اوين آوازه تسليم ناپذیری، اتحاد و سازمان يابی پررنگين است.

لؤل بدھيم با طليعه بيروزي اوين را به آتش نكشيم تا يادگار و هر روز پای قهرمانان مبارزه متحذانه را برای

آيندگان حفظ کييم.

با هم شيق زندانی متحذتر شويم، با حمايت از زندانيان ترس و ترديد را به سخره بگيريم و به فرزندانمان لؤل

بدھيم

ما اوين را فتح خواهيم کرد!

طوفان دستمزدها از سوی شوش و هفت تپه

کارگران و دستمزد جنبش اعتراضی موجود را با پرچم "آنچه می‌خواهیم" گامها به جلو میبرد، راه را بر نیروی عظیم کارگری باز میکند. کارگران و دستمزدها نیروی اعتراض به فقر و استیصال را به جایی که از دل زمین سفت میجوشد منتقل میکند. در صفوف طبقه ما اعتراض، جمع اعتراضی و موضوعیت آن یکجا فراهم است.

در بهبوه کشمکش های سیاسی با امریکا و در هنگامه تب حاد اعتراضات مردمی اطلاعاتیه مشترک دستمزدها از طرف سندیکای هفت تپه و گروه اتحاد بازنشستگان افق طبقاتی کارگری در متن تحولات سیاسی را جان تازه ای بخشیده است. جنبش ما با همه زخم هایی که از جمهوری اسلامی بتن دارد، با همه عمق بر حق کینه و نفرت مشترک، و با همه آتشفشانی که در طنین فریادهای "... نه، نه، نه، نمی‌خواهیم ..." مشترک ما بیرون میزند؛ این جنبش و حرکت برای "آنچه می‌خواهد" له له میزند.

جنبش ما مملو از خشم است، در پیکر خود جای لطمات بیشتر ندارد، از شمارش قربانیان خود از میان پاک ترین و عزیزترین های خود خسته است، صبر سرش نمیشود... اما این یک عصبان کور، یک جنبش نارضایتی صرف در انتظار صاعقه رهایی در آسمان نیست، نباید باشد.

کارگران و دستمزد جنبش اعتراضی موجود را با پرچم "آنچه می‌خواهیم" گامها به جلو میبرد، راه را بر نیروی عظیم کارگری باز میکند. کارگران و دستمزدها نیروی اعتراض به فقر و استیصال را به جایی که از دل زمین سفت میجوشد منتقل میکند. در صفوف طبقه ما اعتراض، جمع اعتراضی و موضوعیت آن یکجا فراهم است.

هیچ چیز موجه تر از تشکیل مجامع کوچک و بزرگ کارگری در پخش بیانیه دستمزدهای هفت تپه و بازنشستگان، گفتگو حول آن نیست؛ هیچ چیز جلو دار برگزارای مجامع عمومی مراکز کارگری در بررسی این بیانیه نیست؛ هیچ چیز سر راست تر از همفکری سراسری کارگری

برای رهایی از مصیبت جاری دستمزدها نیست ...

جنبش توده ای علیه جمهوری اسلامی از خیزش تا خیزش بعدی، امروز بیش از هر وقت دیگر به صف اعتراض کارگری خود، به پرچم مطالبات کارگری نیاز دارد تا به دنیا جار بزند چه دنیایی را میخواد و میتواند بسازد.

این جنبش از مشروعیت و حقانیت، از کیفرخواست علیه گذشته ای که از آن میگریزد چیزی کم ندارد؛ وقت آنست که از چکامه سوداها و مانیفست آینده خود نیروی لازم را گرد آورد تا پیروز شود... طوفان دستمزدهای شهر شوش راه نشان میدهد.

دستمزدها بر فراز قله های سال ۱۳۹۸

تشریفات مذاکرات سالانه جای دخالت کارگران در تعیین دستمزدهای خود نیست. بیش از هر چیز به این خاطر که برای بورژوازی و کارفرما نیز این پروسه ارزش عملی و اجرایی ندارد. برای طبقه سرمایه دار فصل دستمزدها در یک پوسته، یک مناسبت، و یک شاخص راهبردی در درجه بی حقوقی کارگر و دستمزدی که میشود نداد خلاصه میشود.

مضحکه سالانه تعیین دستمزدها در پرده آخر یعنی مذاکرات نهایی شورای عالی دستمزد در جا میزند. با مرور تیترو گزارش صورت جلسات و جزئیات اختلاف نظر میان طرفین دولت و کارفرما از یک طرف و "نمایندگان کارگری" از طرف دیگر از خنده روده بر میشوید. شواهد حکایت از قصد برگزاری جلسه کذابی در هفته آخر و درگیر و دار شروع سال جدید دارند. برای اینکه به اصل مطلب رسید، لازم است نکات خسته کننده و نخ نما را سریعاً کنار زد: نخست اینکه، نمایندگی کارگران مثل همیشه بعهدہ خانه کارگر و ایادی ارگانهای سرکوب و جاسوسی علیه کارگران است، که بنوبه خود بلندگوهای تبلیغات رسمی آنها در خوش رقصی و توجیه و دفاع از حکومت سنگ تمام گذاشته اند. بعلاوه، بودجه مصوبه سال ۱۳۹۹ از قبل میزان ۱۵ درصد افزایش دستمزد را مقرر داشته است. وظیفه و نقش این مذاکرات تنها لفت و لیس و تزئین مصالح سرمایه و دولتت در قالب یک تک رقم است. این رقم، با احتساب تورم و گرانی و سایر عوامل، دقیقاً به سیاق ده – بیست سال اخیر، نه افزایش، بلکه کاهش رسمی دستمزدها است، سیاست تعیین دستمزدها در ایران یکسر جنایتکارانه است. دشمنی با کارگر از سر و کول این تشریفات میبارد.

دوم، نفس "مذاکره" بی معنا است. دولت و مجلس و حتی تایید امام و شورای نگهبان هم از قبل حرف آخر را زده است.

سوم، پانزده درصد ذکر شده مستقیماً با قانون اساسی خودشان منافات دارد، چرا که ارگانهای رسمی همان دولت میزان تورم را در سال ۹۸ چهل و یک درصد اعلام نموده، و همزمان مرکز پژوهش همان مجلس حداقل معیشت در مرز خط فقر را چهار تا پنج میلیون در ماه محاسبه کرده است.

چهارم، و از همه مهمتر این است که مصوبه دستمزدها، با همه دبدبه و کبکبه همراهی مجلس و دولت، از هیچ و مطلقاً هیچ اعتبار اجرایی برخوردار نیست. در کف سفت کارخانه و مراکز تولیدی، هر کارفرمایی رسماً و قانوناً میتواند و اگر عشقش بگشود مصوبه دستمزدها را در کوزه بگذارد. در ایران و تحت حکومت اسلامی سرمایه قانون واقعی دستمزدها اگر هست ناظر بر کارگر بی حقوق و ارزان است که در چهارچوب "دستمزدهای معوقه" رسمیت دارد. تماشایی است که ارباب جمعی قانون و حکومت و دولت و مجلس با همه عر و تیز کذایی در مقابل سود جویی کارفرما به دسته نوکرهای قلشن و کارچاق کن، از ایدئولوگ تا بازجو، از اصلاح طلب تا مکتبی و ... پوست میاندازند. این جماعت رو به کارگر، مملکتشان قانون دارد و ارگانهای اجرایی اش از رتق و فتق برخوردار است؛ در عوض همین قانون در پیگیری کمترین حقوق مقرر کارگری سترون و چلاق از آب در میاید. دستمزدها عرصه اصلی خودنمایی این رابطه وارونه طبقاتی است.

پنجم، و هنوز باید سیاستها و مصالح اقتصادی دولت در فاصله یک سال میان مصوبه دستمزدها را اضافه کرد. قیمت کالاها، نرخ ارز و بهره بانکی و سوبسید و مقررات گمرکات هر کدام به نوبه خود ابزارهای دولت در کاهش ارزش واقعی دستمزد کارگران عمل میکند.

تشریفات مذاکرات سالانه جای دخالت کارگران در تعیین دستمزدهای خود نیست. بیش از هر چیز به این خاطر که برای بورژوازی و کارفرما نیز این پروسه ارزش عملی و اجرایی ندارد. برای طبقه سرمایه دار فصل دستمزدها در یک پوسته، یک مناسبت، و یک شاخص راهبردی در درجه بی حقوقی کارگر و دستمزدی که میشود نداد خلاصه میشود. پافشاری دولت، کارفرما و پادوهای خانه کارگری بر دسته بندی کردن دستمزدها در قالب "خواست های صنفی" اوج خوش خدمتی در تثبیت بی حقوقی و ندادن ها است. طبقه سرمایه دار و دستگاه های تبلیغی آن، مساله دستمزدها را در چهارچوب "صنفی" جای میدهند، دستمزدها را در انواع نقدی و جنسی، عائله بندی و سنوات و پاداش و عیدی و غیره پاره پاره میکنند تا شکل گیری یک جبهه واحد مبارزه بر سر دستمزدها را هر چه عقب تر بیاندازند.

طبقه کارگر در منگنه شدیدترین اجحافات اقتصادی و در دل محرومیت های بسیار به افزایش دستمزدها نیاز دارد. با رشد و تنوع نیازهای زندگی، افزایش دستمزدها نمیتواند قطره چکانی، کجدار و مریز، سرگردان در دالان پژوهش ها و قطعنامه های حاشیه خط فقر دور خود بچرخد.

مساله گرهي افزایش دستمزدها در ایران آزادی حق اعتصاب و حق تشکلهای توده ای طبقه کارگر است. به این معنا، مساله دستمزدها یک گره گاه سیاسی است. طبقه کارگر باید بتواند نارضایتی عمومی و وضعیت غیر قابل تحمل خود را از دریچه نابرابری طبقاتی بنگرد. هر کارگر در واقعیت زندگی خود میتواند شاهد کافی بر دامنه کار و تولید و سازندگی، شاهد کافی بر دامنه باور نکردنی ثروت و امکانات و سهم تباهی خود را دریابد. وضعیت دستمزدها و پروسه بامبولهای فصل رقم زدن آن یکسر تحقیر و خفت قطب کارگری جامعه، جولان چرند پراکنی و زور گویی و ابراز وجود لاتهای سرگردنه است. فصل دستمزدها میتواند و حق است که با جهنم

دستمزدها جانشین شود. خشم و نارضایتی از دستمزدها از کوچه و خیابان، از مدارس و دانشگاه ها سرازیر گردد؛ بجای قطعنامه ها، مشت ها؛ بجای محاسبه خط فقر، تجلی انسانی اعتراض به خط فقر به میدان بیاید.

اعتراض قدرتمند، سراسری و طبقاتی کارگری علیه دستمزدها الزاما از کانال ایجاد تدریجی تشکلهای توده ای کارگری نمیگذرد. شکل و روال فصل تعیین دستمزدها ابداع کارگری در ایران نیست اما این تحفه بورژوازی میتواند به پاشنه آشیل سرمایه و حکومت اسلامی آن در گذر از طلسم و بختک دفاعی امروز تبدیل گردد.

سال 1398، سال اعتراضات گسترده و قدرتمند و توده ای کارگری علیه دستمزدها بود. این اعتراضات کانونهای گرم اعتراضی و قطب های مهم صنعتی ایران را از هفت تپه و فولاد، از اهواز تا اراک را شامل گردید؛ و معتبرترین نام ها از میان چهره ها و تشکل های تاریخ جنبش کارگری را با خود داشت. این جبهه کارگری پشت بزرگترین بسیج سرکوب و تخطئه جمهوری اسلامی را بر زمین کوبید و حمایت فعال توده ای را جلب کرد....

طبقه کارگر، قدرت آن، دستمزدهایش، پروبلماتیک حول تشکل و مکانیسم های ابراز وجود سراسری آن تنها میتواند از منظر "قله های سال 1398" تعریف شود. تکلیف دستمزدهای شورای عالی دستمزد از پیش معلوم است، مساله اصلی آنجاست که پلاتفرم دستمزد هفت تپه، پرچم کدام بخش کارگران و با کدامین ابزار مبارزاتی باشد.

همه راهها از شوش و هفت تپه آغاز میشود...



طبقه کارگر در پذیرش نبرد دستمزد، و پذیرش همه نبرد، مخیر نیست، اما آنچه زمین را زیر پای طبقه کارگر گرم میکند اینستکه دالانهای این نبرد را خوب میشناسد، گرگ باران دیده این نبرد است، و مهمتر اینکه چیزی برای از دست دادن ندارد، در عوض نفس بقاء فیزیکی و تمام موجودیت اجتماعی و مجال ابراز وجود مبارزاتی کارگران در جامعه در گرو پیروزی، و بی برو برگرد، دنیایی برای فتح، در گرو پیروزی کامل در این نبرد است.

امسال نیز با همان روال هر ساله بیانیه تشکل های کارگری با این ارزیابی مواجه شد که: چقدر واقع بینانه است؟ کم نیستند کسان و جریاناتی که سطح مورد ادعای بیانیه سندیکای هفت تپه را غیر واقع بینانه، خیالی و به این معنا، باطل و فاقد ارزش مبارزاتی قلمداد کرده اند! این شاخص نمیتواند دلسوزانه تا چه رسد راهگشا فرض شود. هیچ جنبشی از بلند پروازی خود شکست نخورده است، هیچ مبارزه ای بخاطر سربازان سرکش خود در جا نزده است. اما چهل سال است "واقع بینی" کوتاه نظرانه جنبش کارگری را در قربانگاه بورژوازی هار ایران با تباهی همدم کرده است. دیگر بس است.

هفت تپه برای جنبش کارگری ایران مظهر سعادت است. همه راه ها و از جمله راه جنبش سراسری برای دستمزدها نیز، بنظر میرسد از شوش و هفت تپه آغاز میشود....

شوری در سر دارم

اعتصاب نیشکری با آن استخوان بندی و ستیزه جویی، با آن خود آگاهی و با آن اهداف بلندی که پیش روی خود دارد؛ هنوز نگاهها را به خود خیره خواهد داشت. اما تا همین جا زیر پای خود را به اندازه کافی سفت کرده است که بتواند از آنچه میخواهد، چگونه میخواهد، از آنچه فوراً میخواهد و از آینده در راه سخن براند.

در طول اعتصاب آذرماه آنچه از شوش و اهواز به سراسر ایران و جهان مخابره میشد شور بود که پافشاری متحدانه نیشکری ها و کارگران فولاد خمیرمایه آنرا شکل میداد. با حمله نظامیان و دستگیریها این شور جان تازه ای به خود گرفت و این بار به محیطهای دانشگاهی تسری پیدا کرد.

اعتصاب نیشکری با آن استخوان بندی و ستیزه جویی، با آن خود آگاهی و با آن اهداف بلندی که پیش روی خود دارد؛ هنوز نگاهها را به خود خیره خواهد داشت. اما تا همین جا زیر پای خود را به اندازه کافی سفت کرده است که بتواند از آنچه میخواهد، چگونه میخواهد، از آنچه فوراً میخواهد و از آینده در راه سخن براند.

بیانید تصویری زنده از دیروز و امروز نیشکریها و فولادی ها را به روح جاویدان موسیقی راک QUEEN بسپاریم. ترانه "من همه آنرا میخواهم" ترانه ای است که ذات راک خود را بر جوانی و ناشکیبایی استوار ساخته است، اما مهمتر، بعلاوه اوج ترانه و قهرمانی در جستجوی همسرنوشتی بیرون میزند. هنر راک اگر در سنتز آتش و شور و یکپارچگی در دهها هزار روح جوان برای گذاشتن جهان روی سر خویش باشد، گروه QUEEN و "ادی مرکوری" در اجرای این ترانه در کنسرت ویمبلدون 1985 میتواند نمایش اوج اعجاز راک نام بگیرد. چه کسی بهتر از Brian May میتواند با ساده ترین کلمات مفاهیم عمیقی از جنبیدن و جنباندن را خلق کند؟ این درست همان جنبش و حرکتی بود که هفت تپه به جان ایران انداخت.

ترجمه آزاد شعر ترانه و مونتاژ عکس و فیلم ضمیمه از مصطفی اسدپور است.

من همه آن

همه زندگی را میخوام

و آنرا هم اکنون میخوام

یک یاغی جستجوگر

تنهای تنها در امتداد یک خیابان خلوت

با سنگینی روشنایی لامپها روی پاهایش

گام به جلو برمیدارد

یک ستیزه گر جوان که وقتی برای تلف کردن ندارد

و از فرط رنج و خشم

به سختی میتواند راهی به سوی رهایی بیابد

آنچه او طلب میکند چیز زیادی نیست

... فقط آینده خود را میخواهد

میشنوم که فریاد میزند:

من آینده خویش را یافته ام

از سر راه من کنار بکشید!

من همه آن

همه زندگی را میخوام

و آنرا هم اکنون میخوام

آهای مردم ...

گوش بدهید ...

دور من حلقه بزنید!

من نقشه ای در سر دارم
 که اوضاع را زیر و رو خواهد کرد
 ساده است
 فقط باید از آنچه مال خود ما است کوتاه نیائیم

آهای مردم ...
 صدای منرا میشنوید؟
 با من همصدا شوید:
 آنچه من طلب میکنم چیز زیادی نیست
 ... فقط آینده خود را میخواهم

اگر حقیقت را میخواهید
 این تنها راه به سوی آینده است
 و به سوی رویاهای جوانی

من همه آن
 همه زندگی را میخواهم
 و آنرا هم اکنون میخواهم

من آدمی هستم با یک مغز صاف و ساده
 مغزی فقط با یک باند
 در طول عمر خود چیزهای زیادی هست
 که میخواهم به آنها دست بیابم
 آدمی اهل مصالحه و دروغ



اهل فلسفه بافی
در مورد زندگی نیستم
من همه زندگی
تمام و کمال آنرا میخوام
و برای رسیدن به آن
حاضرم همه چیز را فدا کنم

ملاحظات درباره طرح اداره تعاونی کارخانه توسط کارگران

مقدمه - طرح سوال:
 کارگران در انتخاب شعار مبارزه خود مختار نیستند
 "خصوصی یا دولتی" دغدغه کیست؟
 ادامه تعرض بورژوازی در قالب "کنترل تعاونی کارگری کارخانه!"
 میگویند: کارگران بهتر از مدیران دزد و فاسد خصوصی کارخانه را اداره میکنند
 میگویند: کارگران تولید را بدست میگیرند!
 میگویند: وضع کارگران بهبود خواهد یافت.
 میگویند انگیزه کار بالا میرود، کارگران برای خود کار میکنند
 میگویند کارگران روی پای خود می ایستند و تولید ملی تقویت خواهد شد
کنترل کارگری و تعاونی ها از توهم تا واقعیت روزمره
 اول کنترل کارگری
 دوم تعاونی ها
 بازگشت به اصل مطلب

مقدمه

"بفرمایید، با نفری یکی دو میلیون تومان کارخانه را بخرید، به صورت تعاونی بدست بگیرید، مال شما، اداره اش کنید!"
 این تازه ترین و بحث محافل کارگری در رابطه با سرنوشت کارخانه هپکو و هفت تپه است. چند ماه پیشتر در گرمگرم اعتصابات نیز همین بحث تحت عنوان کنترل کارگری بطور محدود و پراکنده مطرح بوده است. این بار مساله از جانب سازمان خصوصی سازی، وزارت اقتصاد و خانه کارگر دامن زده میشود. حرف حساب نوشته آن است که با این پانزده کلمه امید دارند سر کارگر را به سنگ بکوبند. تامین انسجام صفوف کارگران در خنثی کردن این توطئه موضوع نوشته است.

مقدمتا لازم است اشاره شود بحث نوشته اساس روی هپکو و هفت تپه متمرکز است. در مورد اهمیت این دو بنگاه تولیدی و بخصوص با دو اعتصاب بزرگ کارگران جای تردید نیست. در نوشته نشان خواهیم داد که اعتصابات در هپکو و هفت تپه از یک طرف کل بورژوازی را با ستیزه جویی خود غافلگیر کرد. و از طرف دیگر صف اعتصاب کارگری با در جا زدن در چهارچوب خصوصی - دولتی در دام توهمات و اهداف گنگ خود اسیر ماند. اداره تعاونی کارخانه بر خلاف سیاست های وقت خریدن متداول، یک نسخه تعرضی است و توپ را به زمین کارگران میاندازد. تعرضی، به این معنا که رهبران کارگری باید فعالانه و بروشنی علیه آن در میان کارگران دست به بسیج بزنند، آنرا دست کم نگیرند و سیاست های مخالف آنرا فعالانه بکار بیاندازند.

خیلی خلاصه، طرح اداره تعاونی کارخانه طرحی است که کارگران را در همان چهارچوب خصوصی - دولتی محصور میکند و بعلاوه نیروی اعتراضی کارگران را بشکاف در منافع

کاذب رو در روی یکدیگر قرار میدهد. این طرح بر یک توهم پوچ نخ نمای ضد کارگری استوار است، شانس موفقیت آن به ناامیدی صفوف کارگران از مبارزه جویی استوار است، زیر پای اتحاد طبقاتی کارگران را برای دوره طولانی خالی میکند و مبارزات جاری را تضعیف میسازد. مبارزه فعال علیه این طرح میتواند کج اندیشی های مهمی را در عرصه های مختلف چلنج کند، و مبارزات جاری را با خلاصی از حصار خصوصی - دولتی به جلو براند. چشم طبقه کارگر به پیش‌تازان اراک و شوش دوخته شده است.

طرح سوال

هیکو، صاف و ساده یک بنگاه تولیدی است که در رقابت با محصولات مشابه وامانده است. مطابق منطق ساده تولید سرمایه داری مشتری و سفارشات در جای با صرفه تری صف بسته اند. آیا این اتفاق نادری است؟ آیا غیر قابل پیش بینی بود؟ کسی هست که نتواند لیست کارخانه های زمانی بزرگ که از یک تند پیچ مشابه، کمر راست نکردند را بخاطر نیاورد؟ آیا کارگری هست که یک روز شغل خود را فارغ از تهدید همین سرنوشت سپری کرده باشد؟ بحران و رقابت و ورشکستگی جزو ذاتی حرکت سرمایه و تولید مبتنی بر رقابت است. این را همه میدانند. و آنچه که همه بهتر میدانند این است که بورژوازی همواره تلاش میکند بحران را بر سر کارگر خراب کند، نه فقط روی سر کارگران همان بنگاه بحران زده بلکه روی سر کل طبقه کارگر! هر مورد از بحران در واحد های تولیدی عروسی و پایکوبی در خیمه و خرگاه طبقه حاکم پا میگردد. در یک چشم به هم زدن یک خروار تحلیل گر و مفسر و کاردان و راه نجات به روی جامعه استفراغ میشود؛ که بند ناف همگی به یک ریسمان بند است: تقصیر توقعات کارگران است! به خروار شوالیه نجات از هر سو سر برمیآورند که بحران را با تعدیل نیروی کار، اخراج تعدادی، با کمر بندهای ریاضت کشی دور توقعات و حقوق کارگران و حرمت و زندگی کارگر پشت سر گذاشته شود. یک مرتبه از رسانه ها و سیاستمداران تا انواع متخصصین ظاهر میشوند که سنگ تظلم و بی‌نوايي کارگر را به سینه میزنند، قوانین یکی پس از دیگری تصویب میشوند. این وضعیت ادامه پیدا میکند تا تب اعتراض و چاره جویی و واکنش تند کارگران فرو بنشیند.

کارگران در انتخاب شعار مبارزه خود مختار نیستند

هیچ چیز طبیعی تر از دخالت کارگران در سرنوشت کارخانه نیست. صرف "خصوصی و دولتی سر و ته یک کرباس هستند"، نمی تواند پاسخ مبارزاتی باشد. آنچه که برای مفسران و مدیران و سیاستمداران منحنی و ارقام است، برای کارگران عین زندگی است، نان بلافاصله سر سفره، دستمزد و امید و دلخوشی و پس اندازهای روز مبادا و بیماری و بازنشستگی است. تکلیف انواع قسط و قوله است که صبر سرشان نمیشود. یک سوال قد علم میکند: پایان فعالیت کارخانه یا ادامه حیات آن، و در هر دو حالت بر گرده کارگر؟ در مواجهه با این سوال دو طبقه در مقابل هم صف کشیده اند، طبقه سرمایه دار با همه زرادخانه دولتی، مجلس، بنگاههای فکری و دستگاه سرکوب، و از طرف دیگر طبقه کارگر. اینکه کشمکش اصلی در کدام سوالات مشخص خود را نداعی میکند و کدام جبهه ها را باز میکند بستگی مستقیم به قدرت مادی، ظرفیت ها و قدرت بسیج طرفین کشمکش دارد. صف بندی طبقاتی در ایران عمدتاً بدلیل انسجام هر چه بیشتر طبقه بورژوا حول حکومت جمهوری اسلامی به آن حد از بلوغ رسیده است که بتوان با اطمینان خاطر فاکتور فریب و گول زدن و گول خوردن را به کناری نهاد. مساله بسادگی بر سر اینستکه طبقه کارگر توانسته کدام سوالات را به بورژوازی تحمیل کند؟ کجا و به چه ترتیبی توپ را بداخل

زمین بورژوازی بیاندازد، یا از پذیرش کدام سوالات پرهیز نماید که در این رهگذر بتواند صفوف طبقه کارگر را از توهم و تفرقه دور کرده و کلا رزمندگی این صف را بالاتر ببرد. "انتخاب" این سوالات به طریق اولی نه اختیاری و ذهنی بلکه مهر انسجام سازمانی و فکری محافل رهبران عملی، و قدرت مادی و انسجام تشکیلاتی بدنه کارگری کارخانه را حمل میکند.

"خصوصی یا دولتی" دغدغه کیست؟

شش ماهه اول کشمکش ها در هفت تپه و هپکو زیر چتر "خصوصی یا دولتی" سپری شده است. سوال، سوالی بود که بورژوازی در دامن کارگران قرار داد و خواست بازگشت به دولت، موضع دفاعی تحمیلی منتج از آن کارگران را دنباله رو نمایشات مسخره، عملیات ایدایی و وقت خریدن نقشه مند دولت میساخت. ابتدا دشوار نیست که تصور نمود کارگران دل خوشی به اداره دولتی کارخانه نداشتند. اما کارگران با توجه به قدرت بسیج خود تکیه بر فساد و ناتوانی صاحب و مدیران خصوصی را سنگر دفاعی قابل اتکا در مقابل هجوم بورژوازی تشخیص دادند. طشت رسوایی فساد یکی پس از دیگری از بام صاحبان منصب و دوایر دولتی می افتاد و بسیج کارگری با میانی ساده تر از کشمکش های طبقاتی ممکن بود، اکسیونهای علیه فساد پوشش بهتری در مقابل واحدهای سرکوب نشان میداد و چتر ملی و ضد رژیم آن در مقابل انگ های امنیتی قابل اطمینان تر مینمود.

بسیج و محبوبیت گسترده اعتراضات کارگری هفت تپه هپکو تا آنجا پیش رفت که شکاف در دولت و مجلس را منجر گردید. متعاقباً رئیس قوه قضائیه به "نفع کارگران" وارد صحنه شدند. این شکافها جز نمایشهای مسخره و مجاری تازه تر برای سردواندن کارگران و فرسودگی صفوف کارگران نبود. اینجا زور کارگران به تحمیل خواست عام و گسترده "دولتی کردن" نرسید. اما در عین حال کارگران شاید میتوانستند روی خواستههای مشخص و محدودتر در بند وقت خریدن و نمایشات در عمل موهم دوایر دولتی باقی نمانند. از طرف دیگر شاید میشد انتظار داشت که این فرصت امکان مغتنمی در اختیار کارگران قرار داده باشد تا از نظر سازمانی و تشکیلاتی خود را برای مصاف های بعدی آماده کنند.

تعرض بورژوازی در قالب "کنترل تعاونی کارگری کارخانه!!"

یک ذره شرافت و وجدان کافی است تا از صحنه در جریان خونتان به جوش بیاید. در سرگردنه اراک و شوش و در زیر سایه قوه قضائیه و گردان سرکوب، نان کارگر به گرو گرفته شده و در دل یک تعزیه خوانی چندش آور، یک مشت خفاش و تبهکار حرفه ای میدان دار است. "فروش سهام کارخانجات و اداره شورایی کارگران" جدیدترین تحفه این بازار برای کندن پوست کارگر است.

"کارگران صاحب کارخانه" یک نسخه نخ نمای دولت سرمایه از سود ویژه حکومت شاه تا بندهای قانون خصوصی سازی جمهوری اسلامی هیچ وقت در بسیج کارگران موفق نبوده است. دلیل آن روشن تر از خورشید، نیازی به اثبات ندارد. دولتی که کارگر را آدم حساب نمیکند، دولتی که تنها ابزار دخالت کارگر در کارخانه یعنی حق تشکل و حق اعتصاب را به رسمیت نمی شناسد، نمیتواند مورد اعتماد کارگران قرار بگیرد. خانه کارگر و وزارت صنایع و در بازار گرمی تازه شان، بیهوده خود را در مقابل سابقه دهن کجی کارگران به کوچه علی چپ میزنند. واقعیت این است، طبق محاسبات حضرات چند ماه فرسودگی کارگران را به اندازه کافی ناامید و دستنیچیه کرده است که تن به این طرح بدهند.

میگویند: کارگران بهتر از مدیران دزد و فاسد خصوصی کارخانه را اداره میکنند

پر واضح است جای مدیران دزد، و نه فقط این، جای قضات محاکمه کارگران، جای فرماندهان گردان سرکوب، جای قانون گذاران و فریب کاران ضد کارگر و جای اعضا دولت و دست اندرکاران دستمزد زیر خط فقر و مقررات جهنمی کار همگی زندان است. مشکل اصلی هپکو ابداع خصوصی و دولتی نیست. مشکل حتی با بازگشت به دولت و یا پیدا کردن یک مدیر غیر دزد به قوت خود باقی است. برای شروع بکار خط تولید در هپکو و هفت تپه باید نیروی کار را تعدیل کرد، کارگران را اخراج و دستمزدها را کاهش داد... بیش از هر کس کارگران باید سابقه هپکو را به گذشته بسپارند، هپکو در قاموس و در قالب های جدید، و تنها در مقابل رقابت بسیار بیرحمانه تر میتواند سودآور شود. سابقه خشت های عمارت یک هپکو و هفت تپه رو به راه فقط میتواند روی گرده کارگران و در رقابت و تشتت و تشویش نان روی هم چیده شود. از نظر دولت و سرمایه در مواجهه با مقاومت و روحیه همبستگی درخشان کارگری موجود؛ (با این طرح جدید) چه بهتر که این ماموریت به خود کارگران سپرده شود.

میگویند: کارگران تولید را بدست میگیرند!

این یک دروغ ساده لوحانه است. صد البته کار مزدی و سود حاصل از استثماری نیروی کار کارگر هسته اصلی و موتور محرک نظام سرمایه داری را شکل میدهد. اما از تامین مواد خام تا تولید تا فروش و کسب سود و سر پا نگه داشتن سیکل تولید یک کلیت واحد و بهم پیوسته است. تقلیل تولید سرمایه داری به کارکرد جزایر جداگانه ای از کارخانجات یک تصویر زیادی کودکانه از آب در میآید. این تصویری است که بورژوازی از خود بدست میدهد. گویا سرمایه دار فردی است که با تدبیر و کاردانی او کارخانه میچرخد، سود حاصل از تولید سهم عادلانه او بخاطر نقش مهم او در این پروسه است. گویا کارخانه و تولید یک چهار دیواری است که همکاری و تقاضم کارگر و کارفرما را ممکن میسازد. در ادامه همین تصویر است که سر و کله دولت در نقش یک مبصر و میانجی پیدا میشود که مانع زیاده خواهی یکی از طرفین میشود!

سر هم کردن یک سرمایه اولیه و بدست گرفتن اتاق فرمان کارخانه توسط کارگران، چرخاندن تولید به امید برگرداندن سود به خود کارگران سابقه ای به قدمت نظام سرمایه داری و در سطح بین المللی دارد. در بخش بزرگی از این تاریخچه این خود بورژوازی است که مشوق است خود بانکها هستند که با کمال میل تامین سرمایه اولیه را با وام های کم بهره و سوسه در دل کارگران میاندازند و سود کلان از نتیجه این توهم را به جیب میزنند. حکایت این تعاونی های تولیدی جز روایت تلاش سخت کارگران و شکست اجتناب ناپذیر و اما تراژیک آنها در مقابل طبقه واحد و متحد سرمایه و اهرم های مالی، بانکی، قانون، دولتی و همکاری های قسم خوردگان منافع سرمایه نبوده است.

یک چیز را نباید از قلم انداخت، از همان نخستین گامهای اولین شرکت تعاونی کارگری قطعا دولت مسئولیت همه تحولات مربوط به تولید و همه خواستها و انتظارات کارگران را متوجه خود کارگران خواهد کرد. مشوقین امروز دولتی همان خفاشان هستند که از هر ترازنامه منفی و از هر ناکامی داستان ناتوانی طبقه کارگر و بی حاصلی کل مبارزات و آرمانهای کارگری را خواهند ساخت.

میگویند: وضع کارگران بهبود خواهد یافت.

بر عکس. در تمام جوامع، در جامعه سرمایه داری و در ایران هم روابط کار در جزییات و در

تمامی عرصه ها توسط دولت و قانون کار رقم میخورد. هر درجه از رفاهیات، هر درجه از برخورداری از خواسته های کارگری در گرو کشمکش مبارزاتی و سازمان یافته کارگران علیه کارفرما و دولت میباشد. بیمه های درمانی، بازنشستگی، ساعات و رفاهیات و امنیت کار مستقیماً با درجه آگاهی و سنیزه جویی کارگران رقم میخورد. در اداره تعاونی کارخانه خواستها و مطالبات کارگری و هر درجه از بهبود شرایط کار به ناچار در مقابل اداره تعاونی خود قرار میگیرد و در نطفه پس رانده میشود.

همیشه بخشی از کارگران (بنا به میل خود، با فروش سهام خود به هر دلیل) در بیرون از جمع سهامداران قرار میگیرند، و همین موجب شکاف میان کارگران میشود. و زمانیکه این دو دسته از کارگران بر سر شدت تولید از یک طرف و مطالبه رفاهیات از طرف دیگر رو در روی هم قرار بگیرند؛ این شکافها دیگر به حد خطرناکی رسیده است. جای همبستگی حق طلبانه کارگری در مقابل کارفرمای سودجو را نمیتوان با باشگاه تضمین سود سهامداران یکی گرفت. بخصوص که سود اعضای این باشگاه در گرو کار شدیدتر و بی چشم داشت سایر اعضا است! این تعاونی در بهترین حالت خود چیزی بیشتر از تقسیم داوطلبانه و عادلانه استثمار کارگران نیست. مطابق قانون خصوصی سازیها ۴۹ در صد سهام میتواند به کارگران واگذار شود. به این ترتیب این تعاونی سازمان خدمات داوطلبانه بردگان برای تسهیل سودجویی اکثریت دو درصدی مدیران و سهامداران اکثریت بیش نخواهد بود.

میگویند انگیزه کار بالا می رود، کارگران برای خود کار میکنند

این برداشت متأسفانه میتواند درست از آب در بیاید. همه تلاش بورژوازی و دولت همواره بر روی پنهان ساختن رابطه کار مزدی متمرکز است. و این وضعیت میتواند خاک بر چشم کارگران بپاشد. طی سالیان دراز مالکیت دولتی تلاشی بوده است که رابطه بهره کشی و استثمار را پنهان دارد. تصویر فرا طبقاتی از دولت، خزانه مشترک، حکومت قانون، برابری شهروندان در مقابل قانون و برداشتهای مشابه همیشه در پنهان ساختن جنبه طبقاتی تولید موثر بوده اند. کارگر تولید و کارخانه را از آن خود تصور کند. از خود فداکاری نشان دهد. بیشتر کار کند و کمتر توقع داشته باشد. مضافاً اینکه با بحث تعاونی ها، کارگر نسبت به وسایل و پروسه تولید احساس تملک نزدیک تری احساس خواهد کرد. به این ترتیب کارگر سهامدار باید هم برای پروسه تولید و هم برای تامین قرض و قوله هزینه خرید سهام کار کند و دندان به جگر بگذارد. اما این توهمات بسیار سریع در مواجهه با واقعیت از هم میپاشد. با تولید کالایی و تولید برای عرضه در بازار موقعیت کارمزدی پا بر جا است و هر کارگر تنها به میزان کارش از قیمت محصولات بفروش رسیده برخوردار میشود. بخش مهم از فروش محصولات باید صرف بازتولید پروسه تولید شود. باید توجه داشت که بخش اصلی ماشین آلات کارخانه های موجود قدیمی است و خط تولید و تکنیک و آموزش پرسنلی در مقابل رقبا چشم انداز تداوم کار تا چه برسد به سود دهی را تاریک میسازد.

میگویند کارگران روی پای خود می ایستند و تولید ملی تقویت خواهد شد

کمتر حقیقتی از زاویه منافع طبقه کارگر در این ادعا میتوان سراغ گرفت. کنترل مرزها و نظارت بر لیست محصولاتی که اجازه ورود و یا خروج داشته باشند مستقیماً تابع منافع و سود آن برای طبقه حاکمه و بورژوازی است. از یک طرف تولید کالایی و رقابت در عرضه و قیمت کالاها کارایی دیوارهای مرزی را بشدت کاهش داده است و از طرف دیگر بخش مهمی از بودجه و نقش دولت صرف کنترل ورود و خروج محصولات مختلف میگردد. کمی توجه نشان

می‌دهد که اقدامات دولت نه بر اساس نیازمندیها و رفع نیاز توده وسیع کارگر و زحمتکش بلکه بر اساس سود طبقه حاکمه رقم می‌خورد. سوبسیدهای دولتی در واردات مواد خام تا قیمت گذاری تا تسهیلات ارزی هیچ کدام ربط مستقیمی با کیفیت و ارزش تولید کارخانه های داخل در چهارچوب اقلام مورد نیاز طبقه کارگر ندارد. در عین حال لیست واردات محصولات نیز ابداً منافع طبقاتی کارگران را منعکس نمی‌سازد.

به عنوان مثال تولید اتوموبیل در فابریکهای داخل را در نظر بگیرید. تجربه نشان داده است که اتوموبیل های تولید داخل تنها با ممنوعیت ورود اتوموبیل های رقیب شانس فروش دارند. دروغ کثیف دولت و طبقه حاکمه مبنی بر دفاع از اشتغال نیروی کار ایرانی مشمئز کننده است. اینها با درز گرفتن از مجموعه بزرگی از ملزومات تکنیکی محصولات مادر و با کنترل مرزها و قیمت گذاری بدون رقابت گردن کثیف خود را کلفت میکنند و منت اشتغال بر سر کارگر ایرانی می‌گذارند در حالیکه از حاصل سود بیکران ناشی از استثمار کارگران خودرو سازیها، نوبت به خودشان که میرسد، از اتوموبیل های تماما ساخت خارج کوتاهی بخرج نمیدهند. بی شرمی حضرات در حواله دادن نقص و کیفیت محصولات به کار کارگران ایرانی دیگر خنده آور است. اینجا حاشیه کاملاً موجه است که اشاره نمود کارگران هیچ مسئولیتی در قبال کمبودها و ایرادات پروسه و کیفیت محصولات بعهدہ ندارند. اینکه چه باید تولید شود، و فعل و انفعالات پروسه تولید تنها مصلحت و سود سرمایه داران تعیین کننده است. کارفرما و دولت با فشار کشنده دستمزدهای نازل و شرایط دشوار کار از نظر فیزیکی قدرت و انرژی کارگر در محیطهای کار را به تحلیل میبرد و بورژوازی خود مسئول عواقب آن باید باشد.

اینجا میرسیم به سوالات اصلی که در میان جنون تبلیغات طبقه بورژوا زیر خاک مدفون میماند: چرا باید کارگر ایرانی به تولید برای مثال ماشین های سنگین بپردازد در حالیکه محصولات مشابه با شرایط بهتر در کنار مرزها در دسترس است؟ تا کی باید خود طبقه کارگر از بهره بکارگیری تکنیک بهتر و قیمت ارزانتر اینگونه محصولات محروم بماند؟ تا کی باید طبقه کارگر هزینه گزاف قاچاق چپان طبقه حاکم، هزینه تولید یاهو و دروغ و زباله های "مدافع تولید داخلی" را پس بدهد؟

و هنوز در مقابل یک سوال قرار میگیریم. قرار بود که کارگران با طرح تعاونی، کنترل تولید را در اختیار بگیرند، اما چگونه است که کارگران شرکت تعاونی فرضی هپکو، با فرض موفقیت در تمام مراحل تولید، در مقابل استانداری و دولت به زانو درمیایند که با اعمال گمرک و محدودیت های گوناگون مشتریان را وادار به خرید محصولات آنها نماید! این "مشتریان" در نهایت خود کارگران هستند که باید هزینه پروژه های شهرداری و انواع شرکت های ریز و درشت را مستقیم و غیر مستقیم به عهده بگیرند. این طرح بستر اختلاف و کشمکشهای میان بخش های مختلف کارگران و بنگاه های تولیدی است، فساد و دزدی های ارز و بند و بستهای گمرکی بالایی و مقامات را به گردن کارگران خواهد انداخت.

کنترل کارگری و تعاونی ها از توهم تا واقعیت روزمره

کنترل کارگری بر تولید سرمایه داری در خلاصه ترین توصیف آن در دو سوال است: چه چیزی باید تولید شود دوم اینکه چگونه منطبق با بالاترین شایسته ترین و استانداردهای بین المللی برای زندگی تمامی شهروندان بدور از سودجویی کثیف دولت و طبقه سرمایه دار تولید شود. بحث بر سر سازمان دادن تولید بر پایه های اساساً متفاوت است. سازمان تولید سوسیالیستی باید با ماتریال

انسانی موجود طبقه کارگر شکل بگیرد و ماتریال مادی موجود از معادن تا کارخانجات موجود از ملزومات اساسی تولید تراز نوین کارگری خواهد بود. به این منظور هم کنترل کارگری و هم تعاونی های کارگری در دستور کار فوری کارگران سوسیالیست هم هست، اما به اندازه زمین تا آسمان با طرح "خرید سهام و کنترل تعاونی" کارخانه متفاوت است.

اول کنترل کارگری

مهمترین و واقع بینانه ترین کنترل کارگران بر تولید، انقلاب و اعمال حکومت کارگری است. اعمال حکومت کارگری و انقلاب کارگری به معنای دقیق کلمه یک امر جاری و روزمره است، این یک مدینه فاضله و یا یک هدف غایی نیست، این یک قطب نما در مصافهای جاری است که در کشمکش های یک فابریک تا بهم پیوستگی مبارزات عمومی تر خصلت نما است. مهر خود را میگوید. در این قالب، مبارزات جاری و اعتصابات بر سر خواستها و تحمیل شرایط بهتر کار باید حلقه های تفکیک ناپذیر از کنترل کارگری بر تولید تعریف شود. تشکیل مجامع عمومی منظم، تحمیل خواست بازرسی از دفاتر مخارج، ممنوعیت اخراج بدون اجازه مجمع عمومی و اعمال نظارت بر امنیت کار و غیره از ستونهای اصلی کنترل کارگران بر نفس تولید است. بخش مهمی از خواستها و مولفه های کنترل کارگری از خصلت عمومی تر برخوردارند، ساعات کار؛ بیمه بیکاری و دستمزدها هر کدام به سهم خود مبارزات و رهبران محلی را به توسل به افق ها و روشهای کار سراسری تر کرده و به همان اندازه کنترل کارگران بر شرایط امروز کار و امر حکومت کارگری را با واقعیت گره زده و در دسترس قرار میدهد.

دوم تعاونی ها

تعاونی ها قربانیان میداننداری عمیقاً ضد کارگری شوراهای اسلامی و خانه کارگر و از زخمهای عمیق پیکره مبارزات کارگری ایران است. چهار دهه منجلا ب "کارگران مظلوم"، گدایی از آستان حکومت سرکوب بورژوازی ها و چهار دهه دزدی آشکار از صندوقهای مختلف کارگری پرونده تعاونی ها در ایران را بسته است. این در حالی است که طبقه کارگر در وانفسای تباهی و بحران جاری برای دستیابی به هر ذره از بهبود حاصل از همت مشترک صفوف خود (و نه به صدقه و ...) سخت نیازمند است و از طرف دیگر تعاونی ها در خنثی کردن و دور زدن فشار سرکوب و فضای امنیتی همواره بستر مناسبی برای وحدت و آگاهی کارگران فراهم آورده است. تعاونی ها در ایجاد نمونه و جلوه های جامعه سوسیالیستی بر پایه همکاری آگاهانه و داوطلبانه شهروندان از اهمیت ویژه ای در کل مبارزه طبقاتی کارگران برخوردار است. آنچه در این زمینه باید مورد توجه قرار بگیرد تعاونی های مصرف کارگری از محلات تا کارخانه ها است. در این مورد جداگانه نوشته شده است، خیلی خلاصه تعاونی ها میتوانند ابزار متشکل کارگران برای اعمال فشار به دولت جهت تامین و تهیه نیازهای خانواده کارگری بکارگرفته شود. این مهم است که تعاونی ها مسئولیت تهیه نیازمندیها را به کارفرما و دولت واگذار کرده و خود راساً مسئولیت توزیع را عهده دار گردند.

بازگشت به اصل مطلب

سوالات و پاسخ های تاکنونی این نوشته ناشی از انتزاع و خیال پردازی نیست، همگی این وضعیت، زمینه ها، سوالات و پاسخ ها صدها بار در متن رویدادهای اقتصادی و سیاسی روزمره در حال جریان است، یقه کارگران را میگیرد و آنها آگاهانه یا ناآگاهانه، ارادی و یا غیر ارادی عملاً در یک پاسخ معین شریک میشوند. اعتصاب هفت تپه و اراک خمیازه خانه کارگر و

دولت در مواجهه با اعتراضات نیمه جان دستمزدهای عقب افتاده را پاره کرد. طرح خرید تعاونی کارخانجات یک طرح بیشتر اقتصادی بود و در انتظار موقعیت مناسب و اجرای رهنمودی در کارخانه های با زمینه مناسب خاک میخورد. خدمت بزرگ هفت تپه و اراک به طبقه کارگر در این است که این طرح خصلت سیاسی زیادی گرفته است. طرح تعاون های کارگری را باید یک تعرض طبقه سرمایه دار و تلاشی در قرار دادن توپ در زمین طبقه کارگر دید.

طرح کنترل تعاونی کارخانه باید با دست رد یکپارچه روبرو شود. با ذخیره مبارزاتی این دو مرکز کارگری طبقه کارگر سریع تر میتواند توهمات حاشیه این طرح را خنثی کند و با دامن زدن به جنبش مطالباتی حول خواسته های هر چه سراسری تر زمینه های یک جنبش طبقاتی تعرضی را فراهم آورد.

دیر یا زود طبقه کارگر ناچار است سنگر دفاعی خصوصی - دولتی را پشت سر بگذارد. زمان گام های بزرگ و گستاخی سی ساعت کار، بیمه بیکاری و "بیقراری" یاغیان کارگری برای دستمزدهای شایسته است. طبقه کارگر، قبل از هر کس، خود این طبقه، باید باور کند، که این طبقه نیازی به انکار ندارد که جنبش مطالباتی او بنیادهای حاکمیت بورژوازی را هدف قرار میدهد. طبقه کارگر هرگز وظیفه بَرک و مصلحت جویی کارکرد "بهتر" سرمایه را به عهده ندارد. این طناب برای فرورفتن در چاه ساخته و پرداخته خانه کارگر توحش اسلامی سرمایه در ایران زیادی مسخره است. سازندگی در ایران، با تمام هیبت شکوهمند آن با نیروی خلاقه و توانمند طبقه شصت میلیونی کارگر ایران با گام های استوار در پاسخ به دو سوال "چه چیزی تولید کنیم؟" و "چگونه تولید کنیم؟" راه به جلو باز خواهد کرد.

در آذر ماه خورشید دو بار طلوع کرد ...



بار اول در خیزش ده ها شهر و با خواست نان و آزادی، و بار دوم در اعتراضات دانشگاه ها و با طنین: "فرزند کارگرانیم، در کنارشان میمانیم!!"

بار اول در جنگ و گریز نابرابر در خیابانها، و بار دوم در فستیوال پرولتاریایی در دژ "آزادی و برابری" ایران!

خیزش آبان - آذر چنگ عصیان در گریبان دستگاه سرکوب انداخت، فریاد نارضایتی و خشم انباشته آن، دهها شهر را روی سر گذاشت؛ بیشمار خیابان و رهگذر هنوز برای بی تابی تا مرز دیوانگی در مصاف با جنایت و توطئه جیونانه و رذالت پیشگی اسلامی سرمایه را تنگ یافت... این خیزش درست در امتناع از ادامه جنگ نابرابر به دانشگاهها عقب نشست.

اعتراضات دانشجویی نه فقط ادامه جوهر حق طلبانه کارگری سراسری بلکه خون تازه تری در رگهای جنبشی است که برای رهایی از حکومت اسلامی سرمایه و در راه آزادی و رهایی از فقر و نابرابری و استثمار از تپش نمیافتد. اعتراضات محیط های دانشگاهی با رد سیاستهای متعفن و رسوای سازشکارانه و نیمبند، نه فقط پرچم خیزش کارگران و انقلابی را در اهتزاز نگه داشتند؛ بلکه با حفظ خونسردی مجال دسیسه دستگاه سرکوب را هوشیارانه بسته اند.

اعتراضات دانشجویی ادامه جسورانه رژه جوانان محلات زحمتکش نشینی است که کوله بار عصیان و عطش خاموش نشدنی برای رهایی را با کلاه سرخ ژاکوبینی با خود همراه دارد:

آخرین کلام ما همیشه و در همه جا این خواهد بود، رهایی طبقه کارگر!

ستایش ما از این فرزندان آذر ماه سرکشی کارگران مرزی نمیشناسد...

بازگشت بوزینه های نظم



با فروکش اعتراضات خیابانی یکی پس از دیگری، سر و کله چهره ها و صاحب منصبان حکومتی پیدا میشود. معلوم میشود هنوز مجلس خبرگان و قوه قضائیه و مجلس (و البته روزنامه اطلاعات شان) به قوت خود باقیست. مشت های گره کرده و اما نحیف جملگی این حضرات تماشایی است. معلوم هست این چند روز را در کدام جهنم دره ای به ناخن جویدن سپری کرده اند؟ روزهای اعتراضات دیگر به این بوزینه ها نیازی نبود. مردم قدرت را از کریدورهای دولتی در خیابان به هموارد طلبیدند، و دولت جز هسته اصلی خود در نیروهای وفادار سرکوب و آنهم در قالب ترور کور نداشت که عرضه کند. نظم و قانون و ایمان هیچ چیز، و چند هزار مامور کلت بدست وحشی همه چیز بحساب می آمد.

نقاشی ضمیمه در رابطه با محاکمه کارگران پس از اعتصاب بزرگ راه آهن امریکا در سال 1887 منتشر شد. این اعتصاب در اعتراض به دستمزدها شروع شد و سه ماه طول کشید. کارگران خطوط آهن و ساختمانهای متعددی را در دفاع در مقابل وحشگری پلیس به آتش کشیدند

روزهای اعتراضات روزهای پر افتخار اعمال اراده مردم نباید و نمیتواند رنگ ببازد. مردم و آن جامعه هر جا که خواستند جمع شدند، هر چه که خواستند را فریاد زدند. دیوارهای ترس در مقابل اعتماد نهفته در نگاه ها فرو ریخت. همانقدری که این مردم معترض با قطب نمای سالها فقر و محرومیت دیگر نمیخواستند و دیگر حاضر به تحمل آن نبودند، کافی بود که پایه های حکومت را به لرزه درآورد. روایت و فیلم و شواهد در دسترس گویای این است که مردم

معرض هر جا هدفشان بود و جلوی راهشان قرار داشت را با خاک یکسان کردند.

اما همه این شواهد "دروغ" میگویند. این تصاویر به آنچه این اعتراضات در واقعیت در دسترس داشتند، قادر به انجام آن بودند، اما از چشمانشان پنهان ماند؛ اشاره ای ندارد. این تصاویر الکن هستند، چرا که انسانها را نشان میدهند اما از اراده آن آدمها، از امید و عزم آنها، از اعتماد آنها خبری نیست. این تصاویر از بانک و ساختمانهای نیمه سوخته حکایت دارند اما از هراس سقوط کاخ نخست وزیری، زندان اوین و یا ساختمان رادیو-تلوزیون چیزی نمیگویند...

امروز موشها از سوراخ بیرون آمده، خط و نشان میکشند. لاف سرکوب میزنند، اما مشت هایشان رقت انگیز است. قرار نبود پس از سالها اعدام و کشتار و ترس اینگونه یک شبه دبدبه و کبکبه شان دود شود و به هوا برود. قرار نبود در هر کوچه و پس کوچه ساختمان قرارگاه قدرتشان هدف خفت و خواری از طرف شجاعت مردمی قرار بگیرد که تیرباران از حلقوم اژدها بیرون میکشند...

هدف آنها شکستن روحیه تعرض، اعتماد بنفوس و افسون احساس اعتماد به یکدیگر نزد مردم ستمدیده و زحمتکش است. از خاکستر حاصل فقر و تباهی و بردگی حکومتشان، بجای استیصال و رقابت و التماس، فریاد و اعتراض سر بر آورد. مردمی که قرار بود روز دیگر دنبال اقمه نانی تنه به دیگری بزنند دست حق طلبی در دست همدیگر یافتند ...

تاریخ را کسی از پیش ننوشته و هیچ کس نمیتواند وقوع هیچ چیز را در آینده تضمین کند، اما در عین حال هیچکدام از اینها به این معنا نیست که ندانیم تاریخ چگونه ساخته میشود و راه آزادی و رهایی از کدام مسیر میگذرد. برای آزادی باید جنگید. برای پیروزی در این جنگ باید قدرت داشت. برای قدرت داشتن باید متحد بود. برای متحد بودن باید به خود و به شیوه های این نبرد و اشکال پیروزی در این جنگ مسلط بود و اعتقاد داشت.. باید برای قرار گرفتن در موضع فاتحان آماده بود و دانست که با قلع و قمع کردن مدافعان نظم کنونی چه نظمی را جایگزین کرد و چگونه باید از پیروزی محافظت نمود.

هنوز خیلی زود است در مورد تداوم اعتراضات آبان ماه قضاوتی کرد اما بازگشت بوزینه ها دلیل کافی بر شکوه کار بزرگی است که ناتمام مانده است. با مانور بوزینه ها قیافه کسانی را بخاطر بسپاریم که در ادامه راه باید به سزای اعمالشان برسانیم.

تاریخ بارها نشان داده است که وقتی توده های وسیع محرومان و استثمار شدگان یک دل و یک صدا برای رها ساختن خود یک دل و یک صدا پا به میدان نبرد - نبرد همه جانبه - با ستمگران و حکومتشان بگذارند، هیچ کس نمیتواند جلودارشان باشد.

آبان ماه نه فقط گواه، بلکه لمس نزدیک شکوه تاریخی است که کارگران و زحمتکشان در جغرافیای ایران در حال شکل دادن به آن است... این تازه بارقه آن سودهایی است که با اتحاد و گامهای آگاهانه در سر میلیونها نفر در ایران لانه کرده است.

اعتراض کارگری باید دندان در بیاورد، باید گاز بگیرد!



چرا کارگران نباید حق دفاع از خود را برای خود قایل باشند؟ چه کسی گفته تا برقراری حکومت کارگری صف اعتراض کارگری باید مورد حمله قرار بگیرد؟ چرا این ماموران نیستند که از دست خشم کارگرها فراری میشوند؟ چرا، چرا و تا کی کارگرها به نظم و قانون سرا پا وحشیانه بورژوازی بدهکار هستند؟

عصر روز 26 شهریور شهر اراک صحنه ابراز وجود گردان ضد شورش جمهوری اسلامی گردید. سگ های وحشی ولی بشدت سازمان یافته، بازگوی شاخص این واحد ها است. محاصره، تحریک، شقه شقه کردن، شکار عناصر پیشرو و مهمتر از همه کوبیدن بیرحمانه مردم صف اعتراضی قاعده آنهاست. این واحد ها در بکارگیری ابزارهای مخوف سرکوب هیچ محدودیتی ندارند. با فرمان حمله هیچ چیز جلودار قساوت آنها نیست. پشت سر آنها یک صف متحد و قسم خورده از انواع مراجع قانونی و دولتی منتظر خدمت ایستاده اند. دیروز در شهر اراک در خوندمایی گردان ضد شورش صف چند صد نفر از کارگران هپکو به خاک و خون کشیده شدند. تعداد زخمی و آسیب دیدگان مشخص نیست. مراقبت از زخمی ها، دستگیری ها و سرنوشت آنها بنا به قاعده اسرای واحد ضد شورش تنها به یک ریسمان بند است: هر چه عشقشان بکشد!

این توصیفات واقعی اند، حتی برای کارگر جان به لب رسیده از سالها نداری و جنون ناشی از بیگاری و بلا تکلیفی، بحق ترسناک است. اما این جنگ نابرابر شرایط روزمره اراک را شکل

میدهد. اراک و هپکو، درندشت کشف و بکارگیری انواع روشها و سیاستها برای سردواندن کارگر و خلع ید از هر گونه حق طلبی کارگری است. در اراک در تشابه با هفت تپه و اهواز تعدادی دزد، شارلاتان و کلاه بردار تجسم یک سیستم واحد از دولت و مذهب و زالوصفتان را تداعی میکند. در اراک از فرط حضور مسئولین ارگانها از وزارت کار تا حجت الاسلام های قوه قضاییه تا فرمانده نیروهای انتظامی و نمایندگی خانه کارگر و جراید جای سوزن انداختن نیست. هیچ چیز نمیتواند توجیه کننده اینهمه تنه زدن به همدیگر، اینهمه عشق به چماق و زدن و کوبیدن و زندان و دادگاه و شلاق و دسیسه باشد. سیاستمداران این قبیله عکس برگردان بدون کلاهخود چماق بدستان واحد ضد شورش خود در مسابقه سرکوب و سردواندن از هم سبقت میگیرند. خجالت نمیکشند، امروز خشتک "نظم" در مقابله با اعتصاب کارگرانی پاره میکنند، که در مقابل حق طلبی و شکایات و شواهد همین کارگران پرونده ای جز نشخوار حدیث بردگی و شراکت در استثمار و بهره کشی را پشت سر ندارند.

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد. کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود با کارفرماها و دولت را نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگیرد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است. انقلاب و انقلابیون کارگری باید یک پدیده آشکار و غیر قابل انکار در هیبت انسانها و نهادها، روشها، سنت ها، ترانه ها از فرسنگها فاصله جار بزند. انقلاب کارگری برای توده کارگر نه به معنای سلسله فعالیت مخفی بلکه اساسا باید پیوستن به یک روش زندگی و پیوستن به یک رگه از آدمهای معین است که در همراهی با آنها زندگی آسانتر، آسوده تر، بهتر، و عاجالتا تا مطابق نقشه زور صفوف خود را باندازه کافی افزایش میدهیم، زندگی امروز دست کم مملو از غرور و اراده است. انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه سالها قبل از وقوع، نوید و بارقه های خود را در محلات و کارخانه ها به نمایش گذاشته بودند. این، آنچه ای است که اعتراضات بسیار گسترده امروز در پی جا و وزن

واقعی خود از آن رنج میبرد.

اراک با اعتراض و حق طلبی خود میتواند "لعنت آباد" گردان ویژه باشد، خواب را بر آنها حرام کند، اراک میتواند سایگون مقاومت کارگری ایران



خار چشم اشغالگرانی باشد که از مرکز اعزام شده اند، اراک میتواند کعبه الهام و آموزش چگونگی مبارزه کارگری موثر توسط مار خورده و افعی شده های هیکویی، آنچنانکه برازنده آن است، باشد.

مسئله اینست که هپکو در نیمه راه آن ماری که بلعیده است، راه عقب گرد ندارد، باید افعی شود! آیا شنیده اید بر دیوارهای اراک نقش بسته است:

- حمله به کارگران؟ شکر زیادی میل فرموده اید! انقلاب میکنیم و به زیرتان میکشیم. اما از امروز عجلتاً روزگارتان سیاه است. دنبال سوراخ موش بگردید!

از یک اعتصاب تا کنترل و اداره یک شهر

یک وجب فاصله از هفت تپه و اراک

(مروری بر تجربه مبارزه کارگران شهر سیاتل)

ایالات متحده دارای یکی از غنی ترین سوابق مبارزه طبقاتی کارگری در جهان است. یکی از بهترین نمونه ها، اعتصاب عمومی سیاتل از ۱۹۱۹، مملو از خلاقیت مبارزاتی کارگران است. مروری بر چگونگی و روند این تجربه کارگری موضوع این نوشته است. هدف اصلی اما، بیدار کردن یک ایده و طرح سوالات قدیمی در یک قالب تازه است: چرا از این تجربیات در هفت تپه و اراک و اهواز خبری نیست؟

قبل از اینکه فکرتان به فاکتور "سرکوب جمهوری اسلامی" متوجه شود، شاید بد نباشد متن را بخوانید. خیلی سریع متوجه میشوید دنیای کارگری ما خیلی کوچکتر از آنست که فکرش را بکنید، از هفت تپه تا سیاتل بیشتر از یک وجب در افق، در بلندپروازی ... فاصله نیست.

زمینه های اعتصاب



سال ۱۹۱۹ از ستیزه جویانه ترین پریودهای پیکارهای کارگری در امریکا و حتی در سطح جهان به شمار میرود.

در طول دوازده ماه، ۳۶۳۰ اعتصابات مربوط به ۴'۱۶۰'۰۰۰ کارگر، معادل افزایش ۲'۹۳۳'۰۰۰ بیش از تعداد

کارگران درگیر در اعتصابات در ۱۹۱۷ ثبت شده است. در ادبیات کارگری از این سال بنام "اپدیمی اعتصاب" نام برده شده است، سالی که "در همه جا اعتصابات... تب اعتصاب در هوا است... این بیماری است که سیستم های صنعتی ما را لرزاند، قیل از فروکش هر اعتصاب، اعتصابی تازه در نقطه ای دیگر تب اعتراضات را ادامه میدهد."^۱

اعتصاب عمومی سیاتل نقطه اوج مبارزه کارگری بر متن- و پسا جنگ جهانی اول در ایالات متحده مشخص شده است. ۱۰۰'۰۰۰ کارگر با اعتصاب خود نه فقط شهر را به تعطیلی کشاندند بلکه بمدت پنج روز سیاتل را به کنترل درآورده و با خلاقیت شگرف نمونه زنده ای از تجربه اداره یک شهر توسط سلطه کارگری را آفریدند.

برای تصویر دقیق تر رویدادها هنوز لازم است به کمی عقبتر برگشت و به سوابق کشمکشهای کارگری سیاتل نگاهی انداخت.

اعتصاب شهر سیاتل بر متن پیروزی بزرگ اعتصاب شهر لس آنجلس و در اولین سالگرد اعتصاب بزرگ معلمین ویرجینیای غربی و فراخوان اعتصاب سراسری معلمان نطفه بست. این اعتصاب در عین حال ریشه در جنبش تعاونی سوسیالیستی گسترده سالهای ۱۸۹۷ داشت و همچنین نباید تحرک گسترده بیکاران حول شوراهای بیکاران و جنبش روز کار ۸ ساعته سال ۱۸۸۶ و نشریه "سیاتل روزانه" در مرکز آنرا از قلم انداخت.

در این منطقه دو سازمان کارگری عمده فعالیت داشتند. یکی، حزب سوسیالیست و دیگری تشکیلات جهانی کارگران صنعتی (IWW).



IWW نشریه خود، کارگر صنعتی، را در اسپوکین، واشینگتن، با شروع در بهار ۱۹۰۹ منتشر کرد. این تشکیلات تجمعات کوچک در سراسر شهر به رهبری آژیتاتورها را بعنوان شکل اصلی فعالیت و بسیج کارگران در دستور داشت و نشریه نامبرده نقش مهمی را بعهده داشت. بارها این اجتماعات و

آژیتاتورها مورد حمله ماموران مسلح قرار گرفتند. یکی از خونبار ترین حملات، در ۱۹۱۶، به عنوان قتل عام اورت (Everett) شناخته می شود، زمانی که ۲۰۰ پلیس در اسکله اورت با رگبار گلوله یازده کارگر را کشته و سی و یک نفر را زخمی نمودند.

نوشته های متعددی درباره فعالین پرشور IWW و سازماندهی اعتصابات پیگیر در راه مزد بالاتر، یک محیط کار امن تر و بهتر در دسترس است. بسیاری از کارگران امروز می تواند از

یادگیری درس از این جنگ های کلاسیک کار بهره مند شوند.

در سال ۱۹۱۸ با انتشار ۵۰'۰۰۰ نسخه نشریه "کارگر صنعتی" رکورد بی سابقه ای را ثبت کرد. این نشریه در یک اقدام جنجالی، دست به انتشار متن سخنرانی لنین در آوریل ۱۹۱۸ به کنگره شوراها درباره وظایف سازماندهی زد.

در آستانه اعتصاب عمومی سیاتل بعنوان پایگاه رادیکالیسم کارگری اعتبار ویژه ای برای خود فراهم آورده بود. درگیری گسترده با پلیس و بسیاری موارد از اعتصابات و مبارزات شکست خورده در درگیری های خونین حاصل این وضعیت بود. بعلاوه سیاتل از مراکز پر درسر برای افراسیون سازشکار سراسری امریکا AFL به حساب آمده است.

لازم به یاد آوری است که سیاتل "اتحادیه ای" ترین شهر امریکا شمرده میشد، از کل جمعیت ۲۵۰'۰۰۰ در آن زمان، ۶۰'۰۰۰ در اتحادیه ها، و یا کمتر از 25 درصد بود. این دو برابر میانگین ملی بود. در ادبیات کارگری آن زمان از سیاتل با یک فرهنگ عمیقاً سیاسی در اتحادیه خود، با عنوان یک جنبش "با یک روح مشترک" و بسیار فراتر از "متشکل در یک اتحادیه" یاد شده است.

در طول جنگ جهانی اول، طی توافقات سازشکارانه، فدراسیون سراسری کار امریکا از بسیاری حقوق کارگری در مقابل دولت امریکا چشم پوشید. ضمناً این فدراسیون اساساً متشکل از اعضا و رهبران کارگران مرد ماهر سفید از سازماندهی زنان، مهاجران، آمریکایی های آفریقایی تبار، و یا کارگران غیر ماهر به اتحادیه ها، عملاً و چه بسا رسماً امتناع داشت.

سیاتل و در حول IWW دقیقاً نقطه مقابل فدراسیون کار شهرت و اعتبار داشت. در همین برهه زمانی سیاتل مرکز اصلی و پر خبرترین شوراهای بیکاران را در محلات خود جا داده بود.

اعتصاب عمومی

بزرگترین و سازمان یافته ترین بخش جنبش کارگری در سیاتل در صنعت کشتی سازی متمرکز بود. یک چهارم از تمام کشتی های جنگی ایالات متحده ساخته شده در طول جنگ جهانی اول از سیاتل میآمد.

جرقه اولیه برای اعتصاب عمومی اعتصاب توسط کارگران کشتی سازی که در بیست و یکم ژانویه ۱۹۱۹ آغاز شد. در طول جنگ، کارگران موافقت کردند که اعتصاب نکنند. هنگامی که جنگ به پایان رسید، کارفرمایان در تلاش برای شکاف در صفوف کارگران، افزایش دستمزد را منحصر به کارگران ماهر اعلام داشتند. در پاسخ، ۳۵'۰۰۰ کارگر در سیاتل، و ۱۵'۰۰۰ کارگر دیگر در همبستگی در تاکوما دست به اعتصاب زدند. خواست کارگران افزایش دستمزد برای همگی بود.

روز بعد، شورای کار مرکزی سیاتل تصمیم گرفت به واحدهای محلی جهت پیشنهاد یک اعتصاب عمومی در حمایت از کارگران اعتصابی کشتی سازی مراجعه کند. در عرض یک هفته، بیست و چهار واحد محلی گزارش دادند که اعضای آنها آماده اعتصاب بودند. علاوه بر این، کارگران در اتحادیه های ژاپنی، که اجازه نداشتند به AFL به دلیل نژادپرستی، حمایت خود را در پشت یک اعتصاب عمومی قرار دهند، و ۳۵۰۰ اعضای IWW آمادگی خود برای اعتصاب عمومی را اعلام داشتند. بلافاصله جلسه ویژه نمایندگان اتحادیه رای دادند تا ماه فوریه 6 را به عنوان آغاز اعتصاب عمومی تنظیم کنند.

در تاریخ سه شنبه، چهارم فوریه در سرستون نشریه اتحادیه و بقلم سخنگوی پر آوازه، آنا لویس استرانگ، یکی از مشهورترین اسناد مبارزات جهانی طبقه کارگر، آغاز اعتصاب سیاتل را ثبت نمود:

بسیاری با شادی و بسیاری با تشویش با این رویداد خواهند گذاشت.

هر دو این احساسات مفید هستند، اما نه بیش از حد از هر دو. ما در آغاز اقدام فوق العاده ای هستیم که تا کنون در تاریخ مبارزات طبقه ما سابقه نداشته است. این حرکت به کجا منجر خواهد شد؛ هیچ کسی نمی داند!

ما را نیازی به اضطراب نیست، ما به مارش پولادین کارگری نیاز داریم.

کارگران وظیفه تامین تغذیه شهر را به عهده خواهند داشت.

دوازده آشپزخانه بزرگ آماده شده است، از آنها غذا به قیمت معادل هزینه صرف شده، در اختیار عموم قرار میگیرد.

کارگران از نوزادان و بیماران مراقبت خواهند کرد.

واگن های شیر و وسایل نقلیه ویژه برای تغذیه و دسترسی نیازمندان به مواد بهداشتی از طرف کارگران سازمان می یابد.

کمیته اعتصاب از میان کارگران تعدادی را به امر حفظ نظم عمومی اختصاص خواهد داد.

تا اطلاع ثانوی کار در کارخانه ها تعطیل خواهد بود. ما میدانیم که کک کارفرمایان از صرف تعطیلی کار نمیگذرد. صرف پول برای آنها مهم نیست. این اراده و قدرت کنترل ما کارگران است که آنها را به مقابله میکشاند. برای کارگران حیاتی است که برای رویارویی با سرمایه داران و دولت آماده باشیم.

به همین دلیل است که میگوییم:

این حرکت به کجا منجر خواهد شد؛ هیچ کسی نمی داند!

اداره امورات شهر

در مقابل فضای هیستریک روسای سابق، از همان آغاز اعتصاب کارگران توانایی درخشان خود برای اداره شهر را به نمایش گذاشتند. صد و ده اتحادیه شرکت کننده در اعتصاب هر یک سه نماینده را برای ایجاد "کمیته اعتصاب عمومی" معین نمودند که بنوبه خود یک کمیته اجرایی پانزده نفره (کمیته 15) را در راس امور انتخاب کرد. کمیته اجرایی یک جلسه علنی عمومی روزانه در محل میدان مرکزی شهر سازمان داد تا تمام اهالی شهر بتواند نقطه نظرات خود را مستقیماً و فوراً با مسئولین مربوطه در میان بگذارند.

بنا به تصمیم کمیته اجرایی پرداخت حقوق تمام مقامات اتحادیه در طول مدت زمان اعتصاب بخاطر نیازهای مالی اعتصاب، متوقف شد. در ضمن کمیته های فرعی متعددی برای رسیدگی به مسائل خاص مانند تبلیغات، امور مالی، تاکتیک ها و اعطای معافیت های اعتصاب تعیین شد، تا به این ترتیب امورات اورژانس و نیاز های ضروری شهروندان برآورده گردد.



بسیاری با نادی و بسیاری با تشویق یا به این رویداد خواهند گذاشت. ما را نیازی به اضطراب نیست، ما به مارش بولادین کارگری نیاز داریم.

کارگران وظیفه تامین تغذیه شهر را به عهده خواهند داشت.

کارگران از نوزادان و بیماران مراقبت خواهند کرد.

کمیته اعتصاب حفظ نظم عمومی را بعهده دارد.

تا اطلاع ثانوی کار در کارخانه ها تعطیل خواهد بود ...

یک نمونه از معافیت ویژه مربوط به رانندگان زباله اعمال گردید. این رانندگان مجاز به حمل زباله های اپیدمی زا بوده و اجازه حمل و نقل زباله های اداری و صنعتی را نداشتند. همچنین داروخانه ها بجز برای داروهای تجویز شده تعطیل اعلام شدند، همچنین لباسشویی ها بجز برای خدمات بیمارستانها از کار باز ایستادند. در یک گزارش کمیته اجرایی آمده است:

"ماشین اعتصاب بسیار بهتر از حد انتظار از پس امورات شهر برآمده است. تعداد سی و پنج ایستگاه تامین شیر برای کودکان در نقاط مختلف شهر مستقر

است. 21 غذاخوری نیاز همشهریان را به قیمت 25 سنت برای کارگران اعتصابی و 35 سنت برای مابقی مردم عرضه میدارند. کارگران اجازه داشتند از کارت عضویت اتحادیه خود بعنوان کارت اعتباری برای پرداخت نسبه برای غذای مورد نیاز خود بهره ببرند.

سازماندهی کارگران موفق به تامین ۳۰۰'۰۰۰ وعده های غذایی در روز، از ابتدا تا پایان اعتصاب شد.

روزنامه معتبر "ستاره سیاتل" در ادامه گزارش روزانه خود از اخبار و روند اعتصاب در یک سرمقاله جنجالی با عنوان "تحت کدام پرچم؟" اعتصاب سیاتل را قابل مقایسه با انقلاب اکتبر ارزیابی کرد. شهردار قبلی شهر، اوله هانسون، عملا و رسماً رویدادها را یک انقلاب به حساب آورده و تمام تلاش خود برای شکست اعتصاب را بکار گرفت. وی ۶۰۰ پلیس سوگند خورده و تعداد ۲'۴۰۰ نفر دیگر را در واحدهای کمکی به خدمت گرفت. وزارت دفاع امریکا تدارک اعزام واحدهای نظامی فدرال را در دستور قرار داد و همزمان رئیس دانشگاه واشنگتن تعدادی از دانشجویان را ملبس به یونیفورم دانشجویی در ازای پرداخت پول، برای برگزاری نمایشات خیابانی "نجات جهان از خطر بلشویکها در سیاتل سازمان داد. و در روزهای پایانی به درخواست شهردار سیاتل 1500 سرباز ارتش امریکا با تجهیزات کامل به بهانه مقابله با هرج مرج انارشیستها به سیاتل اعزام گشتند.

همزمان برای مردم اعتصاب کارگران به معنای نظم کامل ادامه داشت. کمیته اعتصاب کارگران تعداد 300 نفر از پرسنل سابق ارتش را مامور حفظ نظم و امنیت در شهر نمود. این ماموران مسلح نبودند و تنها سلاح آنها در یک روبان سفید و قدرت اقتناع در تماس خود با مردم خلاصه میشد. بعدها سرلشکر J.D. Leitch، که فرمانده واحد سیزدهم ارتش امریکا در ارزیابی از ماموریت خود در سیاتل علنا اذعان کرد که او هرگز چنین شهر آرام و منظم را ندیده است.

در طول دو روز اول اعتصاب، با شرکت فعال بیش از ۱۰۰۰'۰۰۰ کارگر و خانواده آنها همبستگی باور نکردنی در سیاتل زده، حاکم بود، و طبقه کارگر قدرت خود را در عرصه های جدیدتر به نمایش گذاشت. اما در روز سوم با شروع ضد حمله بورژوازی یکی پس از دیگری ترک در دیوار قدرت کارگری ظاهر شد. ابتدا بانکداران کمیته 15 را از عدم همکاری خود با حرکت کارگران مطلع ساختند، دلیل آنها این بود که حرکت کارگران در سیاتل از رنگ و بوی یک انقلاب برخوردار است! بازگشت خدمات بانکی به کارگران و اتحادیه های درگیر اعتصاب تنها به پایان کامل اعتصاب محول شده بود.

شهردار هانسون گستاخانه در دستور خطاب به کمیته 15 خواهان پایان فوری و بی قید و شرط اعتصاب فراخواند، او تهدید عواقب سخت و نامعلومی را بالای سر سیاتل و کارگران به اهتزاز درآورد. اتحادیه های بین المللی AFL نیز با بیانیه شدید لحنی به لغو سیاتل از منشور همکاری های سراسری خود تهدید نمود.

با وجود این تهدیدات و کارشکنی های دشمنانه، اما پاشنه آشیل اعتصاب سیاتل در جای دیگر بود. با پایان جنگ دیگر کارخانه های کشتی سازی سیاتل دیگر از آن اهمیت سابق برخوردار نبود و بعلاوه، مهمتر آنکه، کارخانه های کشتی دیگر در امریکا با ادامه تولید خود اهرم فشار کارگران سیاتل را تضعیف میکردند.

در روز سوم، برخی از اتحادیه ها تمایل به بازگشت به کار را ابراز نمودند. متعاقباً بعد از ظهر هشتم فوریه کمیته 15 رای برای پایان به اعتصاب داد. پس از دو روز بحث حد و متوالی همین تصمیم در کمیته اعتصاب بزرگتر به تصویب رسید. به این ترتیب، در تاریخ 11 فوریه پس از پنج روز، اعتصاب عمومی کارگران سیاتل به کار خود پایان داد.

متأسفانه، اما جای تعجب نیست، فدراسیون AFL، شروع فخر فروشی کرد که "این مشاوره و نگرش بی باک از رهبران اتحادیه های AFL بود و نه نیروهای ایالات متحده، و یا احکام از یک شهردار، که این اختلال کوتاه صنعتی از شمال غربی به پایان رسید."

پایان اعتصاب

هنوز اوضاع به حالت عادی بازنگشته بود که تبلیغات رذیلانه بورژوازی از بلندگوهای شهردار هانسون مبنی بر رشادت خود در توقف انقلاب بلشویکی در سیاتل دست بکار شد. بعدها هانسون به عنوان شهردار استعفا داد و در امریکا در سلسله سخنرانی در بازار گرمی برای کتاب خود، "امریکانیسم در مقابل بلشویسم"، دست به لجن پراکنی زد، او رهبران اعتصاب را با نام بلشویکهای عامل و مبلغ قتل، تجاوز، غارت، آتش سوزی، عشق آزاد، گرسنگی، کثافت، بردگی، استبداد، سرکوب، غم و اندوه و جهنم بر روی زمین متهم ساخت. مخارج این سخنرانی ها ۳۸'۰۰۰\$ در هفت ماه، بیش از پنج برابر حقوق و دستمزد سالانه او به عنوان شهردار برآورد شده است.

با وجود پایان اعتصاب عمومی، اعتصاب کشتی سازی ادامه یافت. بسیاری از کارگران کشتی سازی هرگز به شغل خود بازنگشتند. رکود اقتصادی پس از جنگ قطع ۳۰'۰۰۰

شغل از بخش صنعت در سیاتل را منجر گردید. در سراسر کشور، اشتغال در صنایع فلزی، محصولات ماشین، و صنایع کشتی سازی بیش از ۳۹ درصد کاهش را نشان میداد.

چند ماه بعدتر دست سنگین از سرکوب دولت در برابر SP و IWW اثر ویرانگری در جنبش کار سیاتل بجا گذاشت. به عنوان بخشی از نقشه "ترس قرمز"، به سالن های حزب حمله کردند، رهبران کلیدی دستگیر شدند، و قتل عام دیگری از اجتماع کارگران در اواخر ۱۹۱۹ در Centralia، واشنگتن صورت گرفت.

درسهای اعتصاب

با وجود پایان بدون دستاورد اعتصاب کشتی سازی، اعتصاب عمومی قدرت کارگران را برای اداره جامعه نمایش داده است. اعتصاب نگاه اجمالی مختصری از این بود که چگونه، در طی یک دوره پنج روزه، طبقه کارگر می تواند ۳۰'۰۰۰ نفر را تغذیه کند، صلح را حفظ کند، خدمات ضروری مانند بیمارستان ها را اجرا کند و همه چیز را بدون نگرانی برای سود انجام دهد.

اوکانر، از اعضای کمیته اعتصاب نوشته است که کمیته اعتصاب در اهداف خود روشن نبود. کمیته نتوانست تصمیم بگیرد که اعتصاب عمومی باید به چه اهدافی برسد. او در یک پاراگراف بیش از حد کوتاه توضیح می دهد که چگونه رهبران اعتصاب از "جرقه انقلاب" ترس داشته اند. در نتیجه، به توده کارگران دستور داده شد که در خانه بمانند و از هر گونه تجمع پرهیزند. همزمان نشریه اتحادیه نیز از انتشار باز ماند. به این ترتیب توده کارگران در سیاتل به انفعال رانده شده و بقیه کارگران در نقاط دیگر از وضعیت سیاتل بیخبر ماندند. عملاً هر گونه دخالت و همبستگی و امکان گسترش مبارزه کارگران مسدود شد. یکی دیگر از اعضای کمیته ناروشتنی در برخورد با سربازان گارد فدرال مستقر در شهر را مورد انتقاد قرار داده است.

رئیس بن Nauman F از کمیته اعتصاب دو اشتباه اصلی را تذکر داده است. عدم رابطه فعال سیاسی میان کمیته با توده کارگران و بخصوص در رابطه با اهداف اعتصاب و طول مدت آن و دوم، عدم پایان اعتصاب در همان اولین روزهای شکاف در اراده واحد در میان اعضای کمیته.

